

پاسخ به پرسش های قرآنی

موضوع: پاسخ به پرسش های قرآنی

نویسنده: محمد باقر

پیش گفتار

بخش اول: قرآن کریم

۱) قرآن کریم دارای چند سوره، آیه، کلمه، حرف... است؟

۲) اولین و آخرین سوره قرآن کریم که بر پیامبر (ص) نازل شد؟

۳) اولین و آخرین آیه ای که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد کدام است؟

۴) اولین و آخرین آیه در کجا و در چه موضوعی وارد شده است؟

۵) طولانی ترین و کوتاه ترین سوره و آیه قرآن کریم کدام است؟

۶) آیات قرآن در مدت چند سال بر پیامبر اکرم نازل شد؟

۷) تقسیم‌بندی قرآن به جزء و حزب از چه زمانی و به وسیله‌ای چه کسی انجام شد؟

۸) پیشینه ترتیب نزول و ترتیب کنونی قرآن

۹) کیفیت نزول قرآن کریم

۱۰) چگونگی جمع آوری قرآن کریم

۱۱) واژگان سوره و آیه در چه زمانی و به وسیله چه کسی بیان شده است؟

۱۲) نقطه گذاری قرآن کریم در چه زمانی و توسط چه کسی انجام گرفت؟

۱۳) کدام سوره های قرآن کریم هم مکی و هم مدنی هستند؟

۱۴) نام‌های قرآن و دلیل شهرت آن به این نام چیست؟

۱۵) چرا سوره حمد را «سبع المثانی» می‌گویند؟

۱۶) کدام سوره‌های قرآن سجده واجب دارند؟

۱۷) اثبات تحریف نشدن قرآن

۱۸) آیات الاحکام در قرآن

۱۹) چرا به سوره «یس» قلب قرآن می‌گویند؟

۲۰) بررسی نسخ آیات توسط آیات دیگر

۲۱) موارد نسخ آیات توسط آیات دیگر

۲۲) آیا روایات متواتر می‌توانند آیات را نسخ کنند؟

۲۳) آینده‌نگری در قرآن کریم

۲۴) موارد تفسیر قرآن به قرآن

۲۵) آشنایی با قراء هفتگانه

۲۶) انواع اعجاز در قرآن کریم

۲۷) آیا کلمات غیر عربی هم در قرآن ذکر شده است؟

بخش دوم: خداشناسی

۲۸) مراتب توحید در قرآن کریم

۲۹) بررسی واژگان «سمع» و «بصر» در مورد خداوند

۳۰) بکارگیری «الله نور السماوات والارض» درباره‌ی خداوند چگونه است؟

۳۱) چگونه خداوند ، اول، آخر، ظاهر و پنهان است؟

بخش سوم: تفسیر

۳۲) جهت بکارگیری اسم اشاره قریب و بعید نسبت به قرآن کریم چیست؟

۳۳) کلمه « قدر» در قرآن

۳۴) چرا ملائکه و روح جداگانه در سوره قدر ذکر شده است؟

۳۵) تفاوت کلمه های «صوم وصیام» و «شک و ریب» که در قرآن آمده است چیست؟

۳۶) تفاوت کلمه های «قسط و عدل» و «ظلم و جور» چیست؟

۳۷) چرا کلمه‌ی «مرافق» جمع و «کعبین» بصورت تثنیه در قرآن آمده است؟

(۳۸) مراد از تسبیح موجودات در قرآن چیست؟

(۳۹) درخواست هدایت در «صراط مستقیم»

(۴۰) چگونگی خواندن آیه «کفوا...»

(۴۱) منظور از «آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه» چیست؟

(۴۲) چرا بنی‌اسرائیل از جهانیان برترند؟

(۴۳) بازخوانی آیات «یذهب السینات» و آیات «شرأیره»

(۴۴) مراد از «احباط» که در قرآن آمده چیست؟

(۴۵) مصادیق کلمه «مؤمن» از دیدگاه قرآن کریم

(۴۶) آیا حکمت در قرآن کریم شامل فلسفه اسلامی نیز می‌شود؟

(۴۷) انگشت‌نگاری در قیامت

بخش چهارم: پیامبران و امامان معصوم (ع)

(۴۸) نام کدام پیامبران در قرآن آمده است؟

(۴۹) چه سوره‌هایی به نام پیامبران نامگذاری شده است؟

(۵۰) آخرین پیامبر پیش از رسول خدا (ص) چه کسی بوده است؟

(۵۱) رسول خدا (ص) پیش از بعثت، پیرو چه آیینی بود؟

(۵۲) نام‌های پیامبر اکرم (ص) در قرآن

(۵۳) شهادت پیامبر اکرم (ص) یا رحلت کدام صحیح است؟

۵۴) آیا پیامبر اکرم(ص) قادر به کتابت نبوده است؟

۵۵) پیامبران و امامان جنیان همان پیامبران و امامان انسان ها هستند؟

۵۶) آیا آیه‌ای که بیانگر امامت پیامبر اکرم(ص) باشد در قرآن آمده است؟

۵۷) رجعت پیامبران و امامان(ع)

۵۸) آیا «رجعت» ریشه قرآنی دارد؟

۵۹) آیا همه مسلمانان به رجعت اعتقاد دارند؟

۶۰) چرا نام‌های امامان(ع) در قرآن نیامده است؟

۶۱) آیا پدر و مادر حضرت یوسف(ع) او را سجده کردند؟

۶۲) آیا علم انبیاء و ائمه(ع) ذاتی است یا اکتسابی؟

۶۳) آیا علوم انبیاء لدنی است یا اکتسابی؟

۶۴) آیا پیامبران و امامان(ع) دچار سهو و خطا می شوند؟

۶۵) اگر پیامبران و امامان(ع) علم غیب داشتند چرا از مسموم شدن و... جلوگیری نکردند؟

۶۶) پیامبر سخن نمی گوید مگر مطابق وحی، آیا این سخن شامل غیر قرآن نیز می شود؟

۶۷) چرا خداوند به پیامبر دستور داد از آیین حضرت ابراهیم(ع) پیروی کند؟

۶۸) بازخوانی داستان حضرت خضر و حضرت موسی(ع) در قرآن

۶۹) برهانی که حضرت یوسف(ع) دید چه بود؟

۷۰) آیا درخواست شفاعت از انبیاء و اولیا شرک است؟

۷۱) معجزه و کرامت چه تفاوتی باهم دارند؟

۷۲) چرا بیشتر پیامبران از مناطق آسیایی انتخاب شده‌اند؟

۷۳) چند معجزه پیامبر اکرم(ص) در قرآن آمده است؟

۷۴) آیا معجزه «شق القمر» با دانش امروزی سازگاری دارد؟

۷۵) اثبات عصمت پیامبران و امامان پیش از دوران نبوت و امامت

۷۶) حضرت آدم چگونه در دام شیطان افتاد؟

۷۷) جریان بلعیدن حضرت یونس توسط ماهی

۷۸) چرا انبیاء از خداوند طلب استغفار می‌کردند با اینکه معصوم بودند؟

۷۹) کدام سوره و آیه در شأن اهل بیت(ع) نازل شده است؟

۸۰) چرا فرشتگان بر حضرت آدم سجده کردند؟

بخش پنجم: رستاخیز

۸۱) بهشتی که حضرت آدم از آن رانده شد کدام بهشت است؟

۸۲) آیا بهشت و جهنمی که در قرآن آمده است، در حال حاضر وجود دارند؟

۸۳) بهشت و جهنم در کجاست؟

۸۴) مرگ و زندگی از دیدگاه قرآن

۸۵) آیا مرگ بر زندگی مقدم است؟

۸۶) چه کسانی در جهنم برای همیشه می‌مانند؟

بخش ششم: سوالات گوناگون

(۸۷) مراتب نفس از دیدگاه قرآن مجید

(۸۸) آیا عصمت امر خدادادی است یا اکتسابی؟

(۸۹) آیا جنگهای صدر اسلام با آیه «لا اکراه فی الدین» تنافی ندارد؟

(۹۰) آیا تمام آب های زمین از آب باران سرچشمه می-گیرد؟

(۹۱) معیارهای فضیلت و برتری از دیدگاه قرآن کریم

(۹۲) انسان از دیدگاه قرآن و مکاتب بشری

(۹۳) انسان ها از نظر استعداد متفاوتند، آیا از نظر ثواب و قرب معنوی هم متفاوتند؟

(۹۴) آیا گناه شرک بخشیده می‌شود؟

(۹۵) آیا توسل به غیر خدا شرک است؟

(۹۶) آیا پیروان ادیان آسمانی و ستاره پرستان با انجام عمل صالح به بهشت می‌روند؟

(۹۷) سیمای منافق در قرآن کریم

(۹۸) بدا به چه معناست و چرا شیعیان به آن معتقدند؟

(۹۹) انواع و اقسام کفر

(۱۰۰) ولایت تکوینی و تشریعی

(۱۰۱) آیا شیطان همان ابلیس است؟

(۱۰۲) ابلیس از فرشتگان است یا از جنیان؟

۱۰۳) قضا و قدر و عدل الهی در قرآن کریم

۱۰۴) هدایت تکوینی و تشریعی

پیش گفتار

▲ پیش گفتار

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على اشرف الأنبياء و المرسلين محمد(ص) و آله الطاهرين.
قال الله تعالى:

{أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا} [۱]

آیا آنها در قرآن تدبّر نمی کنند، یا بردلهايشان قفل نهاده شده است؛

قال رسول الله(ص): «الْقُرْآنُ مَادِبَةُ اللَّهِ، فَتَعَلَّمُوا مَادِبَتَهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ»؛ قرآن سفره ضیافت خداست تا می توانید از ضیافت او فرا گیرید». [۲]

قال علی(ع) «وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَفَقَّهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رِيْعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بُنُورَهُ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ وَ أَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ» [۳] قرآن را بیاموزید، که آن نیکوترین سخن است، در آن اندیشه کنید، که بهار دلهاست، از نورش شفا جوید، که آن شفا بخش سینه هاست و نیکو بخوانید؛ زیرا که آن سودمندترین داستان (تاریخ) است.

آزادی اندیشه، در قالب امر به تفکر، تعقل، تدبّر و مانند آن، در بیش از سیصد آیه از آیات قرآن کریم مطرح شده است و مهم تر آن که خداوند نزول قرآن را برای هدف تعقل و تدبّر معرفی می نماید:

{إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ} [۴]

ما کتاب خود را به صورت قرآن عربی نازل کردیم تا شاید شما تعقل کنید.

در آیه ۲۹ از سوره ص می‌فرماید:

{كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ}

این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن تدبّر کنند و خردمندان متذکر شوند.

قرآن کریم، گشودن بند و زنجیرها را از دست و پای مردم و آزاد کردن آنان را یکی از بهترین نعمت‌ها وره

آورد رسالت پیامبر اسلام می‌داند: {وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ}. [۵]

و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود (از دوش و گردنشان) بر می‌دارد.

بدترین، زنجیرها، زنجیر جهل و نادانی است که انسان گرفتار آن نمیتواند حقایق را بشناسد.

لذا قرآن کریم و معصومین (ع) تأکید فراوان به سؤال کردن از دانشمندان نموده‌اند، امام محمد باقر (ع) می‌فرماید:

«وَقَالَ: أَلْعَلَّمُ خَزَائِنُ وَمَفَاتِيحُ السُّؤَالِ فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُوجِرُفِي الْعِلْمِ أَرْبَعَةَ السَّائِلُ وَالْمُتَكَلِّمُ وَالْمُسْتَمِعُ وَالْمُحِبُّ لَهُمْ». [۶]

دانش گنجینه‌هایی است و کلیدهای آن پرسش است، بپرسید خدایتان رحمت کند چرا که درباره دانش به چهار

نفر پاداش داده می‌شود: پرسنده، پاسخ دهنده، شنونده، و دوستداران آنان.

خدا را سپاسگذارم، یکی از آرزوهای دیرین بنده بر آورده شد، از سالیان پیش هر موقع قرآن کریم را تلاوت

می‌کردم به بعضی از مطالبی سؤال بر انگیز بر می‌خوردم، علاقه داشتم علت و جهت آن را بدانم هر انسانی

دارایی این حس کنجکاوی است، می‌خواهد مجهولات برایش روشن شود، مخصوصاً در مسائل قرآنی، این کتاب

آسمانی و معجزه خالده رسول گرامی اسلام که در یایی از معارف و مطالب ارزشمند در آن نهفته است آن

مطالب را در مرور زمان جمع‌آوری و به صورت سؤال و جواب با ذکر منابع و مدارک، تهیه و تنظیم نمودم و در

اختیار علاقه‌مندان و دانش پژوهان قرآنی قرار دادم، هدف عمده در همه نوشته‌هایم حل مشکلات و پاسخگویی

به سؤالاتی است که در زمینه مسائل اسلامی (حوزوی و غیره) مطرح است خصوصاً برای جوانانی که حس کنج

کاوی و تحقیق برای آگاهی به مسائل دینی و قرآنی دارند.

۳ شعبان المعظم ۱۴۳۴

حوزه علمیه قم

محمد باقر فاضلی بهسودی (کوه بیرونی)

[۱]. محمد (ص)، آیه: ۲۴. [۲]. بحار الأنوار، ۹۲-۱۹-۱۸. [۳]. نهج البلاغة، خطبة ۱۱۰. [۴]. یوسف، آیه: ۲.

[۵]. اعراف، آیه: ۱۵۷. [۶]. کتاب الخصال، ص ۲۴۵.

بخش اول: قرآن کریم

▲ بخش اول: قرآن کریم

۱) قرآن کریم دارای چند سوره، آیه، کلمه، حرف... است؟

▲ ۱) قرآن کریم دارای چند سوره، آیه، کلمه، حرف... است؟

پاسخ: دربارهٔ تعداد آیات، کلمات، حروف و دیگر اطلاعات آماری قرآن، زحمات و تحقیقات فراوانی به وسیلهٔ محققان علوم قرآنی صورت گرفته است؛ ولی به عللی، در تعداد آنها اختلاف شده که از جمله می‌توان به علل زیر اشاره کرد:

الف) عده‌ای در تمام سوره‌ها (بجز توبه) بسم الله را آیه‌ای مستقل و عده‌ای دیگر تنها بسم الله را در ابتدای سورهٔ حمد یک آیه محسوب کرده‌اند که باعث اختلاف در آیات، کلمات و حروف قرآن می‌شود؛
ب) تفاوت‌های چاپی و گاه اشتباه نویسندگان و خطاطان قرآن در محل آیه، موجب کم و زیاد شدن آیات می‌شود؛

ج) به خاطر اختلاف قرائت‌ها گاهی تعداد حروف کم و زیاد می‌شود؛ مثلاً در {مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ} که {مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ} نیز خوانده می‌شود.

د) اختلاف رسم الخط‌ها که موجب ازدیاد یا نقصان حروف می‌شود؛ مثل: «مَلَائِكُهُ» و «مَلَائِكُهُ» و «شیطان» و «شیطن».

ز) اختلاف در نوع کلمات، مثلاً: {مَا أَصْبَرَهُمْ} را عده‌ای یک کلمه و عده‌ای دو کلمه می‌دانند؛ ولی آنچه در ذیل می‌آید، از بقیه اقوال صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

تعداد سوره‌های قرآن ۱۱۴ سوره، تعداد آیات قرآن ۶۲۳۶ یا ۶۲۱۸ آیه - تعداد کلمات قرآن، ۷۷۴۳۷ (۷۷۴۳۹)

کلمه [۱]، تعداد حروف قرآن ۳۲۱۱۸۰ و بقولی ۳۲۳۰۱۵ یا ۳۴۰۷۴۰ یا ۳۲۲۷۷۰ حرف [۲] این تذکر لازم است که بنا به گفته مفسر بزرگ قرآن، علامه طبرسی، قول کوفیین منسوب به حضرت علی (ع) بوده و صحیح ترین اقوال است.

گفته شده قرآن دارای ۳۹۲۴۳ فتحه و دارای ۴۰۸۰۴ ضمه و ۳۹۵۸۶ کسره است و تعداد تشدیدهای قرآن ۱۹۲۵۳ است. [۳] از این سوره ها ۸۷ سوره مکی و ۲۷ سوره مدنی می باشند.

[۱]. دایرة المعارف شیعه، شیخ محمد حسین اعلمی حائری، ج ۱۴، ص ۳۰۱، نشر اعلمی، بیروت.

[۲]. دایرة المعارف، همان / مرآت العقول، ج ۲، ص ۵۳۶.

[۳]. دایرة المعارف، همان / مجله تراثنا، شماره ۹، ص ۱۰۰، مقاله التحقيق فی نفی التحریف.

۲) اولین و آخرین سوره قرآن کریم که بر پیامبر (ص) نازل شد ؟

▲ ۲) اولین و آخرین سوره قرآن کریم که بر پیامبر (ص) نازل شد ؟

ج: اولین سوره، سوره «علق» یا «مزمل» یا «مدثر» و یا «حمد» است. آخرین سوره طبق روایات منقول از اهل بیت (ع) سوره «نصر» میباشد.

۳) اولین و آخرین آیه ای که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد کدام است؟

▲ ۳) اولین و آخرین آیه ای که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد کدام است؟

ج: اولین آیه نازل شده بر پیامبر (ص) آیه نخست سوره علق است که در مکه و در غار حرا نازل شده، {اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ} «بخوان به نام پرودگارت که (که جهان را) آفرید.» و آخرین آیه ای که بر آن حضرت

نازل شده آیه ۳ از سوره مائده است:

{الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ}؛

«امروز دین شما را کامل کردم».

و یا آیه ۲۸۱ از سوره بقره است:

{وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ}؛

«از آن روز که به سوی خدا باز می گردید و به هر کس پاداش عملش به تمامی داده می شود و ستمی نمی بیند، بیمناک باشید».

البته در این مورد، اقوال دیگری هم وجود دارد که جهت آگاهی بیشتر به کتابهای مربوطه رجوع کنید.[۱]

[۱]. پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، سید محمد باقر حجتی، ص ۵۴ - ۶۲، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ سوم.

۴) اولین و آخرین آیه در کجا و در چه موضوعی وارد شده است؟

▲ ۴) اولین و آخرین آیه در کجا و در چه موضوعی وارد شده است؟

ج: اولین آیه در غار حرا و در رابطه با بعثت پیامبر اکرم(ص) نازل شد و آخرین آیه در خم غدیر در رابطه با امامت امیرالمؤمنین علی(ع) نازل شده است.

۵) طولانی ترین و کوتاه ترین سوره و آیه قرآن کریم کدام است؟

▲ ۵) طولانی ترین و کوتاه ترین سوره و آیه قرآن کریم کدام است؟

ج: طولانی‌ترین سوره‌ی قرآن سوره‌ی بقره با ۲۸۶ آیه، کوتاه‌ترین سوره‌ی قرآن سوره‌ی کوثر با ۳ آیه می‌باشد؛ بزرگ‌ترین آیه‌ی قرآن آیه‌ی ۲۸۲ از سوره بقره است و کوچک‌ترین آیه‌ی قرآن آیه اول سوره‌ی یس یا آیه ۶۲ از سوره‌ی الرحمن (مدهامتان) می‌باشد.

۶) آیات قرآن در مدت چند سال بر پیامبر اکرم نازل شد؟

▲ ۶) آیات قرآن در مدت چند سال بر پیامبر اکرم نازل شد؟

ج: در مدت ۲۳ سال به طور تدریجی و یکبار به طور دفعی در شب قدر بر پیامبر اعظم (ص) نازل شده است.

۷) تقسیم‌بندی قرآن به جزء و حزب از چه زمانی و به وسیله‌ی چه کسی انجام شد؟

▲ ۷) تقسیم‌بندی قرآن به جزء و حزب از چه زمانی و به وسیله‌ی چه کسی انجام شد؟

ج: تقسیم قرآن به سی جزء و به ۱۲۰ حزب از کارهایی است که توسط متصدیان امر قرائت قرآن انجام گرفته است تا مردم بتوانند قرآن را در مدت معینی (مثلاً یک ماه) ختم کنند البته در برخی از روایات آمده است که تقسیم قرآن به جزء در زمان پیامبر (ص) نیز سابقه داشته و مصحف علی (ع) دارای هفت جزء بوده است. [۱] عده‌ای نیز معتقدند به دستور مأمون عباسی قرآن به اعشار، اخماس، جزء و حزب تقسیم شد. [۲]

[۱]. کلیات علوم قرآن، محسن اسماعیلی، نشر بنیان، ص ۶۰.

[۲]. دانستنیهای علوم قرآن، سید محمد حسن جواهری، نشر امین، ص ۷۰ و آن از التمهید، ج ۱، ص ۳۱۲.

(۸) پیشینه ترتیب نزول و ترتیب کنونی قرآن

▲ (۸) پیشینه ترتیب نزول و ترتیب کنونی قرآن

ج: مرحوم آیت الله معرفت (ره) می‌فرمایند: طبق روایات که مورد اتفاق است و اکثر دانشمندان به آن وثوق دارند، مبنای کار خود قرار دادیم که مهمترین آن روایت ابن عباس و جابر بن زید و چند تن دیگر است. ما در ترتیب و تنظیم نزول، اوائل و آغاز سوره‌ها را ملاک قرار داده‌ایم، بنا بر این اگر چند آیه اول سوره‌ای، قبل از سوره دیگر نازل شده و آیات دیگر آن پس از این سوره نازل شده باشد، همان سوره‌ای که آیات اولیه آن قبلاً نازل شده، در این ترتیب، مقدم خواهد بود.

تعداد سوره‌های مکی که فهرست آن ذیلاً آمده، ۸۶ سوره است و فهرست سوره مدنی که پس از آن ذکر شده ۲۸ سوره است، صرف نظر از سوره‌هایی که مورد اختلاف و مورد بحث قرار گرفته است.

سوره‌های مکی: ۸۶

ترتیب نزول	نام سوره	ترتیب در قرآن	ترتیب نزول	نام سوره	ترتیب در قرآن
۱	العلق	۹۶	۱۸	الکافرون	۱۰۹
۲	القلم	۶۸	۱۹	الفیل	۱۰۵
۳	المزمل	۷۳	۲۰	الفلق	۱۱۳
۴	المدثر	۷۴	۲۱	الناس	۱۱۴
۵	الفاتحه	۱	۲۲	التوحيد	۱۱۲
۶	المسد	۱۱۱	۲۳	النجم	۵۳
۷	التکویر	۸۱	۲۴	عبس	۸۰

٩٧	القدر	٢٥	٨٧	الاعلى	٨
٩١	الشمس	٢٦	٩٢	الليل	٩
٨٥	البروج	٢٧	٨٩	الفجر	١٠
٩٥	التين	٢٨	٩٣	الضحى	١١
١٠٦	قريش	٢٩	٩٤	الشرح	١٢
١٠١	القارعة	٣٠	١٠٣	العصر	١٣
٧٥	قيامة	٣١	١٠٠	العاديات	١٤
١٠٤	الهمزة	٣٢	١٠٨	الكوثر	١٥
٧٧	المرسلات	٣٣	١٠٢	التكاثر	١٦
٥٠	ق	٣٤	١٠٧	الماعون	١٧

ترتيب در قرآن	نام سوره	ترتيب نزول	ترتيب در قرآن	نام سوره	ترتيب نزول
١٥	الحجر	٥٤	٩٠	البلد	٣٥
٦	الأنعام	٥٥	٨٦	الطارق	٣٦
٣٧	الصافات	٥٦	٥٤	القمر	٣٧
٣١	لقمان	٥٧	٤٨	ص	٣٨

٣٤	سبأ	٥٨	٧	الاعراف	٣٩
٣٩	الزمر	٥٩	٧٢	الجن	٤٠
٤٠	غافر	٦٠	٣٦	يس	٤١
٤١	فصلت	٦١	٢٥	الفرقان	٤٢
٤٢	الشورى	٦٢	٣٥	فاطر	٤٣
٤٣	الزخرف	٦٣	١٩	مريم	٤٤
٤٤	الدخان	٦٤	٢٠	طه	٤٥
٤٥	الجاثية	٦٥	٥٦	الواقعة	٤٦
٤٦	الاحقاف	٦٦	٢٦	الشعراء	٤٧
٥١	الذاريات	٦٧	٢٧	النمل	٤٨
٨٨	الغاشية	٦٨	٢٨	القصص	٤٩
١٨	الكهف	٦٩	١٧	الإسراء	٥٠
١٦	النحل	٧٠	١٠	يونس	٥١
٧١	نوح	٧١	١١	هود	٥٢
١٤	ابراهيم	٧٢	١٢	يوسف	٥٣

ترتیب نزول	نام سوره	ترتیب در قرآن	ترتیب نزول	نام سوره	ترتیب در قرآن
۷۳	الانبياء	۲۱	۸۰	النبأ	۷۸
۷۴	المؤمنون	۲۳	۸۱	النازعات	۷۹
۷۵	السَّجْدَةُ	۳۲	۸۲	الإنفطار	۸۲
۷۶	الطور	۵۲	۸۳	الإنشقاق	۸۴
۷۷	الملک	۶۸	۸۴	الروم	۲۰
۷۸	الحاقة	۶۹	۸۵	العنکبوت	۲۹
۷۹	المعارج	۷۰	۸۶	المطففين	۸۳

۱- سوره فاتحه از روايات ابن عباس ساقط شده و به استناد روايت جابر بن زيد به نقل از الاتقان سيوطي، ص ۲۵، ج ۱، و تصريح تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۲۶ به آن اضافه کردیم.

سوره‌های مدنی: ۲۸

ترتیب نزول	نام سوره	ترتیب در قرآن	ترتیب نزول	نام سوره	ترتیب در قرآن
۸۷	البقره	۲	۱۰۱	الحشر	۵۹
۸۸	الأنفال	۸	۱۰۲	النصر	۱۱۰
۸۹	آل عمران	۳	۱۰۳	النور	۲۴

۲۲	الحج	۱۰۴	۳۳	الاحزاب	۹۰
۶۳	المنافقون	۱۰۵	۶۰	الممتحنة	۹۱
۵۸	المجادلة	۱۰۶	۴	النساء	۹۲
۲۹	الحجرات	۱۰۷	۹۹	الزلزال	۹۳
۶۶	التحریم	۱۰۸	۵۷	الحديد	۹۴
۶۲	الجمعه	۱۰۹	۲۷	محمد	۹۵
۶۴	التغابن	۱۱۰	۱۳	الرعد	۹۶
۶۱	الصف	۱۱۱	۵۵	الرحمن	۹۷
۴۸	الفتح	۱۱۲	۷۶	الانسان	۹۸
۵	المائدة	۱۱۳	۶۵	الطلاق	۹۹
۹	براءة	۱۱۴	۹۸	البينة	۱۰۰

(۹) کیفیت نزول قرآن کریم

▲ (۹) کیفیت نزول قرآن کریم

ج: شکی نیست که کیفیت نزول قرآن با چگونگی ترتیب فعلی آن فرق دارد زیرا اولین آیات نازل شده بر پیامبر(ص) آیات نخستین سوره علق بود و بیشتر سوره‌های کوچک که در پایان قرآن آمده است قبل از هجرت و در مکه نازل شده‌اند. با توجه به آنچه گذشت پیش از پاسخ به فلسفه ترتیب فعلی قرآن باید به این نکته توجه

شود که آیا قرآن توسط پیامبر(ص) به ترتیب فعلی جمع‌آوری شد یا توسط دیگران؟ بسیاری از محققان عقیده دارند که قرآن کریم بوسیله پیامبر اکرم(ص) به ترتیب فعلی جمع‌آوری شده است که یکی از حکمت‌های آن ارتباط خاصی است که بین انتهای هر سوره با ابتدای سوره دیگر وجود دارد و علامه طبرسی در مجمع البیان در ابتدای سوره‌ها به برخی از آنها اشاره کرده است. ولی دانشمندانی که بر این باورند که قرآن مجید پس از رحلت پیامبر(ص) جمع‌آوری شده است؛ گویند: چون به سوره حمد فاتحه‌الکتاب گفته می‌شد و این نام در زمان پیامبر(ص) نیز مشهور بود. اصحاب پیامبر(ص) سوره حمد را در ابتدای قرآن و سپس سایر سوره‌ها را تقریباً به ترتیب بزرگی سوره گرد آورده‌اند.[۱]

[۱]. دانشمندانی چون آیت... خویی، آیت... حسن زاده آملی، سید مرتضی و... معتقدند که قرآن توسط پیامبر جمع‌آوری شده و اندیشمندانی چون طباطبایی، آیت... معرفت، سیوطی و... معتقدند که قرآن پس از رحلت پیامبر(ص) جمع‌آوری شد. برای کسب اطلاع بیشتر و ادله طرفین رک: قرآن در اسلام، علامه طباطبایی، التمهید، آیت... معرفت، ج ۱، الاتقان، سیوطی، ج ۱، البیان، آیت... خویی و تاریخ قرآن، دکتر رامیار و... .

۱۰) چگونگی جمع‌آوری قرآن کریم

▲ ۱۰) چگونگی جمع‌آوری قرآن کریم

ج) در این زمینه دو نظریه مهم بین محققین وجود دارد:

۱- جمع‌آوری و مرتب کردن سوره‌ها در یک جلد، پس از رحلت پیامبر(ص) انجام گرفته است. دوره پیامبر پایان یافت و آیات قرآن که بر قطعاتی از چوب، سنگ، پوست، استخوان، حریر و کاغذ ضبط شده بود، همچنان بطور پراکنده، موجود بود و گروهی از حافظان قرآن نیز آن را در سینه داشتند. در دوره پیامبر(ص) آیات سوره‌ها مرتب و سوره‌ها تکمیل و نامهای آنها تعیین شده بود، ولی جمع آنها در یک مجلد در اوراق به هم پیوسته بعداً انجام گرفت؛ زیرا در زمان پیامبر، هر آن در انتظار نزول آیه‌ای بودند و تا وقتی وحی قطع نشده بود، جمع‌آوری آیات و سوره‌ها در یک مجلد کار درستی به شمار نمی‌آمد و انجام آن، جز با انقضاء دوره پیامبری و تکمیل وحی میسر نبود.

سیوطی می‌گوید: تمام قرآن در زمان پیامبر(ص) نوشته شده بود، ولی سوره‌ها مرتب نشده و آنها را در محل واحدی جمع نیاورده بودند.[۱]

امام صادق(ع) نیز گفته است که پیامبر(ص) به علی(ع) فرمود: قرآن در صفحاتی در وراء فراش من است آن را بگیر و جمع‌آوری کن و از بین ببر.[۲]

اول کسی که پس از درگذشت پیامبر(ص) و حسب وصیت او، مستقیماً به جمع‌آوری قرآن قیام کرد، امام علی بن ابی‌طالب(ع) بود پس از وی زید بن ثابت به امر ابوبکر به این کار پرداخت و چندتن دیگر از جمله ابن مسعود و ابی بن کعب و ابوموسی اشعری نیز به این کار دست زدند، تا اینکه زمان عثمان فرا رسید و او به یکی کردن مصحفهای مختلف دستور داد و نسخه‌هایی از آن را به نقاط دیگر فرستاد، تا مردم تنها از این مصحف استفاده کنند و مصحفهای دیگر را کنار بگذارند.

قرآنی را که حضرت علی(ع) جمع‌آوری نمود. حسب ترتیب نزول مرتب بود و آنچه در مکه نازل شده بر آنچه در مدینه فرود آمده، تقدم داشت و ناسخ بر منسوخ تأخر، با اشاره به زمان و علل و مناسبتهای نزول اما جمع‌آوری صحابه دیگر، به ترتیبی دیگر بود، تقدم سوره‌های بزرگ بر سوره‌های کوچک، هفت سوره بزرگ (بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال) در اول و پس از آنها، سوره‌های ۱۰۰ آیه‌ای (برائت، نحل، هود، یوسف، کهف، اسراء، انبیاء، طه، مؤمنون و شعراء) و مثانی (سوره‌هایی باکمتر از صد آیه که در حدود ۲۰ سوره است) و سپس از آنها «حم‌ها» (سوره‌هایی که با «حم» آغاز می‌شود) و در آخر مفصلیات (سوره‌هایی با آیات کوتاه‌تر به علت کثرت فواصل، آنها را مفصلیات می‌گویند) قرار گرفته اند که به ترتیب فعلی نزدیک است. آنچه گفته شد نظر راویان اخبار و محققانی است که درباره علوم قرآن از صدر اول تا امروز بحث و تحقیق کرده‌اند و تقریباً تمام نویسندگان و محققان سیره و تاریخ نسبت به آن متفقند.[۳]

۲- و در مقابل نظریه‌ی اول کسانی هستند که درباره جمع قرآن منکر این تفصیلند و معتقدند که قرآن با همین نظم و ترتیب موجود مربوط به زمان پیامبر(ص) است و گروهی از علماء پیشین مانند: قاضی و ابن انباری و کرمانی و طیبی[۴] بر همین عقیده‌اند.

سید مرتضی(ره) نیز در این نظر با آنان همراه است و می‌گوید: قرآن به کیفیتی که هم اکنون در دست است در زمان پیامبر(ص) جمع‌آوری و تألیف شده است، به دلیل اینکه در همان زمان تمام قرآن را تدریس و حفظ می‌کردند، تا آنجا که گروهی از صحابه برای حفظ آن تعیین شده بود و قرآن در نزد حضرتش می‌خواندند و گروهی دیگر از اصحاب مانند عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب به کرات قرآن را در نزد پیامبر(ص) ختم کردند و این همه، بی‌گمان دلیل بر آن است که قرآن در همان وقت جمع‌آوری شده و مرتب و بدون پراکندگی بوده است.[۵]

و مرحوم آیت الله العظمی خوئی (ره) نظر گروه اخیر را ترجیح داده‌اند. [۶]

[۱]. سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۵۷ و الزرقانی، مناهل العرفان، ج ۱، ص ۲۴۰.

[۲]. مجلسی، بحار الانوار ج ۹۲، ص ۴۸ به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم.

[۳] آیت الله معرفت، تلخیص التمهید، ج ۱، ص ۱۰۹.

[۴]. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵.

[۵]. الاتقان، ج ۱، ص ۶۲.

[۶] البیان فی تفسیر القرآن ص ۲۷۸ - ۲۵۷.

(۱۱) واژگان سوره و آیه در چه زمانی و به وسیله چه کسی بیان شده است؟

▲ (۱۱) واژگان سوره و آیه در چه زمانی و به وسیله چه کسی بیان شده است؟

ج: آیه به معنای علامت است؛ زیرا هر آیه از قرآن، نشانه‌ای بر درستی سخن حق تعالی است؛ یا آنکه هر آیه مشتمل بر حکمی از احکام شرعی یا حکمت و پندی است.

سوره، از سور بلد (دیوار بلندی و محیط به شهر) گرفته شده؛ زیرا هر سوره آیاتی را در بر گرفته و به آن احاطه دارد؛ مانند حصار (سور) شهر که خانه‌هایی را دربر گرفته است. [۱]

آیه در اصطلاح عبارت از بخشی از حروف و یا کلمات و یا جمله‌هایی است که طبق اشاره و ارشاد پیامبر اکرم (ص) حدود آن مشخص شده است و سوره بخشی از آیات قرآنی است که میان دو «بسمله» قرار دارد. یادآوری می‌شود که میان دو سوره انفال و براءت «بسم الله الرحمن الرحيم» وجود ندارد. و «بسم الله» در آیه ۳۰ سوره نمل، فاصله میان دو سوره نشان نمی‌دهد. [۲]

آیه و سوره در عصر پیغمبر (ص) و در اصطلاح قرآن نیز به همین معنایی است که در زمان ما مراد است؛ همان گونه که در برخی از آیات شریفه و روایات، بدین معنا آمده است؛ {الر * كِتَابٌ أَحْكَمَتْ ءَايَاتُهُ ثُمَّ ۞ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ} (هود/۱)؛

«این کتابی است که آیاتش استحکام یافته؛ سپس تشریح شده و از نزد خداوند حکیم و آگاه [نازل گردیده]

است»

{يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ}؛ «که آیاتش را بر آنها می‌خواند.» (جمعه/۲)؛

{وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ...} (بقره/۲۳)؛

«و اگر درباره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن

بیاورید و گواهان خود را - غیر خدا - برای این کار، فرا خوانید اگر راست می‌گویید!».

{وَإِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ}؛ (توبه/۱۲۴)؛

«و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، بعضی از آنان (به دیگران) می‌گویند: «این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟!» (به آنها بگو): اما کسانی که ایمان آورده‌اند، بر ایمانشان افزوده و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند».

قال رسول الله(ص):

«مَنْ قَرَأَ أَرْبَعَ آيَاتٍ مِنْ أَوَّلِ الْبَقَرَةِ، وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ، وَ آيَتَيْنِ بَعْدَهَا، وَ ثَلَاثَ آيَاتٍ مِنْ آخِرِهَا، لَمْ يَرَفِ فِي نَفْسِهِ وَ مَالِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ، وَ لَا يَقْرَبُهُ شَيْطَانٌ، وَ لَا يَنْسَى الْقُرْآنَ»؛

«کسی که چهار آیه از اول سوره بقره و آیه الکرسی و دو آیه بعدش و سه آیه آخر آن سوره را بخواند، در خود و مالش چیز ناخوشایندی نخواهد دید و شیطان به او نزدیک نشده، قرآن را نیز فراموش نخواهد کرد».

از این روایت معلوم می‌شود که آیه، در همان معنای مصطلح زمان ما استعمال شده که دارای مبدأ و منتها است. [۳]

درباره این که نام گذاری سوره‌ها به وسیله چه کسی بوده و در چه زمانی واقع شده، بین علماء نظرهای متفاوتی وجود دارد؛ عده‌ای بر این عقیده‌اند که: نام سوره‌ها توقیفی بوده است و بوسیله شخص پیامبر اکرم(ص) نامگذاری شده است. در مقابل عده‌ای بر این عقیده‌اند که: نامها بر حسب مناسبت‌هایی که در خود سوره‌ها وجود داشته بر آنها گذاشته شده است، مثلاً قصه و یا کلمه خاصی که در سوره‌ای وجود داشته، منشأ نامگذاری شده است.

عده‌ای نیز عقیده دارند سوره‌های قرآن همزمان با حیات پیامبر اکرم(ص) دارای نام و یا نامهایی بوده است که از طریق وحی مشخص شده بود. پس از وفات پیامبر(ص) نیز با مرور زمان، بعضی از سوره‌ها و حتی برخی از آیات، بخاطر داشتن خصوصیات و مزایا، مسایل و موضوعات خاصی، دارای عناوین و اسامی دیگر گردیده که از جانب علما به آن سوره، داده شده است. [۴]

از سه قول مذکور، قول سوم قوی‌تر به نظر می‌آید، چرا که بعید است هیچ نامی بر سوره‌های قرآن از طرف

مسلمین، در طول گذشت زمان گذاشته نشده باشد و همچنین بعید است که هیچ سوره‌ای از همان ابتدا از جانب وحی و پیامبر (ص) دارای نامی نباشد.

[۱]. تاریخ قرآن، آیت الله معرفت، ص ۷۵، سمت.

[۲]. پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، دکتر سید محمد باقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۶۵ و ۸۴.

[۳]. ر.ک: تاریخ و علوم قرآن، ابوالفضل میر محمدی، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۱۲۹ و ۱۳۰.

[۴]. ر.ک: تاریخ قرن، سید محمد باقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۹۵ - ۱۰۰.

۱۲) نقطه گذاری قرآن کریم در چه زمانی و توسط چه کسی انجام گرفت؟

▲ ۱۲) نقطه گذاری قرآن کریم در چه زمانی و توسط چه کسی انجام گرفت؟

ج) مصحفها در صدر اسلام از هر نشانه و علامتی که حروف نقطه دار و بی نقطه را مشخص کند، خالی بود و لذا بین «با» «یا» «تا» تفاوتی نبود و نیز «ح» و «ح» و «خ» از یکدیگر تشخیص داده نمی شدند. همچنین حرکت و اعراب حروف و کلمات، به وسیله فتحه، کسره، ضمه و تنوین نشان داده نمی شد و خواننده خود باید، به هنگام قرائت با توجه، به قرائنی آنها را از یکدیگر تمیز دهد و وزن کلمه و چگونگی اعراب آنها را شخصاً بشناسد. از این رو، در صدر اوّل قرائت قرآن فقط به سماع و نقل موکول بود و جز از طریق شنیدن، خواندن و قرائت قرآن تقریباً ممتنع بود و تنها از روی مصحف، قرائت قرآن میسر بود.

مثلاً: بین کلمه‌های «تبلو»، «نبلو»، «تتلو» و «یتلو» هیچ فرقی داده نمی شد. ذیلاً نمونه‌هایی از قرائتهای مختلف را که در اثر خالی بودن مصحفها از نقطه، واقعا رخ داده، آورده می شود:

۱- سوره بقره، آیه ۲۵۹: «نُنْشَرُهَا» «نُنْشَرُهَا» «نُنْشَرُهَا» «نُنْشَرُهَا» [۱]

۲- سوره آل عمران، آیه ۴۸: «یَعْلَمُه» «نَعْمَلُه» [۲]

۳- سوره یونس، آیه ۳۰: «تَبْلُو» «تَتْلُو» [۳]

۴- سوره عنکبوت، آیه ۵۸: «لَنْبَوْنَهُمْ» «لَنْثَوْنَهُمْ» [۴]

۵- سوره سبأ، آیه ۱۷: «نِجَازِی» «یِجَازِی» [۵]

۶- سوره حجرات، آیه ۶: «فَتَبَيَّنُوا» «فتشبتوا» [۶]

این چند مورد بعنوان نمونه ذکر شد و گرنه از این قبیل اختلافات، بسیار است علاوه بر آنکه نفوذ و رخنه اقوام غیر عرب در جزیره العرب و گسترش تعداد و جمعیت آنان، با گسترش قلمرو اسلام، خود موجب وجود اختلاف در قرائت می شد این کار ادامه داشت تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی که از جانب عبدالملک بن مروان (۸۶ - ۷۵) حاکم عراق بود، مردم بایکار بردن نقطه در خط، حروف نقطه دار را از حروف بی نقطه تمیز می دادند و این کار توسط یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم، شاگردان ابوالاسود دثلی «که از شاگردان امیرالمومنین (ع) بود» متداول شد. [۷]

ابو احمد عسکری [۸] حکایت می کند که مردم، چهل و چند سال، تازمان عبدالملک بن مروان با قرآن عثمان سروکار داشتند، در این وقت تغییراتی زیاده در قرائت قرآن رخ داد و در عراق منتشر شد. حجاج بن یوسف، نگرانی خود را از این امر به کتاب و نویسندگان خود اظهار کرد و از آنان خواست که برای حروف مشابه یکدیگر، علائم و نشانه هائی وضع کنند تا تشخیص آنها از یکدیگر ممکن باشد. گفته شده است که نصر بن عاصم این امر را بعهده گرفت و نقطه را در حروف بکاربرد. [۹]

و به گفته بیشتر مورخان نخستین کسی که قرآن را بین سالهای ۵۰ الی ۵۳ هجری قمری، اعراب گذاری کرد- ابوالاسود دثلی- یکی از شاگردان امام علی (ع) بود. [۱۰]

[۱]. مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۶۸.

[۲]. مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۴۴.

[۳]. مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۰۵.

[۴]. مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۳۰.

[۵]. مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۹۰.

[۶]. مجمع البیان، ج ۳، ص ۹۴ و ج ۹ ص ۱۳۱.

[۷] دائرة المعارف، قرن بیستم، ج ۳، ص ۷۲۲.

[۸]. التصحیف ص ۳۹۹.

[۹]. ابن خلکان، ج ۲، ص ۳۲.

[۱۰]. تاریخ قرآن، دکتر رامیار، نشر امیرکبیر، ص ۵۳۲.

۱۳) کدام سوره های قرآن کریم هم مکی وهم مدنی هستند؟

▲ ۱۳) کدام سوره های قرآن کریم هم مکی وهم مدنی هستند؟

ج: بسیاری از مفسران قرآن کریم، به این سؤال پاسخ مثبت داده‌اند. سیوطی در بیانی مفصل، استثنائات آیات در سوره‌های مکی و مدنی را ذکر کرده است؛ مثلاً گفته است: در سوره بقره که مدنی است، دو آیه استثناء است که آیات ۱۰۹ از سوره بقره:

{وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}؛

«بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد - که در وجود آنها ریشه دوانده - آرزو می‌کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر باز گردانند با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است. شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد خداوند بر هر چیزی تواناست».

و آیه ۲۷۲ از همین سوره می‌باشد.

{لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا يُنْفِسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُّوفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ}؛

«هدایت یافتن آنان بر عهده تو نیست، بلکه خداست که هر که را که بخواهد هدایت می‌کند. و هر مالی که انفاق می‌کنید ثوابش از آن خود شماست و جز برای خشنودی خدا چیزی انفاق و هر چه انفاق پاداش آن به شما می‌رسد و بر شما ستم نخواهد شد».

ولی التمهید (آیت الله معرفت) وجود آیات مدنی در سور مکی، و آیات مکی در سور مدنی را قبول نمی‌کند. آیات استناد شده (به نظر دیگران) را نقل کرده و جواب می‌دهد. [۱]

[۱]. درسنامه علوم قرآن، حسین جوان آراسته، ص ۱۳۵، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.

۱۴) نام‌های قرآن و دلیل شهرت آن به این نام چیست؟

▲ ۱۴) نام‌های قرآن و دلیل شهرت آن به این نام چیست؟

ج: برای قرآن اسامی بسیاری برشمرده‌اند، تا جایی که به بیش از نود نام رسیده است، فقط تعداد اندکی از این عناوین اسم قرآن است، و بقیه در واقع اوصاف قرآن به شمار می‌رود. اسامی معروف قرآن، که برگرفته از آیات آن است، عبارت است از: قرآن، کتاب، ذکر، فرقان، و بعضی تنزیل را نیز جزو اسامی قرآن دانسته‌اند. از اوصاف قرآن میتوان به کریم، هادی، نور، بینه، مبین، و... اشاره کرد.[۱]

«قرآن» که یکی از اسامی آخرین کتاب آسمانی است، از دیگر اسامی آن شهرت فزون تری یافته است، این شهرت می‌تواند به جهت استفاده این نام در خود قرآن و سخنان پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع) باشد؛ چنانکه خدای متعال می‌فرماید(اسراء/۹):

{إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ}؛

«به طور قطع این قرآن به آیینی که محکم‌تر از سایر ادیان است، راهنمایی می‌کند».

و در سخنان پیامبر اکرم(ص) آمده است:

«إِذَا التَّبَسَّتَ عَلَيْكُمْ الْفَتَنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ»[۲]

«هنگامی که فتنه‌ها چون شب تاریک را احاطه کرد به قرآن روی آورید، که قرآن شفاعتگری است که شفاعتش قبول می‌گردد و با هر کس بحث کند حجّت را بر او تمام می‌نماید و تصدیقش می‌کنند».

و امام صادق(ع) می‌فرماید:

«مَنْ قَرَأَ فِي الْمُصْحَفِ مُتَعَبِّصَرِهِ وَ خُفِّفَ عَنْ وَالدِّيهِ وَ لَوْ كَانَا كَافِرَيْنِ»[۳]؛

«کسی که از روی قرآن بخواند، عمر چشمش زیاد می‌گردد و برای پدر و مادرش تخفیف داده می‌شود اگر چه کافر باشند».

[۱]. تاریخ قرآن محمد هادی معرفت، ص ۷۱ - ۷۴.

[۲]. الکافی، ج ۲، ص ۵۹۹ و بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۷، حدیث ۱۶.

[۳]. کافی، محمد ابن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیه، ج ۴، ص ۴۱۷.

۱۵) چرا سوره حمد را «سبع المثانی» می گویند؟

▲ ۱۵) چرا سوره حمد را «سبع المثانی» می گویند؟

ج: یکی از نامهای سوره حمد «سبع المثانی» است. سبع به معنای هفت است و این سوره هفت آیه دارد. در وجه نامگذاری آن به الثانی گفته اند: چون در هر نماز دوبار خوانده می شود یا چون دوبار، یکی در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شده است. [۱]

بسیاری از مفسران این کلمه را که در آیه ۸۷ سوره حجر آمده:

{وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ}؛

«ما سبع المثانی و قرآن بزرگ را به تو دادیم».

بر سوره حمد حمل کرده اند. [۲] روایات نیز به همین مطلب اشاره کرده اند. [۳]

[۱]. ر.ک: مجمع البیان، علامه طبرسی (ره)، ج ۱، ص ۴۷، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

[۲]. ر.ک: تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۲، ص ۲۰۱، دارالکتب الاسلامیه، /تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۱، ص ۱۲۹، دارالکتب الاسلامیه.

[۳]. ر.ک: مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۴، ص ۱۵۷، مؤسسه آل البيت.

۱۶) کدام سوره های قرآن سجده واجب دارند؟

▲ ۱۶) کدام سوره های قرآن سجده واجب دارند؟

ج: چهار سوره: ۱- سوره سجده، آیه ۵. ۲- سوره فصلت، آیه ۳۷. ۳- سوره نجم، آیه ۶۲. ۴- سوره علق، آیه ۱۹.

(۱۷) اثبات تحریف نشدن قرآن

▲ (۱۷) اثبات تحریف نشدن قرآن

ج: جواب اجمالی: تحریف اقسامی دارد، یکی تحریف معنوی که همان تفسیر به رأی است و صاحبان عقاید فاسد مرتکب چنین تحریفی در قرآن شده اند و دیگری تحریف لفظی است که دو قسم است: اما تحریف به زیاده یعنی اضافه نمودن کلمه یا آیه‌ای به قرآن که این نوع تحریف، بطلانش از ضروریات دین است و تحریف به کاهش هم نوعی دیگر از تحریف لفظی است که ادله زیادی بر عدم آن اقامه گردیده است: مانند آیات (حجر/۹) {إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ}؛ «ما قرآن را نازل کردیم: و مابطور قطع نگهدار آنیم» و (فصلت/۴۱ - ۴۲) {إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ}؛ «کسانیکه به این ذکر (قرآن) هنگامی که به سراغ شان آمد کافر شدند و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر، که هیچگونه باطلی، نه پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته نازل شده است».

و برخی روایات و ضرورت تواتر قرآن و... و اجماع مسلمین بر اینکه همین قرآنی که در دست مسلمین است به همین صورت بر قلب مبارک پیغمبر (ص) نازل شده است و یک حرف و کلمه نه به آن اضافه و نه از آن کم گردیده است.

ج: تفصیلی: قرآن معجزه و سند جاوید دین خداست و در تاریخ پرفراز و نشیب خود دست تغییر و تحریف بدان راه نیافته و بی هیچ نقص و نقصان یا افزایشی بستر زمان را به سلامت زیر پا نهاده و در این جهت نیز افتخاری بر افتخارات خویش افزوده است، چرا که قرآن مظهر عزت و حقانیت خداست و خود حفظ و صیانت آن را بر عهده گرفته است.

تحریف در لغت به معنای تغییر دادن و تبدیل نمودن است. [۱] و به دو قسم کلی تقسیم می‌شود، یکی تحریف معنوی که همان تفسیر به رأی است یعنی تفسیر آیات قرآن به معنایی که هدف و مقصود نیست و این نوع تحریف در قرآن واقع شده است؛ زیرا اغلب بدعت گذاران و صاحبان عقاید فاسد مرتکب چنین تحریفی در قرآن شده‌اند. [۲] در روایات اسلامی از چنین تفسیری شدیداً نهی شده است. خداوند می‌فرماید: «ما آمن بی من

فسر کلامی بر آیه؛ آن کسی که کلام مرا به رأی خویش تفسیر کند به من ایمان نیاورده است».[۳]
و قسم دیگر تحریف لفظی است که خود بر دو نوع است: یکی تحریف به افزایش (تحریف به زیاده)، یعنی اضافه کردن به کلمات یا آیات قرآن کریم. تحریف بدین معنا اصلاً راهی به قرآن نیافته است و بطلان آن در میان تمام مسلمانان از ضروریات و بدیهیات می‌باشد،[۴] اهتمام فوق العاده مسلمانان در حفظ و یادگیری قرآن و قرائت، مانع از وقوع چنین تحریفی بود.

نوع دیگر تحریف لفظی، تحریف به کاهش (تحریف به نقیصه) است، به این صورت که از قرآن کلمه یا جمله و آیه یا سوره‌ای حذف گردیده باشد، به طوری که قرآن موجود، بر آنچه از آسمان نازل گردیده است مشتمل نباشد و قسمتی از آن در موقع تدوین و یا در دورانهای بعدی از بین رفته باشد. عدم وقوع این نوع تحریف در قرآن نیز واضح است. برای نفی تحریف از قرآن دلایل و شواهدی ارائه گردیده است از جمله:

۱- آرای دانشمندان شیعه:

مسلمانان با وجود داشتن اختلاف در بخشهایی از اصول و فروع دین در مورد عدم تحریف قرآن، اتفاق نظر دارند و معتقدند آنچه در دست ماست تمام قرآنی است که بر پیامبر(ص) نازل گشته است. مانند شیخ صدوق که عدم تحریف قرآن را جزء عقاید امامیه می‌داند. شیخ صدوق و شیخ مرتضی ادله خود را پیرامون نفی تحریف می‌آورند، شیخ جعفر کاشف الغطاء بر نبودن چنین تحریفی (تحریف به نقیصه) در قرآن ادعای اجماع می‌نماید. مجاهد بزرگ شیخ محمد جواد بلاغی[۵]، حضرت امام خمینی(ره)[۶]، مرحوم آیت الله خویی و مرحوم علامه طباطبایی[۷] بر نفی تحریف در قرآن تصریح دارند.

۲- آیات قرآن:

در آیات متعددی از قرآن وعده‌های صریح الهی بر حفظ قرآن کریم آمده است که مشهورترین این آیات دو آیه است:

الف) آیهی حفظ {إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ}؛ (حجر/۹)

«قرآن را ما نازل کردیم و ما به طور قطع آن را پاسداری می‌کنیم.

مراد از ذکر قرآن است زیرا در آیات قبلی آن کلمه ذکر به معنی قرآن است؛ و حفظ شامل محافظت در برابر تحریف و تغییر به زیاده و نقصان و همچنین محافظت در برابر منطقهای گمراه کننده ضد قرآنی و در برابر فنا و نابودی تا آخر جهان می‌شود.[۸]

پس آیه فوق حفظ قرآن را به ذات مقدس خود نسبت می‌دهد و هرگز کسی نمی‌تواند دست خیانت به سوی قرآن دراز کند و به دلخواه خود در آن تغییری تبدیل به وجود آورد.

ب) آیه عدم اتیان باطل:

{... إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ...}؛ (فصلت/ ۴۱ - ۴۲)

«و این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر که هیچ گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید...».

تعبیر {لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ...} کنایه از آن است که به هیچ صورتی، باطل در قرآن راه ندارد و از مصادیق بارز باطل، تحریف قرآن است که در این آیه نفی شده است.

۳- دلیل روایی:

روایات فراوانی دال بر عدم تحریف قرآن وجود دارد به یک روایت اکتفا می‌شود.

پیامبر(ص) فرمودند: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض» [۹] (من در میان شما دو یادگار گرانبها باقی می‌گذارم: کتاب الهی و عترتم که اهل بیت من است و آن دو از همدیگر جدایی نا پذیرند تا در آخرت در کنار حوض کوثر به نزد من باز آیند). این حدیث معروف به حدیث ثقلین است و از طریق شیعه و سنی نقل گردیده است. این حدیث گواه بر عدم تحریف قرآن است و با صراحت اعلام می‌کند که قرآن برای همیشه و تا روز قیامت محفوظ است، زیرا اگر قرآن تحریف شده باشد نه به قرآن میتوان تمسک نمود و نه به عترت، چرا که عترت جدای از قرآن به عنوان یک حجت مستقل شناخته نمی‌شود. اگر عترت باشد ولی قرآن نباشد مفهوم آن افتراق عترت از قرآن است، در حالی که این حدیث می‌گوید این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شود و مکمل یکدیگرند.

۴- ضرورت تواتر قرآن:

از ضروریات دین است که مجموع قرآن و همه بخشها و سوره‌ها و آیات آن از عهد رسالت در طی اعصار و قرون و در جمیع طبقات مسلمانان به نحو متواتر نقل و قرائت شده است و آنچه مدعیان در باب قرآنی بودن بعضی عبارات یا تحریف پذیرفتن قرآن به طور کلی می‌گویند خبر واحد (غیر متواتر) است. پس قرآن به صورت متواتر از هر نسلی به نسل دیگر نقل گردیده است و این امر با قول به تحریف ناسازگار است. [۱۰]

۵- نماز شیعه امامیه:

به دستور العمل معصوم(ع) قرائت یک سوره کامل بعد از حمد در رکعت اول و دوم نمازهای پنج‌گانه روزانه واجب است و این حاکی از اعتقاد امامیه به نیفتادن چیزی از قرآن است. قائلان به تحریف نمی‌توانند قرائت سوره‌ای را که محتمل به تحریف است، جایز و مجزی بدانند، زیرا باید یقین پیدا شود که یک سوره کامل قرآن

خوانده شده است. بنابراین اجازه از سوی ائمه(ع) فی نفسه دلیل عدم وقوع تحریف در قرآن خواهد بود.[۱۱]

- [۱]. ابن منظور، لسان العرب، (قاهره، مصر، دارالمعارف، بی تا) ج ۲، ص ۸۳۹.
- [۲]. سید ابوالقاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن (قم مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی)، ص ۱۹۷.
- [۳]. شیخ صدوق، امالی ترجمه کمره ای، (تهران، انتشارات کتابخانه اسلامی ۱۳۶۲) مجلس ۲، ص ۶، ح ۳.
- [۴]. سید ابوالقاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن (قم مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی)، ص ۲۰۰.
- [۵]. سید ابوالقاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن (قم مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی)، ص ۲۰۰ - ۲۱۱.
- [۶]. امام خمینی(ره)، تهذیب الاصول، ج ۲، ص ۹۶.
- [۷]. سید محمد حسین طباطبائی(ره)، المیزان فی تفسیر القرآن ج ۱۲، ص ۱۰۴.
- [۸]. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه (تهران، دارالکتب الاسلامیه) ج ۱۱، ص ۱۷.
- [۹]. سید ابوالقاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۸ و ۲۱۰.
- [۱۰]. محمد هادی معرفت، صیانت القرآن (قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۸ق) ص ۳۷.
- [۱۱]. سید ابو القاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۱۴.

۱۸) آیات الاحکام در قرآن

▲ ۱۸) آیات الاحکام در قرآن

ج: درباره آیات الاحکام اختلاف است. برخی از محققان تعداد آن را ۳۵۹ آیه می دانند که دلالت بر پانصد حکم از احکام فقهیه می کند.[۱] و عده ای دیگری تعداد آن آیات را بیش از پانصد و هفتاد آیه می دانند.[۲] ولی مشهور آن است که آیات الاحکام پانصد آیه است.

- [۱]. تفسیر شاهی او آیات الاحکام، سید میر ابوالفتح زنجانی، ج ۱، ص ۶ و ۷.
- [۲]. احکام قرآن، دکتر محمد خزائلی، مقدمه.

۱۹) چرا به سوره «یس» قلب قرآن می‌گویند؟

▲ ۱۹) چرا به سوره «یس» قلب قرآن می‌گویند؟

ج: یکی از دلایلی که باعث شده سوره «یس» به قلب قرآن مشهور شود حدیث پیامبر(ص) است که می‌فرماید: «به راستی که برای هر چیز قلبی است و قلب قرآن سوره «یس» است.» [۱] حکمت این کلام پیامبر(ص) ممکن است چند چیز باشد:

۱- سوره «یس» در بردارنده یک دوره اصول دین اسلام است زیرا مهمترین هدف قرآن بیان مبدء، معاد و نبوت است و سوره «یس» تمام این موارد را داراست؛ از این رو به خاطر جامعیت و در بر داشتن اصول تمام معارفی که در قرآن آمده است به قلب قرآن موسوم شده است.

۲- دو آیه پایانی سوره از لطیف‌ترین آیاتی است که درباره خداوند و صفات او در قرآن آمده است.
{إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ} * فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ {
(یس/ ۸۲ - ۸۳)؛

«فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود! پس منزّه است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست اوست و شما را به سوی او بازمی‌گردانند!».

۳- پیامبر اکرم(ص) اصل و اساس عالم وجود است و اگر آن حضرت نبود جهان آفریده نمی‌شد. [۲] از این رو می‌توان او را به قلب جهان تشبیه کرد و سوره‌ای که به نام آن حضرت باشد را می‌توان قلب قرآن نامید. [۳] و «یس» یکی از نامهای آن حضرت می‌باشد.

[۱]. مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۴۶، چاپ بیروت.

[۲]. چنانکه در حدیث قدسی آمده است: «... لو لاک لما خلقت الافلاک» ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۶، ص ۴۰۱، روایت ۱.

[۳]. بر گرفته از قلب قرآن، شهید دستغیب، مقدمه، همچنین ر.ک: المیزان، ج ۱۷، ص ۶۲، نشر اسماعیلیان.

(۲۰) بررسی نسخ آیات توسط آیات دیگر

▲ (۲۰) بررسی نسخ آیات توسط آیات دیگر

ج: در تعداد آیات ناسخ و منسوخ آرای مختلفی وجود دارد. استاد محترم علوم قرآنی، آیت الله محمد هادی معرفت همه موارد آن را در جلد دوم، التمهید فی علوم القرآن، جمع‌آوری کرده و مواردی که به نظر ایشان نسخ آنها به دلیل قطعی ثابت شده، به طور جداگانه ذکر فرموده‌اند که عبارتند از:

عنوان آیه	آیات منسوخ	آیات ناسخ
۱. آیه النجوى	۱۲ مجادله	۱۳ مجادله
۲. آیه عدد المقاتلين	۶۵ انفال	۶۶ انفال
۳. آیه الامتناع	۲۴۰ بقره	۲۳۴ بقره و ۱۲ نساء
۴. آیه جزاء الفحشا	۱۵ و ۱۶ نساء	۲ نور
۵. آیه التوارث بالایمان	۷۲ انفال	۶ احزاب
۶. آیات الصفح	۱۴ جاثیه و ۱۰۹ بقره و ...	۳۹ حج، ۶۵ انفال، ۵ توبه، ۲۹ توبه
۷. آیات المعاهده	۹۰ و ۹۲ نساء و ۱۰ ممتحنه و ...	۱ براءت
۸. تدریجیه تشریع القتال	۹۱ نساء و ۶۱ انفال و ...	۵ براءت و ...

به عنوان نمونه تشریع قتال مراحل داشته که هر مرحله از آن، آیات مرحله قبل آن را نسخ کرده است. [۱]

[۱]. جهت اطلاع بیشتر رجوع کنید به: التمهید، محمد هادی معرفت، ج ۲، ص ۳۰۲-۴۱۴، مؤسسه النشر الاسلامی - تاریخ و علوم قرآن، میر محمدی زرنندی، دفتر انتشارات اسلامی، ص ۲۶۸-۲۰۴ بیان فی تفسیر القرآن، آیه الله خویی، ص ۲۷۷ و ۳۷۸، منشورات انوارالهدی - تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ذیل آیه ۱۰۶ بقره.

(۲۱) موارد نسخ آیات توسط آیات دیگر

▲ (۲۱) موارد نسخ آیات توسط آیات دیگر

ج: بین قرآن پژوهان و مفسران، در تعداد آیات منسوخ آراء متفاوتی است. علامه طباطبائی (ره) موارد نسخ را پنج آیه می‌داند و آیت الله معرفت، در التمهید موارد نسخ را هشت مورد از احکام دانسته و در ادامه نوزده آیه را از آیات منسوخ می‌شمارد.

آیات منسوخ از نظر مرحوم علامه طباطبائی (ره) عبارتند از: (بقره/۱۰۹ و ۱۸۷)، (نساء/۱۵)، (انفال/۷۲)، (مجادله/۱۲) و بنا به نظر آیت الله معرفت در التمهید عبارتند از: (بقره/۱۰۹، ۱۹۰، ۲۴۰)، (نساء/۱۵، ۱۶، ۹۰، ۹۱، ۹۲)، (مائده/۱۳)، (انفال/۶۱، ۶۵، ۷۲)، (حجر/۸۶، ۹۵)، (زخرف/۱۹)، (جاثیه/۱۴)، (مجادله/۱۲)، (ممتحنه/۸ و ۱۰). [۱]

[۱]. ر.ک: التمهید فی علوم القرآن، جامعه مدرسین، ج ۲، بحث ناسخ و منسوخ؛ درسنامه علوم قرآن، حسین جوان آراسته، دفتر تبلیغات، ص ۴۳۰ - ۴۳۵.

۲۲) آیا روایات متواتر می توانند آیات را نسخ کنند؟

▲ ۲۲) آیا روایات متواتر می توانند آیات را نسخ کنند؟

ج: هیچ آیه‌ای بوسیله روایات نسخ نشده است، بلکه آیات تنها با آیات از جانب پروردگار متعال نسخ می‌شود که در پاسخ قبل بیان شد.

۲۳) آینده‌نگری در قرآن کریم

▲ ۲۳) آینده‌نگری در قرآن کریم

ج: از جمله موارد تحقق پیش‌گویی‌های قرآن، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
۱- خبر از عجز بشر در معارضه با قرآن:

خدای سبحان می‌فرماید:

{قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً} (اسراء/۸۸)؛

«بگو ای پیامبر اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند، هرگز نتوانند؛ هرچند همه پشتیبان یکدیگر باشند».

چنانکه مشاهده می‌کنیم پس از گذشت چهارده قرن هنوز انسانها از آوردن مثل قرآن عاجزند و البته همیشه عاجز خواهند بود.

۲- خبر از پیروزی روم بر ایران:

خداوند در قرآن می‌فرماید:

{الْم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ}؛ (روم/۱، ۲، ۳)

«الم، رومیان مغلوب شدند، (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد؛ اما آنان پس از (این) مغلوبیت بزودی

غلبه خواهند یافت».

این وعده الهی در سال دوم هجری (۶۲۴ میلادی) اتفاق افتاد.

۳- خبر از پیروزی بر دشمن (در جنگ بدر):

{وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ} (انفال/۷)؛ «و (به یاد آرید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از این دو گروه، (کاروان تجاری قریش، یا لشکر مسلح آنها) نصیب شما خواهد بود؛ و شما دوست می‌داشتید که کاروان (غیر مسلح) برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید)؛ ولی خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند؛ (از این رو شما را بر خلاف میلتن با لشکر قریش درگیر ساخت و آن پیروزی بزرگ نصیبتان شد، تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هرچند مجرمان کراحت داشته باشند)».

جنگ بدر که از جنگهای آموزنده و عجیب تاریخ است در سال دوم هجری به وقوع پیوست و پیروزی مطلق، از آن مسلمانان شد.

۴- خبر از حفظ پیامبر اکرم (ص) در برابر بدخواهان و مشرکان:

پروردگار متعال می‌فرماید: {... وَاللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...} (مائده/۶۷)؛ «خداوند وجود تو را از (آسیب) مردم مصون و محفوظ می‌دارد».

و حفظ و مصونیت رسول اکرم (ص) از مسلمات تاریخ است. [۱]

[۱]. برای تفصیل بیشتر این بحث ر.ک: پیام قرآن آیت الله مکارم شیرازی، ج ۸، ص ۷۵ - ۳۰۳، نشر مدرسه امیرالمؤمنین (ع) والالهیات، آیت الله سبحانی، ج ۳، ص ۴۱۳ - ۴۱۷.

۲۴) موارد تفسیر قرآن به قرآن

▲ ۲۴) موارد تفسیر قرآن به قرآن

ج: یکی از اصول و ارکان تفسیر قرآن کریم، اهتمام به حل مشکلات قرآنی به مدد خود قرآن است؛ و در این زمینه عبارت معروفی هست که می‌گوید: «القرآن يفسر بعضه بعضاً» بخش‌هایی از قرآن روشنگر بخش‌های دیگر

است. امیرالمؤمنین علی(ع) در این باره می‌فرماید:

«كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَتَنْطِقُونَ بِهِ وَتَسْمَعُونَ بِهِ وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» [۱]؛
«این قرآن است که با آن می‌توانید راه حق را بنگرید و با آن سخن بگوئید و به وسیله آن بشنوید بعضی از قرآن
از بعضی دیگر سخن می‌گوید، و برخی بر برخی دیگر گواهی می‌دهد».

تفسیر قرآن به قرآن یک گونه از روش‌های تفسیری است، برخی از مفسران مانند علامه طباطبایی(ره) با اشاره
به این روش و استفاده از این قاعده به تفسیر قرآن پرداخته‌اند. [۲]

در قرآن کریم نیز به این قاعده اشاره شده است که: بعضی از آیات (محکمات)، اساس و در حکم فهم بعضی
دیگر از آیات (متشابهات) است. [۳]

پیامبر اسلام(ص) هم به قاعده فهم قرآن به قرآن اعتقاد داشته و عمل می‌کرده‌اند، که به یک نمونه آن اشاره
می‌شود: خداوند در آیه ۸۲ سوره انعام می‌فرماید: {الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ
مُهْتَدُونَ}؛

«کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به ظلم نیالوده‌اند، از برای ایشان است ایمنی، وایشان راه یافتگانند».
بسیاری از مفسران نقل کرده‌اند که چون این آیه نازل شد، برای اصحاب پیامبر اسلام(ص) سوء تفاهمی پیش
آمد و عرض کردند: کدام یک از ماست که در حق خویش ظلم نکرده باشد؟! پیامبر اسلام(ص) با استناد به آیه
دیگری از قرآن، آن سوء برداشت را رفع کرد و فرمود: چنین نیست که پنداشتید، آن [ظلم] در این جا همانند آن
است که لقمان به فرزندش می‌گوید:

{وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ}؛ [۴]

«ای پسر! به خدا شرک میاور؛ زیرا شرک ظلم بزرگی است».

بنابراین تفسیر قرآن به قرآن، همان طور که اشاره شد، یک قاعده و روش تفسیری است و موارد آن هم فراوان؛
که ذکر تمام موارد آن از حوصله این کتاب خارج است. [۵]

[۱]. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۳۳.

[۲]. ر.ک: تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱، ص ۷ به بعد، انتشارات الاعلمی، بیروت.

[۳]. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۳، ذیل آیه ۷ از آل عمران.

[۴]. لقمان، آیه: ۱۳.

[۵]. جهت اطلاع بیشتر ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۱.

▲ ۲۵) آشنایی با قراء هفتگانه

ج: قراء مشهور عبارتند از:

- ۱- ابن عامر: عبد الله بن عامر یحصبی دمشقی (۸ - ۱۱۸ ه.ق) وی قرآن را از مغیره بن ابی شهاب فراگرفته و راویان مشهوری که قرآن را با دو واسطه از او نقل کرده‌اند «هشام بن نمیر» (هشام بن عمار) و «عبد-الله بن احمد» (ابن زکوان) می‌باشند.
- ۲- ابن کثیر: عبد الله بن کثیر داری: (۴۵ - ۱۲۰ ه.ق) او از قاریان مکه و ایرانی الاصل و از قبیله «دار» بوده و قرائتش را ده نفر از راویان وی به نامهای «بزی» و «قنبل» با چند واسطه نقل کرده‌اند.[۱]
- ۳- عاصم: عاصم بن ابی النجود اسدی (قاری کوفه و متوفی ۱۲۸ ه.ق) که از شیعیان است. او قرائتش را از ابو عبدالرحمن سلمی و زر بن جیش و ابو عمر شیبانی آموخته است و راویان معروفی که قرائت عاصم را بدون واسطه نقل کرده‌اند حفص و ابو بکر بن عیاش هستند: حفص: حفص بن سلیمان بن مغیره، بزاز اسدی کوفی (۹۰ - ۱۸۰ ه.ق) است.[۲] و از استادش عاصم نقل می‌کند که به او گفت: هر چه از قرائت که به تو آموختم همان است که در نزد ابو عبد الرحمن سلمی یاد گرفته‌ام و او از علی بن ابی طالب فرا گرفته بود.[۳] قرائت حفص از عاصم مشهورترین قرائتها و مقبول دانشمندان شیعه است. دیگر راوی عاصم ابوبکر: شعبه بن عیاش بن سالم حناط است. (۵۹ - ۱۹۳ ه.ق)
- ۴- ابو عمرو: ابو عمرو بن العلاء مازنی زبان بن علاء بعری (۶۸ - ۱۵۴ ه.ق)[۴] از قاریان بصره بود که عده‌ای معتقدند ایرانی و شیعه می‌باشد. او قرآن را بر سعید بن جبیر قرائت کرده و معروفترین راویان او عبارتند از دوری (حفص بن عمرو بن عبد العزیز م ۲۴۶) و سوسی (ابو شعیب صالح بن زیاد بن عبدالله سوسی)
- ۵- حمزه: حمزه بن حبیب زیات کوفی (۸۰ - ۱۵۶ ه.ق) او فقیهی ایرانی الاصل و همچون عاصم شیعه مذهب بود که قرآن را بر امام صادق(ع) خوانده است و او را از اصحاب امام صادق(ع) محسوب کرده‌اند. دو تن از راویان مشهور خلف (ابو محمد خلف بن هشام اسدی) و خلاد (ابو عیسی خلاد بن خالد صیرفی کوفی) می‌باشند که به واسطه سلیم بن عیسی قرائتش را نقل کرده‌اند.[۵]
- ۶- نافع: ابو عبد الله نافع بن عبد الرحمن لثی بن نعیم مدنی مکنی به «ابن رویم» (متوفای ۱۶۹ یا ۱۷۶ ه.ق) نافع

اهل اصفهان بود و راویان بلاواسطه او قالون (ابو موسی عیسی بن میناء) و ورش (عثمان بن سعید) مصری هستند.

۷- کسائی کوفی ابو الحسن علی بن حمزه بن عبدالله بن بهمن اسدی (۱۱۹ - ۱۸۹ ه.ق) او نیز ایرانی الاصل و دارای تألیفات زیادی بود و قرائتی در دست است که بر تشیع وی دلالت می‌کند. دو تن از راویان بدون واسطه او عبارتند از حفص دوری و ابوالحارث (لیث بن خالد مروزی بغدادی متوفای ۲۴۰ ه.ق).

[۱]. شناخت قرآن، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

[۲]. همان، ص ۱۶۹.

[۳]. چهارده روایت... ص ۲۰.

[۴]. همان، ص ۲۹.

[۵]. همان، ص ۲۴ - ۲۶.

۲۶) انواع اعجاز در قرآن کریم

▲ ۲۶) انواع اعجاز در قرآن کریم

ج: قرآن از جهات گوناگونی معجزه است، معجزه‌ای زنده و جاوید که بوسیله شخصی درس نخوانده آورده شده است و در مقابل تمام اندیشمندان جهان «تحدی» می‌کند. برخی از جنبه‌های اعجاز قرآن عبارتند از:

۱- اعجاز ادبی: که برجسته‌ترین ادیبان عرب را سخت شگفت زده کرده و سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر (ص) با شنیدن چند آیه آن به فرابشری بودن قرآن اعتراف می‌کردند. نقل شده ابن ابی العوجاء و أبو شاکر دیصانی و عبد الملک بصری و ابن مقفع که همگی از ملحدان بودند، تصمیم به آوردن آیاتی مانند آیات قرآن گرفتند، تا به این وسیله با قرآن معارضه کنند و یک سال فرصت برای این کار قرار دادند. سال آینده در همان روز، کنار خانه کعبه اجتماع کردند، ابن ابی العوجاء لب به سخن گشود و گفت: از آن روز که من از شما جدا شدم، در این آیه فکر می‌کردم:

{فَلَمَّا اسْتِئْذِنُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا}

«هنگامی که (برادران) از او مایوس شدند، به کناری رفتند و باهم به نجوا پرداختند».

(یوسف/۸۰)، دیدم آنقدر فصیح و پر معنی است که نمی‌توانم چیزی به آن بیافزایم. و پیوسته این آیه فکر مرا از غیر آن به خود مشغول داشت. عبد الملک گفت: من نیز از آن وقت که جدا شدم، در این آیه می‌اندیشیدم: {يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضَرْبٌ مِّثْلُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا...} (حج/۷۳)؛ «ای مردم، مثلی زده شد. بدان گوش دهید. کسانی که آنها را به جای الله به خدایی می‌خوانید، اگر همه گرد آیند مگسی را نخواهند آفرید».

من خود را عاجز دیدم که مثل آن را بیاورم. ابو شاکر گفت: از آن زمان از شما جدا شدم در این آیه می‌اندیشم، {لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ} (انبیاء/۲۲)؛ «اگر در زمین و آسمان خدایانی جز الله می‌بود، هر دو تباہ می‌شدند. پس الله، پروردگار عرش، از هر چه به وصفش می‌گویند منزّه است».

و خود را قادر ندیدم که همانند آن را بیاورم. ابن مقفع افزود: ای قوم این قرآن از جنس کلام بشر نیست، چرا که از آن لحظه که از شما جدا شدم، در این آیه می‌اندیشیدم، {وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ} (هود/۴۴)؛ «و گفته شد: ای زمین آب خود فروبر و ای آسمان بازایست. آب فروشد و کار به پایان آمد و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و ندا آمد که ای لعنت باد بر مردم ستمکار».

من خود را از آوردن همانند آن عاجز دیدم. هشام بن حکم می‌گوید: در این موقع امام صادق (ع) از کنار آنها گذشت و این آیه را تلاوت فرمود:

{قُلْ لَّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا} اسراء (۸۸)؛

«بگو: اگر انسانها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند».[۱]

۲- اعجاز از نظر اخبار غیبی: مثل آیه‌های ۱ تا ۶ سوره روم، ۲۷ سوره فتح، ۴۴ و ۴۵ سوره قمر، ۷ و ۸ سوره انفال و... همگی خبر از غیب داده اند؛ به عنوان نمونه آیات اولیه سوره روم خبر از شکست رومیان میدهد: {غُلِبَتِ الرُّومُ} بعد، از محل حادثه سخن به میان می‌آورد: {فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ} این شکست در سرزمین نزدیک واقع است؛

منظور از آن همان اراضی شام است که در قلمرو روم شرقی بود. این جنگ در دوران خسرو پرویز واقع شد که ایرانیان آنها را شکست سختی دادند و منطقه شامات، مصر و آسیای صغیر را مورد تاخت و تاز قرار دادند و

امپراطوری روم شرقی را تا آستانه انقراض پیش بردند؛ این واقعه در سال هفتم بعثت، در حالیکه پیامبر(ص) در مکه بود، اتفاق افتاد. مشرکان مکه و دشمنان اسلام از این ماجرا خوشحال شده و آن را به فال نیک گرفتند؛ قرآن در تعقیب آیه فوق می‌افزاید: ولی بدانید این غلبه زمان زیادی به طول نمی‌انجامد ﴿وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾

«آنها بعد از مغلوب شدن، به زودی غلبه می‌یابند»؛

سپس انگشت روی جزئیات مسا له می‌گذارد. ﴿فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ﴾ و پیروزی رومیان در اندک زمانی اتفاق می‌افتد و مؤمنین شادمان خواهند شد. سپس برای تأکید بیشتر و برطرف ساختن هرگونه شک و تردیدی می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ...﴾

«این وعده الهی است و خداوند هرگز از وعده‌اش تخلف نمی‌کند».

این وعده همان گونه به وقوع پیوست و پادشاه روم، هرقل - از سال ۶۲۶ میلادی - حدود ۹ سال بعد، شکست‌های پی در پی به سپاه خسرو پرویز وارد ساخت، در سال ۶۲۷ میلادی این جنگها به نفع رومیان تمام و پیروزی آنان کامل شد. قابل توجه این که قرآن با بکار بردن واژه بضع، مدت تقریبی آن پیروزی را بیان کرد؛ زیرا این واژه به عدد میان سه تا ده و به گفته برخی، پنج تا ده اطلاق می‌شود. در پایان این قسمت خوبست بدانیم که ممکن است افراد دیگری نیز پیشگویی‌هایی کنند و درست باشد، ولی نام آن معجزه نیست، زیرا با ادعای نبوت یا امامت همراه نبوده و چنین پیشگویی‌هایی در بیشتر موارد کلی بوده و با عبارتهایی چند پهلوی بیان می‌شود. [۲]

۳- اعجاز در وضع قوانین: اندیشمندان غیر مسلمان نیز به این نکته معترفند که قرآن عهده دار سعادت بشر، کلام الهی،... بهترین قوانین و نسخه پرافتخار بشری است که قوانین سعادت بشریت، باید از روی آن نوشته شود. [۳] از ویژگیهای قانون الهی و قرآنی، احیای ارزشهای معنوی و اخلاقی است که با مقایسه بین وضعیت اسفبار آن روز جهان، که بشریت را لب پرتگاه نابودی قرار داده بود، با قوانین حیات بخش قرآن، به خوبی می‌توان به معجزه بودن آن پی برد.

۴- اعجاز از نظر علوم جدید و اکتشافات علمی: قرآن اقیانوس بیکرانی از علوم تجربی و انسانی است که دانشمندان را به تحقیقات زیادی واداشته و آنها را مجبور کرده که اعتراف کنند، قرآن ساخته و پرداخته حضرت محمد(ص) نیست، بلکه از ناحیه غیب به او وحی شده است. حرکت و جاذبه زمین، حرکت خورشید و منظومه شمسی، گسترش روز افزون جهان، زوجیت عمومی و دهها نمونه دیگر، همگی از جنبه‌های اعجاز علمی قرآن هستند. [۴]

۵- اعجاز در معارف: وجود بسیاری از اصول کلی فلسفه الهی و اشاره به چندین برهان فلسفی، از جمله برهانهای امکان، حدوث، نظم، فطرت، تمانع و حکمت، از جمله وجوه اعجاز و شگفتی‌های فلسفی قرآن است، که اگر هم اکنون نیز تمام مردم و اندیشمندان جمع شوند، محال است کتابی جامع مثل قرآن - حتی سوره‌ای مثل یک سوره قرآن - بیاورند.[۵]

۶- اعجاز از نظر شگفتی‌های عدد و ریاضی: هرچند به گفته انیشتین - دانشمندان بزرگ قرن بیستم - قرآن کتاب هنر، هندسه یا حساب نیست، بلکه مجموعه‌ای از قوانین است که بشر را به راه راست هدایت می‌کند. ولی بسیاری از مسایل اصلی و کلیدی ریاضیات در قرآن آمده است اگر با توجه به وضعیّت آن روز حجاز، که تعداد افراد با سواد آن کمتر از تعداد انگشتان بودند و آنها نیز از ریاضیات مطلب زیادی نمی‌فهمیدند، به مجموع این موارد با دقت نظر کنیم، می‌فهمیم، قرآن از نظر اعداد و ریاضیات نیز در حد اعجاز است.[۶]

۷- اعجاز از نظر آهنگ و موسیقی: سخنان ادبا یا شعر است یا نثر، ولی قرآن نه شعر است نه یک نثر معمولی متعارف، بلکه نثری است دارای آهنگ مخصوص به خود، نثری که هنگام تلاوت قاریان قرآن به طور کامل در قالبی آهنگین قرار می‌گیرد، گرچه ما نمی‌توانیم تعبیر موسیقی را که در عرف ما آلوده با مفاهیم منفی است، در مورد قرآن بکار ببریم، ولی بعضی از نویسندگان معروف عرب، مانند مصطفی رافعی در کتاب اعجاز القرآن چنین می‌گوید: «اسلوب و طریقه قرآن، آهنگ و لهجه‌هایی بوجود می‌آورد، که هر شنونده‌ای را وادار به استماع می‌کند و این خود یک نوع موسیقی مخصوص است که در کلمات موزون دیگر تا آن زمان سابقه نداشته است؛ این نظم و ترتیب در قرآن، وسیله‌ای بود که طبع عرب را صفا می‌داد، و به طرز عجیبی از نظم و اسلوب سخن آشنا می‌ساخت، که بی‌سابقه بود».[۷]

۸- اعجاز از جهت آورنده: شخصیتی که قرآن را ارائه کرده، هرگز نزد استادی درس نخوانده، گرچه این معنا در ابتدا نقص به نظر می‌رسد، ولی برای شخص پیامبر(ص) یک نقطه قوت مهم به شمار می‌رود؛ چرا که بعد از آوردن قرآن با آن عبارتها و محتوا و معارف عالی، دیگر کسی شک نمی‌کند که قرآن زائیده فکر یک انسان درس نخوانده باشد، بدون شک، اگر پیامبر(ص) در آن محیط کوچک که افراد درس خوانده در آن، بسیار محدود بودند، در مکتب استادی حضور یافته بود، ممکن بود عده‌ای آن را دست آویز خوبی برای نسبت دروغ و کذب به پیامبر(ص) قرار دهند.[۸]

آنچه در این مختصر اشاره شد، تنها برخی از وجوه اعجاز و شگفتی‌های قرآن بود که ثابت می‌کند قرآن معجزه جاوید است، برای کسب اطلاعات بیشتر به منابع مفصل تری رجوع کنید.

- [۱]. ر.ک: پیام قرآن، جمعی از دانشمندان، انتشارات نسل جوان، ج ۸، ص ۹۰.
- [۲]. ر.ک: پیام قرآن، همان، انتشارات نسل جوان، ج ۸، ص ۲۷۹.
- [۳]. ر.ک: قرآن و دیگران، علی اکبر صداقت، ص ۴۶، نشر روح.
- [۴]. ر.ک: پیام قرآن، ج ۸، ص ۲۴۵، نشر نسل جوان.
- [۵]. ر.ک: الهیات، آیه الله سبحانی، ج ۱، ص ۳۹ - ۷۷.
- [۶]. الرياضيات في القرآن، دکتر ابوالوفاء تفتازانی.
- [۷]. ر.ک: پیام قرآن، ج ۸، ص ۱۲۰.
- [۸]. ر.ک: پیام قرآن، ج ۸، ص ۶۱.

(۲۷) آیا کلمات غیر عربی هم در قرآن ذکر شده است؟

▲ (۲۷) آیا کلمات غیر عربی هم در قرآن ذکر شده است؟

ج: کلمات غیر عربی در قرآن به کار برده شده است؛ اما این بدان معنی نیست که عرب‌ها هیچ گونه آشنایی با آن کلمات نداشته اند؛ بلکه بر اثر ارتباطات فرهنگی و اجتماعی برخی از الفاظ غیر عربی قبل از نزول قرآن تعریف شده و مورد استعمال مردم بوده است. این الفاظ یا علم هستند مانند ابراهیم و... و یا لفظ فصیحی می‌باشند که در صورت کاربرد عربی کلمات، باید چند لفظ به جای آن بنشینند که از فصاحت دور است، از این رو در قرآن الفاظ تعریف شده به کار رفته است. [۱]

- [۱]. ترجمه الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین سیوطی، ج ۱، نوع ۳۸، ص ۴۷۴، امیر کبیر.

بخش دوم: خداشناسی

۲۸) مراتب توحید در قرآن کریم

▲ ۲۸) مراتب توحید در قرآن کریم

ج: بله در قرآن به مراتب توحید اشاره شده است و به بعضی از آن مراتب اشاره می-کنیم.

توحید در ذات

توحید ذاتی یعنی آنکه خدا یکی است و برای او ثانی و همتایی نیست، تعبیر اینکه خدا یکی هست و دوتان نیست غلط است آن توحید عددی است و توحید عددی در مورد خداوند درست نیست، چرا در مورد خداوند وحدت عددی صحیح نیست؟

وحدت عددی

یعنی وحدت چیزی که فرض تکرار وجود در او ممکن است هرگاه ماهیتی از ماهیات و طبیعتی از طبایع را در نظر بگیریم که وجود یافته است عقلاً فرض اینکه آن ماهیت فرد دیگر پیدا کند و بار دیگر وجود یابد ممکن است در اینگونه موارد وحدت افراد آن ماهیت، وحدت عددی است، این وحدت در مقابل اثینیت و کثرت است، یکی است یعنی دو تا نیست و قهراً این نوع از وحدت با صفت کمی (قَلَّتْ) متصف می-شود، یعنی آن یک فرد نسبت به نقطهٔ مقابلش که دویا چند فرد است کم است.

ولی اگر وجود چیزی به نحوی باشد که فرض تکرار در او ممکن نیست زیرا بی حد است و بی نهایت است و هرچه را مثل او و دوم او فرض کنیم یا خود اوست و یا چیزی هست که ثانی و دوم او نیست، در اینگونه موارد وحدت عددی نیست.

در نهج البلاغه هم مکرراً بحث شده که وحدت حق وحدت عددی نیست در خطبه (۱۲۵) می-فرماید: «الْأَحَدُ لَا بَتَّأْوِيلَ عَدَدٍ، او یک است ولی نه یک عددی. در خطبه ۱۸۵ می-فرماید: «وَاحِدٌ لَا بَعْدَ وَدَائِمٌ لَا بِأَمَدٍ» خدا یکی است نه باشمارش، همیشگی است نه با محاسبه زمان».

در خطبه (۱۸۶) می‌فرماید: «لَا يُشْمَلُ بِحَدٍّ وَلَا يُحَسَبُ بِعَدٍّ؛ هیچ حد و اندازه‌ای او را در برنمی‌گیرد و با شمارش به حساب نمی‌آید.

در خطبه (۱) می‌فرماید: «مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَمَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ؛ «هرکس بدو اشاره کند او را محدود ساخته است و هرکس او را محدود سازد او را تحت شمارش در آورده است».

توحید در ذات دو مرحله دارد:

۱- خدا هم‌تا ندارد؛

۲- خدا بسیط است و جزء ندارد.

قرآن به هردو اشاره کرده، چنانچه در سور توحید می‌فرماید: {وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ} که اشاره به بی‌همتایی و بی‌نظیری خداوند دارد و در آیه {قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ} احد یعنی او وجودی بسیط است، جزء ندارد؛ زیرا اگر مرکب باشد، کل در تحقق خود محتاج جزء می‌شود و محتاج نمیتواند واجب الوجود باشد.

توحید در صفات

توحید در صفات یعنی اینکه خداوند دارای صفات جمال و کمال است. قدرت و علم دارد اما علم و قدرت او عین ذات او هستند، نه اینکه یک طرف ذات باشد، یک طرف قدرت، قدرت، حیات و علم، عین ذات اوست، مثل مخلوقات نیست که صفات شان زاید بر ذات شان می‌باشند انسان در ابتداء خلقت نه علم داشت و نه قدرت، تدریجاً این صفات به وجود آمد. ولی اشاعره صفات الهی را زائد بر ذات میدانند و قائل به «قدماء ثمانیه» شده‌اند.

توحید در خالقیت

مرحله دیگر، توحید در خالقیت است. این هم مورد اتفاق تمام فرق اسلامی است و آیات فراوانی در قرآن مجید وجود دارد مانند: آیه ۶۵ از سوره ص {وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ}

«و هیچ معبودی جز خداوند یگانه قهار نیست!».

و آیه: ۱۹ از سوره رعد {قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ}؛

بگو: «خدا خالق همه چیز است و اوست یکتا و پیروز!».

و نکته‌اش روشن است؛ زیرا غیر از خدا هرچه هست ممکن الوجود است و ممکن الوجود دارای قدرت و عظمت نیست تا بتواند چیزی را بیافریند. خالقیت استقلالی فقط فقط از آن خداست البته این به آن معنا نیست که اسباب و مسببات را منکر شویم؛ تمام این اسباب و نظام اسباب و مسببات به حق تعالی می‌رسد ولذا

می‌فرماید {أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ} برای دیگران هم خالقیت قائل است، اما خالقیت دیگران تبعی، ظلی و حرفی است، هرچه هست قائم به وجود اوست.

توحید افعالی

توحید افعالی یعنی همه کارهایی که در عالم انجام می‌گیرد از سوی خدای واحد است. هیچ کس در کار خدا شریک نیست او خالق و رازق و مدبر جهان است. نه کسی در کارها به او کمک می‌کند و نه کسی را یارای کمک به او هست. خداوند در آفریدن و اداره کردن جهان تنهاست و به کسی نیاز ندارد. آنچنان نیست که خدا بیافریند و تدبیر جهان را واگذار به ملائکه یا انبیا و اولیا کند یا به عقول و نفوس واگذارد، نه در حالی که خودش خالق است مدبر هم هست.

و کسانی هم که در موقعیت‌هایی خاص، به اذن الهی در عالم هستی تصرف کرده‌اند، مثل اینکه از گل پرنده ساخته‌اند، مرده‌ای زنده کردند و... در راستای مشیت خدا انجام داده‌اند و استقلال در فعلشان نداشته‌اند.

توحید در عبادت

یعنی تنها او را پرستش کرد و غیر او شایسته عبودیت نیست، چرا که عبادت باید برای کسی باشد که کمال مطلق و مطلق کمال است، کسی که از همگان بی‌نیاز است، و بخشنده تمام نعمت‌ها و آفریننده همه موجودات جزء ذات باری تعالی نیست، تنها در برابر او سر تعظیم فرود آورد و تنها به فرمان او بود و تنها او را پرستید، توحید عبادی آخرین مرحله از معرفت الهی و حساسترین درجه ایمان و بندگی است.

توحید در استعانت و محبت

یکی از اقسام توحید، توحید در استعانت و محبت است که انسان بغیر از خدا از کسی دیگر استعانت نجوید؛ زیرا مؤثر حقیقی در وجود خداوند است، خیر و ضرر بدون اراده خداوند متوجه انسان نمیشود؛ در سوره حمد فرموده: {إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ}؛ تنها خدا را عبادت می‌کنیم، و تنها از او استعانت می‌جوئیم. یکی از مظاهر توحید، توحید در محبت است، هرکس اعتقاد دارد که صفات جمال و کمال بالاصاله از آن خداست؛ باید محبت هم بالاصاله برای خدا باشد و اگر دیگران را هم دوست داریم بخاطر خداوند باشد که محبوب خداست

و...

۲۹) بررسی واژگان «سمع» و «بصر» در مورد خداوند

▲ ۲۹) بررسی واژگان «سمع» و «بصر» در مورد خداوند

در قرآن کریم، در آیات متعدد از خداوند به سمیع و بصیر (شنوا و بینا) یاد شده است، مانند آیه ۱۲۷ از سوره بقره {رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ}؛ پروردگارا! از ما بپذیر، که تو شنوا و دانایی!}. و آیه ۵۸ از سوره نساء: {إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا}؛ خداوند، شنوا و بیناست. در حال که حقیقت بینایی آن است که تصویر اشیاء از راه مردمک و عدسی چشم، روی پرده «شبکیه» منعکس گردد و اعصاب بینایی آن را در مغز مخابره کند و همچنین واقعیت شنوایی آن است که امواج صوتی، به گوش که دارای پرده و استخوان هاو اعصاب مخصوصی است برسد و از آنجا به مغز مخابره گردد، در صورتی که خداوند پیراسته از این اعضا و جوارح است؟! ج: از آنجایی که انسان یک پدیده مادی است و نمی تواند بدون ابزار مادی کاری انجام دهد، از این جهت ناچار است که به وسیله اعضا و ابزار مادی و فعالیت های فیزیکی، به نتیجه مطلوب که آگاهی از مبصرات و مسموعات است برسد، ولی خداوند بالاتر از ماده است و در درک خود، نیازی به چیزی ندارد. و جهان با تمام چهره های گوناگون خود پیش او حاضر است، آنچه رادیگران با چشم و گوش می بینند و یا می شنوند، او با علم نامتناهی خود از آنها آگاه بوده و اطلاع دارد. از این نظر دانشمندان علم کلام حقیقت این دو صفت را به «علم نامتناهی» خداوند بازگشت می دهند.

۳۰) بکارگیری «الله نور السماوات والارض» درباره ی خداوند چگونه است؟

▲ ۳۰) بکارگیری «الله نور السماوات والارض» درباره ی خداوند چگونه است؟

ج: «نور» چیزی است که اجسام تیره را برای دیدن روشن می‌کند و هر چیزی به وسیله آن ظاهر و هویدا می‌گردد و یا می‌توان گفت: چیزی است که ظاهر بالذات است و مظهر غیر است و خداوند متعال کامل‌ترین مظهر نور است؛ چون اوست که ظاهر بالذات (خودش به خودی خود آشکار و ظاهر) و مظهر ماسوای خویش است (هر موجودی بوسیله او ظهور و وجود می‌یابد)؛ به عبارت دیگر، «نور» همان وجود و هستی است و خداوند متعال وجود قائم بالذات و هستی بخش مخلوقات است؛ پس هستی آسمان و زمین از اوست. اساساً هستی، عین نور، نور نیز عین هستی است؛ در علم نیز چنین است. بنابر این خداوند نوری است که به وسیله او آسمان و زمین ظهور یافته‌اند. گروهی از مفسران، کلمه «نور» را در آیه شریفه {اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ} (نور/۳۵) به معنای «هدایت کننده» و بعضی به معنای «روشن کننده» و بعضی نیز به معنای «زینت بخش» تفسیر کرده‌اند که همه این معانی با توجه به معنایی که شد، صحیح می‌باشد؛ چرا که در قرآن کریم و روایات اسلامی از چند چیز به عنوان «نور» یاد شده است:

۱- قرآن مجید ۲- هدایت الهی ۳- ایمان ۴- آیین اسلام ۵- شخص پیامبر اکرم (ص) ۶- امامان معصوم (ع) ۷- علم و دانش.

در کتاب «توحید» آمده است از امام علی بن موسی الرضا (ع) تفسیر این آیه را {اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ} (نور/۳۵) سؤال کردند، فرمود: «او هدایت کننده اهل آسمانها و هدایت کننده اهل زمین است».[۱]

[۱]. توحید صدوق، ص ۱۵۵، ج ۱/ ر.ک. المیزان همان ج ۱۵ ص ۱۲۲ / تفسیر نمونه، همان ج ۱۴ ص ۴۷۰.

۳۱) چگونه خداوند ، اول، آخر، ظاهر و پنهان است؟

▲ ۳۱) چگونه خداوند ، اول، آخر، ظاهر و پنهان است؟

در سوره مبارکه حدید، آیه ۳: {هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ} در وصف خداوند می‌فرماید: خداوند اول و آخر و پیدا و پنهان است. چطور امکان دارد یک موجود هم اول باشد و هم آخر و هم ظاهر باشد و هم باطن؟

ج) خداوند اول است نه اولیت زمانی تا با آخریت او مغایر باشد، و ظاهر است نه به معنای اینکه محسوس به

حواس است تا با باطن بودن او دو معنی و در دو جهت مختلف باشد اولیت او عین آخریت و ظاهریت او عین باطنیت اوست.

و حضرت علی (ع) در خطبه ۶۵ نهج البلاغه می‌فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَسْبِقْ لَهُ حَالٌ حَالًا، فَيَكُونُ أَوَّلًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ آخِرًا وَ يَكُونُ ظَاهِرًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ بَاطِنًا... وَ كُلُّ ظَاهِرٍ غَيْرُهُ بَاطِنٌ وَ كُلُّ بَاطِنٍ غَيْرُهُ ظَاهِرٌ».

«سپاس خدایی را که هیچ حال و صفتی از او بر حال و صفتی دیگر تقدم ندارد تا اولیت او مقدم بر آخریتش باشد، و ظاهریت او مقدم بر باطنیتش بوده باشد... هر پیدائی جز او فقط پیداست و دیگر پنهان نیست و هر پنهانی جز او فقط پنهان است و دیگر پیدا نیست اوست که در عین اینکه پیداست پنهان است و در عین اینکه پنهان است پیداست».

یعنی او هم پیداست و هم پنهان است، او در ذات خود پیداست، اما از حواس انسان پنهان است، پنهانی او از حواس انسان از ناحیه محدودیت حواس است نه از ناحیه ذات او. در جای خود ثابت شده است که وجود مساوی با ظهور است، و هرچه وجود کامل‌تر و قوی‌تر باشد ظاهرتر است و برعکس هر ضعیف‌تر و با عدم مخلوط‌تر باشد از خود و از غیر پنهان‌تر است. ذات حق که صرف الوجود و فعلیت محض است و هیچ مکان و زمان او را محدود نمی‌کند نسبت به حواس ما باطن است اما او در ذات خود عین ظهور است و همان کمال ظهورش که ناشی از کمال وجودش است سبب خفای او از حواس ما است، جهت ظهور و جهت بطون در ذات او یکی است، او از آن جهت پنهان است که در نهایت پیدائی است، او از شدت ظهور در خفاست.

بخش سوم: تفسیر

▲ بخش سوم: تفسیر

۳۲) جهت بکارگیری اسم اشاره قریب و بعید نسبت به قرآن کریم چیست؟

▲ ۳۲) جهت بکارگیری اسم اشاره قریب و بعید نسبت به قرآن کریم چیست؟

جهت به کارگیری اسم اشاره قریب:

{إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِي هِيَ أَقْوَمُ} (اسراء/۹) و اسم اشاره بعید: {ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ} (بقره/۲) در قرآن چیست؟

ج: هذا اسم اشاره برای نزدیک است و چون مشارالیه حاضر است، از هذا استفاده شده است.

ذلک اسم اشاره بعید است و در اینجا برای بیان عظمت از آن استفاده شده؛ یعنی آنقدر مقامش بالاست که گویی در نقطه دور دستی از آسمان‌ها قرار گرفته است. [۱] یا منظور آن کتابی است که پیامبران گذشته (ع) به نزولش بر حضرت محمد (ص) خبر داده‌اند یا اشاره به لوح محفوظ است.

{وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَىٰ حَكِيمٍ} (زخرف/۴)؛ [۲]

«و آن در «أم الكتاب» [لوح محفوظ] نزد ما بلندپایه و استوار است».

[۱]. تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۹۶۶.

[۲]. تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۲، ص ۱۴، دارالفکر.

▲ ۳۳) کلمه « قدر » در قرآن

▲ ۳۳) کلمه « قدر » در قرآن

ج: قدر را به معنای منزلت، ضیق و تنگی و هم چنین تقدیر و اندازه گیری دانسته‌اند و معنای اخیر طبق نظر مرحوم علامه طباطبایی در این جا معنای صحیح تری است. در سوره‌ی قدر نیز این معنا آمده است، یعنی شب تقدیر و اندازه گیری، خداوند متعال در آن شب حوادث یک سال را، مثل زندگی، مرگ، رزق، سعادت، شقاوت و چیزهایی دیگر را تقدیر می‌کند. [۱]

[۱]. ر.ک: ترجمه تفسیر المیزان، جامعه مدرسین، ج ۲۰، ص ۵۶۱ - ۵۶۲.

۳۴ چرا ملائکه و روح جداگانه در سوره قدر ذکر شده است؟

▲ ۳۴ چرا ملائکه و روح جداگانه در سوره قدر ذکر شده است؟

ج: در تفسیر برهان در روایتی از امام صادق(ع) نقل است که حضرت می‌فرماید: (جبرئیل از ملائکه، و روح اعظم از ملائکه است. مگر نمی‌بینی خدای متعال می‌فرماید: «تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» یعنی به قرینه مقابله این دو با هم متفاوتند.[۱])

تفسیرهای دیگری نیز برای روح گفته اند؛ که عبارتند از: معنای روح، جبرئیل امین است، چرا که جبرئیل را «روح الامین» نیز می‌نامند. همچنین به عقیده‌ی عده ای، روح به معنای «وَحی» است. تفسیرهای دیگری نیز نقل شده است. اما تفسیر اول از همه صحیح‌تر به نظر می‌رسد.[۲]

[۱]. ر.ک: ترجمه تفسیر المیزان، جامعه مدرسین، ج ۲۰، ص ۵۶۸؛ تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲۷، ص ۱۸۴ - ۱۸۵.

[۲]. ر.ک: تفسیر نمونه، همان مدارک.

۳۵ تفاوت کلمه های «صوم وصیام» و «شک و ریب» که در قرآن آمده است چیست؟

▲ ۳۵ تفاوت کلمه های «صوم وصیام» و «شک و ریب» که در قرآن آمده است چیست؟

ج: اکثر علماء لغت بین صوم و صیام فرقی قایل نشده‌اند، ولی بعضی بین این دو فرق قایل شده و گفته‌اند که: صیام، خودداری از عملی همراه با نیت است، ولی صوم خودداری از مفطرات است و نیت در آن شرط نیست؛

مانند: {كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ} (بقره/۱۸۳) روزه بر شما واجب شده است. و آیه {فَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَذَرُوا} (مريم/۲۶)؛ «بخور؛ و بنوش، و چشمت را روشن دار!» و هرکس از جنس بشر را که دیدی (با اشاره) به او بگو برای خدا نذر روزه (سکوت) کرده ام و با هیچکس تا (روزه ام) هرگز سخن نخواهم گفت. [۱]

شک و ریب: شک، تردد ذهن است در دو امر بطور یکسان، ولی ریب شک همراه با تهمت است؛ مانند: {ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ} (بقره/۲)؛ «آن کتاب بی هیچ شکی راهنمای پرهیزکاران است»؛ چرا که مشرکین علاوه بر شک به قرآن، به پیامبر (ص) نیز تهمت می زدند که این کلمات افتراء و دروغ است و دیگران او را در این راه یاری رسانده اند. [۲]

[۱]. ر.ک: معجم الفروق اللغویة، نشر جامعه مدرسین، شماره ۱۳۰۱.

[۲]. همان مدرک، شماره ۱۰۴۰.

۳۶) تفاوت کلمه های «قسط و عدل» و «ظلم و جور» چیست؟

▲ ۳۶) تفاوت کلمه های «قسط و عدل» و «ظلم و جور» چیست؟

ج: ظلم در قرآن، بدین معانی آمده است:

- ۱- کم کردن حق {كُلِّتُمَا الْجَنَّتَيْنِ ۖ آتَتْهُمَا أَكْلُهُمَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا}؛ (کهف/۳۳)
«هر دو باغ میوه خود را داد و از آن چیزی کم نکرد».
 - ۲- نقصان؛ {ثُمَّ تَوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ}؛ (بقره/۲۸۱)
«هر نفسی هر آنچه کسب کرده بی کم و کاست به خودش داده می شود».
 - ۳- جور و ستم؛ {لَا يَجِبُ عَلَى اللَّهِ الْجَهْرُ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ}؛ (نساء/۱۴۸)
«خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود، بدیها را اظهار کند؛ مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد».
- ظلم، به معنای نقصان حق و جور، به معنای عدول از حق است. نقیض ظلم، انصاف (عطا کردن حق به طور کامل) و نقیض جور، عدل است. [۲]

عدالت، پرداختن حق هرکس و نقیض آن ظلم؛ دریغ کردن حقوق افراد از آنهاست. قسط، یعنی حق کسی را به دیگری ندهد و تبعیض روا ندارد. و نقیض آن پرداختن حق کسی به دیگری است.[۳]

عدل، به معنای دادگری، میانروی و برابر نمودن است. و قسط به معنای حصّه و نصیبی است که در تقسیم آن، برابری و میانه روی (عدل) رعایت شده باشد. در قرآن قسط و مشتقات آن بیشتر در ادای حقوق افراد و اجتماع، اموال و پاداش‌ها و کیل و وزن آمده، و عدل، در خلیات و احکام و شهادات آمده است.[۴]

- [۱]. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۴، ص ۲۷۰، دارالکتب الاسلامیه.
- [۲]. معجم الفروق اللغویه، ابن هلال العسکری، نورالدین جزائری، نشر اسلامی، ص ۱۷۲.
- [۳]. شرح و تفسیر لغات قرآن بر اساس تفسیر نمونه، جعفر شریعتمداری، ج ۳، ص ۱۳۰، آستان قدس رضوی.
- [۴]. فرهنگ لغات قرآن، دکتر محمد قریب، نشر بنیاد، ج ۲، ص ۲۹ و ۳۰.

۳۷) چرا کلمه‌ی «مراقق» جمع و «کعبین» بصورت تثنیه در قرآن آمده است؟

▲ ۳۷) چرا کلمه‌ی «مراقق» جمع و «کعبین» بصورت تثنیه در قرآن آمده است؟

ج: فقها و مفسران شیعه و سنی، در این باره وجوه متعددی نقل کرده اند؛ به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

در معنای «کعب» دو قول مهم وجود دارد:

۱- برآمدگی پشت پا؛

۲- قوزک‌های پا.

این که «مراقق» به صورت جمع است با سیاق آیه مطابق است؛ زیرا تمامی «ضمایر» در آیه مبارکه، [به جز «کعبین»] ضمیر جمع است. مهم‌ترین وجوهی که «کعبین» بر خلاف سبک و سیاق آیه، به صورت تثنیه آمده، عبارت است از:

۱- از باب تفنن در کلام است؛

۲- جمع «کعب»، «کعاب» و «کعوب» است و این دو لفظ با فصاحت لفظی آیه شریفه، مانوس و مناسب

نمی‌باشد؛

۳- با توجه به این که «کعب» معانی مختلف دارد، شارع مقدس «کعبین» آورد تا مقصود به مسح پاها که همان «قبة القدم» (استخوان بلندی که در پشت پا ست) است با احتمالات دیگر اشتباه نشود. به عبارت دیگر اگر «کعب» به صورت جمع می‌آمد، می‌بایست در مسح پا تا غوزک‌های پا - که در هر پا دو غوزک وجود دارد - کشیده شود. از این که «کعبین» آورده است و می‌بینیم در هر پا یک «کعب» که همان «قبة القدم» است و مجموع دو پا دو «کعب» دارد، معلوم می‌شود مراد شارع مقدس از مسح پا همان «قبة القدم» است. [۱]

[۱]. ر.ک: تفسیر شاهی، ابی الفتح الحسینی الجرجانی، ج ۱، ص ۲۰ - ۳۴، انتشارات نوید.

۳۸) مراد از تسبیح موجودات در قرآن چیست؟

▲ ۳۸) مراد از تسبیح موجودات در قرآن چیست؟

مراد از آیه ۴۴ سوره اسراء در مورد تسبیح موجودات چیست؟ آیا جمله ﴿وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...﴾ به تمام موجودات مربوط است و کاشف از درک آن‌هاست؟ لطفاً در این مورد توضیح بیشتری عنایت فرمایید؟
ج: این آیه شریفه از آیات متشابه است. آیات زیادی در این زمینه وجود دارد. تسبیح یعنی خدا را منزه شمردن؛ اعم از این که با زبان یا غیر آن باشد.

به طور کلی در مورد تسبیح گفتن موجودات، دو دیدگاه کلی وجود دارد:

۱- بعضی می‌گویند این تعبیرها استعاری است؛ یعنی همه چیز، دلیل کمال آفریننده خود می‌باشد و حکایت از صفات خدا می‌کند؛ یعنی گویی به زبان تسبیح و تنزیه، صفات الهی را بیان می‌نماید.

۲- برخی نیز می‌گویند: اشیا واقعاً شعور دارند و به راستی تسبیح و ذکر می‌گویند؛ از باب نمونه سخن گفتن سنگریزه در دست پیامبر اکرم(ص) را مثال می‌زنند و می‌گویند: در آن مورد سنگریزه تسبیح خود را به گوش دیگران رسانده است؛ نه آن که همان هنگام در آن ایجاد تسبیح شده باشد. آدمی در نمی‌یابد و گرنه همه چیز، تسبیح گوی خداست. ملای رومی می‌فرماید:

«ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم؛ با شما نامحرمان ما خامشیم».

ظاهر آیه شریفه {... وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...} (اسراء/۴۴) و مانند این آیه، با نظر دوم مطابقت دارد؛ لیکن صاحبان این نظریه از نظر تبیین مطلب بر اساس اصول عقلی، خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- ۱- دسته‌ای که می‌گویند: همین اشیا با همین صورت مادی، شعور و درک دارند؛
- ۲- دسته‌ای قائلند: اشیا صورت غیر محسوس دیگری دارند که آن صورت دوم، شعور و درک دارد و همان است که روز قیامت ظاهر می‌شود و شهادت می‌دهد. قرآن در مورد آن می‌فرماید: {قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ} (فصلت/۲۱)؛ «می‌گویند خدا ما را به سخن درآورد، همان که هر چیزی را به سخن می‌آورد». به هر حال هر کدام که باشد، با درک عادی ما سازگار نیست؛ ولی ظاهر قرآن با آن مناسب است و مکاشفات عرفانی و احیاناً دلایل عقلی نیز برای مشاهده آنها ادعا شده است. [۱]

[۱]. معارف قرآن، استاد مصباح یزدی، ج ۱ - ۲، ص ۲۶۰ - ۲۶۲، مؤسسه در راه حق / ر.ک: المیزان، علامه طباطبائی رحمه الله، ج ۱۳، ص ۱۴۸ - ۱۵۵، انتشارات اسلامی / کشف الاسرار، ملاصدرا، ج ۵، ص ۵۵۹ - ۵۶۰، انتشارات امیر کبیر.

۳۹) درخواست هدایت در «صراط مستقیم»

▲ ۳۹) درخواست هدایت در «صراط مستقیم»

در سوره مبارکه حمد، این آیه شریفه بیان شده: {اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ}؛ «مارا به راه راست هدایت کن» این آیه را هم پیامبر اکرم (ص) و هم ائمه معصومین (ع) و مسلمانان هدایت یافته در نماز و غیر نماز قرائت می‌کردند، آیا کسی که در صراط مستقیم قرار دارد؛ باز از خداوند بخواهد که مارا در راه راست هدایت کن. این تحصیل حاصل نیست؟

ج: هدایت به راه راست مانند سایر پدیده‌های مادی و معنوی قابل تغییر و تحول است، بقاء و ادامه هدایت در فرد و یا جامعه، به مراقبت‌ها و شرایطی خاص نیازمند است، زیرا ممکن است یک فرد هدایت یافته، در آینده عمر خود از جاده مستقیم منحرف گردد و پس از هدایت، مجدداً گمراه شود و بالعکس.

لازم است در اینجا چند نمونه‌ی تاریخی قبل از اسلام و بعد از آن را ذکر کنم:

۱- جریان عابد و زاهد بنی اسرائیل که یک عمر در خشوع و خضوع به سر برد و مردم فوق العاده برای او احترام قائل بودند و بخاطر مقام و موقعیت که داشت، مستجاب الدعوه بود، برای مریض‌ها دعا می‌کرد و خداوند شفاء می‌داد.

یکی از زنان اشراف و بزرگان بنی اسرائیل به مرض جنون مبتلا شده بود، برادرانش او را آوردند در صومعه این راهب تا خداوند به برکت انفاس و دعای این راهب شفا دهد و خودشان رفتند. وقتی چشم راهب به زیبایی و جمال این زن افتاد، در یک لحظه منقلب شد، عقلش تحت اراده نفسانی قرار گرفت، از صراط مستقیم و رحمانی به صراط شیطانی سقوط کرد و در حق آن زن خیانت کرد، بعد ترسید که آن زن بچه دار بشود و آبرویش را بریزد، درصدد قتل آن زن برآمد و آن زن را کشت و بدنش را در صحرا دفن کرد، بعد از اینکه برادران آن زن آمدند و عابد را تحت فشار قراردادند، اعتراف به جنایت و قتل کرد و بخاطر این دو جنایت محکوم به اعدام شد و به دار آویخته شد، در همان حال که روی چوبه دار قرار داشت، شیطان در مقابلش مجسم شد، گفت من بودم که در اثر وسوسه به این حال مبتلا کردم، یک بار به من سجده کن تا تورا از این حالت نجات دهم، عابد گفت چگونه تو را در این حالت سجده کنم؟

شیطان گفت: من به یک سجده ایمانی (اشاره ای) قناعت می‌کنم، عابد روی چوبه دار شیطان را سجده کرد، در همانجا آخرین نفسش به آخر رسید به درک واصل شد، تمام زحمات و عباداتش هدر رفت، لذا در تمام حالات متوجه خدا بود و از خداوند استمداد جست که اگر خداوند لحظه‌ای انسان را به حال خودش رها کند سقوط می‌کند. [۱]

۲- چنانچه انسان در یک لحظه از صراط شیطانی به صراط الهی قرار می‌گیرد، در زمان حضرت موسی (ع) در یک سال قحطی باران پیش می‌آید، مردم از حضرت موسی (ع) تقاضای می‌کنند که از خداوند طلب باران کند، حضرت موسی (ع) مردم محل را جمع می‌کند در صحرا و از خداوند طلب باران می‌کند خداوند وحی می‌کند به موسی (ع) که در میان مردم یک فرد گناه کار وجود دارد که مانع از نزول باران شده مادامکه آن مرد در میان این جمعیت باشد باران نازل نمی‌شود. حضرت موسی (ع) مسئله را برای جمع شرح داد. آن فرد گناه کار متوجه شد و دانست که من مانع نزول باران شده‌ام، اگر از میان جمعیت بیرون روم همه می‌فهمند که من گناه کارم، لذا این مرد در آن لحظه بین و بین الله توبه کرد، تصمیم گرفت که دیگر گناه انجام ندهد و خداوند نیز توبه او را قبول کرد و باران رحمت نازل شد.

و بعد از اسلام نمونه‌های کامل تاریخی طلحه و زبیر است که در دوران پیامبر اکرم (ص) فداکاریهای زیادی نمودند و دوشادوش پیامبر (ص) در جنگ‌ها شرکت داشتند. و از پیشتازان اسلام و فداکاران سخت‌ترین دژهای

اسلام بودند وقت خبر کشته شدن زبیر را به حضرت دادند، علی(ع) شمشیر او را طلبید و فرمود: این شمشیر سختی‌هایی از پیامبر(ص) دور کرد.

ولی در جنگ جمل در مقابل امام معصوم قد علم کردند تا جایی که یکی از اصحاب امیرالمومنین(ع) دچار تردید شد و از حضرت سوال کرد: «أَيُمْكِنُ أَنْ يَجْتَمَعَ زُبَيْرٌ وَ طَلْحَةُ وَ عائِشَةُ عَلِيٌّ باطل؟؛ آیا ممکن است طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کنند؟».

امام علی(ع) در جواب سخنی دارد که به قول دکتر طه حسین نویسنده مصری بعد از آنکه وحی و ندای آسمانی منقطع شد، سخنی به این بزرگی شنیده نشده است. [۲]

فرمود: «إِنَّ الْحَقَّ وَ الْبَاطِلَ لَا يُعْرِفَانِ بِاِقْدَارِ الرِّجَالِ إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ، وَ إِعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ»؛ حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت انسان‌ها نمی‌توان شناخت یعنی اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند، این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت افراد باشد، حق و باطل را بشناس، آنگاه اهلش را میشناسی».

دو نمونه تاریخی در دوران اباعبدالله الحسین(ع) که از مکه عازم عراق بودند رخ داد:

۱- جریان زهیر بن قین:

زهیر بن قین بجلی از هواداران عثمان بود و در آن سال مراسم حج را بجای آورد و به کوفه برمیگشت و دوست نداشت با امام حسین(ع) ملاقات کند، لذا در هر محلی که امام فرود می‌آمد، او در جای دیگری منزل می‌کرد، ولی در منزل «زرُود» زهیر مجبور شد در همان محلی که امام حسین(ع) فرود آمد، زهیر هم فرود آید. امام او را دعوت به همکاری نمود، او دعوت امام را پذیرفت و تا آخر در کنار امام قرار گرفت تا اینکه در کربلا به عنوان فرمانده سمت راست سپاه از طرف امام حسین(ع) منصوب گردید و بعد از جهاد و مبارزه به فیض شهادت نائل شد.

۲- جریان حر بن یزید ریاحی

حربن یزید ریاحی از جمله کسانی بود که با هزار نفر از طرف ابن زیاد مأموریت پیدا می‌کند که امام را در کوفه در نزد عبیدالله بن زیاد ببرد، حر تاروز عاشورا در مقابل امام معصوم واجب الاطاعه قرار داشت (صراط شیطانی) ولی در روز عاشورا متحوّل می‌شود، همانطور که حربن یزید ریاحی کم کم به سوی خرگاه امام حسین(ع) نزدیک می‌شد مردی به او گفت: این چه حالتی است که در تومی بینم؟ حر گفت: بخدا سوگند خود را در میان بهشت و دوزخ می‌بینم و بخدا قسم چیز را بر بهشت بر نمی‌گزینم اگرچه مرا پاره پاره کرده و در آتشم بسوزانند.

و در آخر به سپاه امام حسین(ع) ملحق شد و در رکاب آن حضرت به درجه رفیع شهادت نائل گردید و در لحظات آخر امام حسین(ع) به بالین حر آمد، سرش را به دامن گرفت و فرمود: به به ای حر تو حرّی هم چنانکه نام گذاشته شدی بآن، حرّی در دنیا و آخرت. بشر همیشه در سر دو راهی قرار دارد (صراط الهی، صراط شیطانی) و آینده او مبهم است او باید از این نعمتی که خداوند بر او داده و هر لحظه ممکن است دستخوش فنا و زوال گردد، قدر دانی کند و از خداوند بخواهد در تمام ادوار عمر برقرار بماند یعنی عاقبت بخیر شود.

[۱]. سفینه البحار، ج ۱، ص ۷۱.

[۲]. علی و بنوه، ص ۴۰.

۴۰) چگونگی خواندن آیه «کفوا...»

▲ ۴۰) چگونگی خواندن آیه «کفوا...»

ج: در نحوه قرائت «کفوا» سه قرائت وارد شده است:

الف) کفوا (به ضم فاء و قرائت واو) قرائت حفص.

ب) کفئا (به سکون فاء و قرائت همزه) قرائت حمزه و اسماعیل

ج) کفئا (به ضم فاء و قرائت همزه) قرائت باقی قراء [۱]

قرائت قرآن به این سه وجه جایز است ولی قرائت کفوا (به سکون فاء و قرائت واو) وارد نشده و احتیاط

واجب در ترک آن است. [۲]

کفوا در همه قرائت‌های سه گانه فوق به معنای مثل و نظیر است و اختلاف قرائت موجب تغییر معنی نمی‌شود و

در بین روایت‌های فوق روایت حفص از عاصم که قرآن‌های کنونی نیز طبق آن نگارش یافته از قرائت‌های

موجب اعتماد شیعه است.

[۱]. چهارده روایت در قرائت قرآن مجید، دکتر محمد جواد شریعت، سوره اخلاص.

[۲]. ر.ک: عروۃ الوثقی، ج ۱، فصل احکام القرائه، مسئله ۵۸.

۴۱) منظور از «آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه» چیست؟

▲ ۴۱) منظور از «آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه» چیست؟

ج: قرآن مجید، درباره آسمان‌ها سه تعبیر دارد: {سَمَاءٌ}، {سَمَوَاتٌ} و {سَمَوَاتٌ سَبْعٌ}. قرآن مجید درباره زمین از واژه «ارض» استفاده کرده و فقط در آیه دوازده سوره طلاق {اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ} اشاره می‌کند که زمین‌ها نیز مانند آسمان‌های هفتگانه‌اند. [۱]

اما منظور از هفت آسمانی که در قرآن بیان شده چیست؟

۱- برخی معتقدند که منظور، طبقات متراکم هوای اطراف زمین و قشرهای مختلفی است که روی هم قرار گرفته است. [۲]

۲- مقصود از {سَمَوَاتٌ} و {سَمَوَاتٌ سَبْعٌ} آسمان‌های هفتگانه است؛ منتها از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که تمام کرات و ثوابت و سیاراتی که ما می‌بینیم، جزء آسمان اول است و شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس دیده‌ها و ابزارهای علمی امروز ما بیرون است. در حال حاضر اطلاع دقیقی از جزئیات آن نداریم و قرآن کریم هم درباره آنها حرفی نزده است. [۳]

[۱]. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۶۰، انتشارات دارالکتب الاسلامیه.

[۲]. تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، ج ۱، ص ۸۳، نشر بنیاد بعثت.

[۳]. ر.ک: المیزان، علامه طباطبائی (ره)، ج ۱۷، ص ۳۶۹، نشر جامعه مدرسین / تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۶۸، دارالکتب الاسلامیه.

۴۲) چرا بنی اسرائیل از جهانیان برترند؟

▲ ۴۲) چرا بنی اسرائیل از جهانیان برترند؟

ج: در برخی از آیات قرآن، از جمله آیه ۴۷ و ۱۲۲ بقره، موضوع برتری بنی اسرائیل بیان شده است.

مفسران علل متعددی برای این موضوع بیان کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ارسال رسولان بسیار در بین بنی اسرائیل؛

۲- نزول کتابهای متعدد آسمانی بر آنها؛

۳- غرق شدن فرعون و نجات بنی اسرائیل؛

۴- باز یافتن عظمت و استقلال و برخورداری از نعمت هدایت به دست انبیای بنی اسرائیل؛

۵- فروفرستادن «من» و «سلوی» به خاطر آنها؛

و...

دو تذکر:

۱- این برتری، دلیل برتری آنها بر همه مردم تا قیامت نیست؛ بلکه مقصود، برتری آنها نسبت به افراد محیط و

عصر نزول آیات الهی در زمان حضرت موسی (ع) بوده است؛ زیرا در قرآن می‌خوانیم: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ

لِلنَّاسِ...﴾؛ «شما [امت پیامبر اکرم (ص)] بهترین امتی که برای نفع انسان آفریده شده‌اید...» (آل عمران/۱۱۰) اگر

بگوییم برتری بنی اسرائیل همیشگی است، با این آیه شریفه و آیاتی مانند آن منافات دارد.

۲- این فضیلت ارادی و از روی انتخاب خود بنی اسرائیل نبوده بلکه اعطایی بوده؛ بنابراین، فضیلت به مفهوم

مصطلح نیست. [۱]

[۱]. مجمع البیان، مرحوم طبرسی، ج ۱ - ۲، ص ۲۳۱، دارالمعرفه.

۴۳) بازخوانی آیات «یذهب السیئات» و آیات «شرأیره»

▲ (۴۳) بازخوانی آیات «بذهبن السيئات» و آیات «شرأ يره»

آیه {وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَىٰ النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ} (هود/۱۱۴) با آیه: {فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ} چگونه قابل جمع است؟ توضیح دهید؟

ج: از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که هرکس مرتکب گناه و کار بدی شود، جزای آن را در قیامت خواهد دید: {فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ} (زلزله/۷ - ۸) مگر اینکه توبه کند و در همین دنیا از گناه پاک شود و نقایص خود را با اعمال صالح جبران نماید: {إِلَّا مَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا} (فرقان/۷۰) و یا اگر لایق شفاعت باشد، مورد شفاعت قرار گیرد. قرآن کریم عده‌ای از کسانی را که شفاعت شامل حال آنها نمی‌شود، نام برده است. [۱]
اما گناهکارانی که از فضل و رحمت بی‌پایان الهی استفاده نکنند و با بار گناه وارد قیامت شوند، به میزان جرم و گناهشان در جهنم می‌مانند و آن گاه که از آلودگی و گناه پاک شوند، وارد بهشت می‌شوند. فقط عده‌ای همچون کافران و منافقان معاند برای همیشه در جهنم باقی خواهند ماند: {... إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا} (نساء/۱۴۰)؛ {... وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ} آل عمران/۱۱۶ {وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِّنَ اللَّهِ شَيْءٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ} (مجادله/۱۷) همان گونه که بهشتیان برای همیشه در بهشت خواهند بود. [۲]

استحقاق آدمی نسبت به پاداش ایمان و عمل نیک و نسبت به کیفر و شرک و کارهای بد، مشروط است؛ یعنی ایمان و عمل نیک، در صورتی مایه پاداش می‌شوند که در آینده کفری به دنبال آن نیاید و یا برخی از گناهان کبیره از انسان صادر نشود، به طوری که اگر این شرط مفقود شد، روشن می‌گردد که از روز نخست این فرد مستحق پاداش نبوده است؛ زیرا خداوند پاداش خود را مشروط کرده بود و چون به این شرط عمل نشد، مستحق پاداش نگردید، و نیز شرک، کفر و گناهان، در صورتی مایه کیفر می‌شوند که در آینده ایمان و توبه و برخی از کارهای نیک، به دنبال آنها نیاید.

شرایط استحقاق پاداش ایمان و عمل صالح:

برخی از کارهایی که در استحقاق پاداش ایمان و عمل صالح شرط است که وجود نداشته باشد، عبارتند از:

۱- ارتداد پس از ایمان؛ {... وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ} (بقره/۲۱۷)؛

«هرکس راه ارتداد را پس از ایمان در پیش گیرد و به همان حال بمیرد، اعمال او در دنیا و آخرت باطل می‌گردد»

و آنان برای همیشه در آتش خواهند بود».

۲- شرک؛ { ... وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ } (انعام/۸۸)؛ «اگر شرک ورزند، آنچه را که انجام داده‌اند، باطل و بی‌اثر می‌شود».

۳- کفر؛ { أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُنْقِمْ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ زَنًّا } (کهف/۱۰۵)؛

«آنان کسانی هستند که به آیات خدا و روز معاد کفر ورزیده‌اند، پس عملهای نیک آنان باطل گردید و روز رستاخیز برای آنان ارزشی قائل نخواهیم شد».

۴- بی‌حرمتی نسبت به پیامبر اسلام (ص) { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ } (حجرات/۲)؛
«ای افراد با ایمان، صداهای خود را فراتر از صدای پیامبر نبرید و در برابر او بلند سخن مگویید (داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبادا اعمال شما باطل گردد در حالی که نمی‌دانید».

شرایط استحقاق کیفر کفر، شرک و گناهان:

برخی از کارها که در استحقاق کیفر کفر، شرک و گناهان شرط است که وجود نداشته باشد، عبارتند از:

۱- ایمان به خدا؛ { وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بَالَهُمْ } (محمد/۲)؛

«آنان که (به خدا) ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند و به آنچه که به حق از جانب خداوند بر محمد نازل گردیده معتقد شدند، خداوند گناهان آنان را پوشانده و حال آنان را (در دنیا و آخرت) نیکو می‌سازد».

۲- توبه؛ { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... } (تحریم/۸)؛

«ای افرادی که ایمان آورده‌اید، صادقانه به سوی خدا توبه کنید، امید است خداوند گناهان شما را بپوشاند و در بهشت‌هایی که از پایین آن‌ها نهرها جاری است، داخل نماید».

۳- هجرت، جهاد و شهادت در راه خدا؛ { فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلَ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتُمْ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ فَأَلْزَمَ الْهَاجِرُونَ وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أَوْذَوْا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَأَدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ } (آل عمران/۱۹۵)؛

«کسانی که در راه خدا هجرت کردند و از سرزمین خودشان بیرون رانده شدند و در راه من (خدا) مورد اذیت

و آزار قرار گرفتند و با دشمنان خدا جهاد نموده و به شهادت رسیدند، گناهان آنان پوشیده و به بهشت‌هایی که پایین آنها نهرها جاری است وارد می‌کنیم. این پاداش از جانب خدا است و نزد خداوند پاداش نیکو است».

۴- اجتناب از گناهان بزرگ؛ {إِنْ تَجَلَّوْا تَنْبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا}؛ (نساء/۳۱)

«اگر از گناهان بزرگ اجتناب نمایید، گناهان کوچک شما را می‌پوشانیم و شما را در جایگاه ارجمندی وارد می‌کنیم...».

جایگاه جهنم برای عده‌ای مانند منافقان محارب و کافران لجوج و دشمن خداوند، همیشگی و جاودانه است؛ {وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا} (توبه/۶۸)؛

«خداوند به مردان و زنان منافق و کفار، وعده آتش دوزخ داده جاودانه در آن خواهند ماند - همان برای آنها کافی است! - و خدا آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی برای آنهاست».

ولی ممکن است بسیاری از انسان‌ها که به جهنم می‌روند بعد از تحمل مدت محکومیتشان و سپری شدن مدت، به بهشت منتقل شوند. [۳]

[۱]. ر.ک: مدثر/ ۴۳ - ۴۸.

[۲]. ر.ک: پیام قرآن، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۶، ص ۴۸۱ - ۴۸۴، مدرسه الامام امیرالمؤمنین (ع).

[۳]. ر.ک: تفسیرالمیزان، علامه طباطبائی، ج ۲، ص ۱۷۵ به بعد، دارالکتب الاسلامیه/ التبیان، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۲۰۸، مکتب الاعلام الاسلامی، قم/ مجمع البیان، امین الاسلام طبرسی، ج ۱، ص ۳۱۱، داراحیاء التراث العربی، بیروت / جهت اطلاع بیشتر ر.ک: منشور جاوید، آیت الله سبحانی، ج ۶، ص ۲۴۸ - ۲۷۶، دارالقرآن الکریم.

۴۴) مراد از «احباط» که در قرآن آمده چیست؟

▲ ۴۴) مراد از «احباط» که در قرآن آمده چیست؟

مراد از کلمه «احباط» که در قرآن مکرراً ذکر شده است، چیست؟ و با آیه {فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ}؛ چگونه قابل جمع است؟

پاسخ: کلمه «احباط» در قرآن نیامده است، ولی در برخی آیات به صورت «أحبط» و «حبط» و... آمده است. [۱]
 «حبط» به معنای بطلان و تمام موارد آن در قرآن کریم شانزده مورد است و همه راجع به عمل نیک می باشد؛
 یعنی اعمال نیکی که از مردم صادر می شود در اثر برخی عوامل (گناه) باطل و بی اثر می گردد. [۲]
 آیه: {فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ}؛ (زلزله/۷)؛
 «پس هرکس هم وزن ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند».
 در صورتی است که انسان در دنیا توانسته باشد عمل خویش را محافظت کند و با اعمال بد آن را باطل نکند
 زیرا همان گونه که حسنات (خوبی ها) سیئات (بدیها) را از میان می برد {إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ} (هود/۱۱۴)
 سیئات نیز حسنات را از میان می برد.
 از طرف دیگر در روز حسابرسی، خداوند در مقابل سیئات از حسنات کم می کند و در واقع اثر حسنات به
 خاطر تقابل با سیئات از بین می رود و باطل می شود.

[۱]. ر.ک: احزاب/۱۹، محمد/۹ و ۲۸، هود/۱۶، مائده/۵۳، و... .

[۲]. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۲، ص ۹۷، دارالکتب الاسلامیه.

۴۵) مصادیق کلمه «مؤمن» از دیدگاه قرآن کریم

▲ ۴۵) مصادیق کلمه «مؤمن» از دیدگاه قرآن کریم

ج: از نظر قرآن {إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّدِيقُونَ} (حجرات/۱۵)؛
 «مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند؛ سپس هرگز شکی در خود راه نداده اند، و با اموال
 و جان های خود در راه خدا به جهاد پرداختند».
 و قرآن آنهایی که شهادتین را گفته چه شیعه و چه اهل سنت، ولی ایمان - که یک امر واقعی و باطنی است -
 در قلبهایشان داخل نشده، مؤمن نمیداند.

{قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمِنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ} (حجرات/۱۴)

پس در لفظ، فرقی بین شیعه و سنی نیست. و اصلاً در زمان نزول قرآن چنین جدایی نبوده است. و در زمان نزول قرآن، {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا} شامل اهل سنت نیز می‌شده؛ اما پس از آن، با عدم پذیرش امر رسول خدا(ص) در مورد ولایت امیرالمؤمنین(ع) این کلمه تنها بر شیعیان واقعی اطلاق دارد. ایمان در اصطلاح، به شیعیان دوازده امامی و عدل به شیعیان دوازده امامی که گناه کبیره انجام ندهند، و تکرار بر گناه صغیره نداشته باشند، اطلاق می‌شود.

۴۶) آیا حکمت در قرآن کریم شامل فلسفه اسلامی نیز می‌شود؟

▲ ۴۶) آیا حکمت در قرآن کریم شامل فلسفه اسلامی نیز می‌شود؟

مراد از حکمت در آیه شریفه {يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا} (بقره/۲۶۹)؛ «و به هرکس دانش داده شود خیر فراوانی داده شده است». چیست؟ آیا شامل فلسفه اسلامی می‌شود یا نه؟ ج: به قضایای حقی که به نحوی مشتمل بر سعادت انسان باشد، حکمت گویند و در معلومات عقلی که حق و صادق بوده و کذب و بطلان را قبول نکند به کار می‌رود. [۱]

در تفسیر آن، معانی زیادی ذکر شده؛ از جمله: «معرفت و شناخت اسرار جهان هستی، آگاهی از حقایق قرآن، رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل، معرفت و شناسایی خدا، نور الهی که وسوسه‌های شیطانی را از الهامات جدا می‌سازد». و ظاهر این است که حکمت، معنای وسیعی دارد که حتی نبوت را نیز شامل می‌شود، چون نوعی از علم و آگاهی است. [۲]

حکمت طبق روایات از امام صادق(ع) اطاعت از خداوند و شناخت امام(ع)، شناخت و تفقه در دین و پرهیز از گناهان کبیره است. [۳] با توجه به مطالب و تفسیرهایی که ذکر شد، حکمت شامل فلسفه اسلامی نیز می‌شود.

[۱]. المیزان، علامه طباطبائی، ج ۲، ص ۲۹۹، نشر اعلی.

[۲]. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۲، ص ۳۴۰ و ۳۴۱، دارالکتب الاسلامیه.

[۳]. راهنما، اکبر هاشمی رفسنجانی و جمعی از محققان، ج ۲، ص ۲۵۴، دفتر تبلیغات اسلامی.

۴۷) انگشت‌نگاری در قیامت

▲ ۴۷) انگشت‌نگاری در قیامت

از آیه شریفه {بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوَّىٰ بَنَانُهُ}؛ (قیامت/۴) استفاده می‌شود که در روز قیامت، تمام انسانها زنده می‌شوند و سرانگشت هایشان ساخته می‌شود که از همدیگر متمایزند؛ آیا از نظر عقلی امکان دارد که اثر انگشت میلیاردها انسان در محل چند سانتیمتری با هم اختلاف داشته باشند؟

ج: خداوند متعال در این آیه شریفه، نمی‌فرماید که در روز قیامت وقتی انسانها را زنده می‌کند، این گونه است که سرانگشت‌هایشان ساخته می‌شود که از هم متمایز باشند؛ بلکه می‌فرماید «تسویه بنان» می‌کند؛ یعنی طوری آن را صورت‌گیری می‌کند که به همین صورتی که الان در سرانگشت هر فرد مشاهده می‌شود، باشد.

پس احتمال این که در بین آن همه انسانی که در قیامت زنده می‌شوند، اثر بعضی از انگشت‌ها با هم یکی باشد - اگر هم صحیح باشد- با این آیه منافاتی ندارد.[۱]

[۱]. ر.ک. المیزان، علامه طباطبائی، ج ۲۰، ص ۱۰۴، نشر اسلامی / تفسیر نمونه، آیه الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۸، ص ۴۸۵، دارالکتب الاسلامیه.

بخش چهارم: پیامبران و امامان معصوم(ع)

▲ بخش چهارم: پیامبران و امامان معصوم(ع)

۴۸) نام کدام پیامبران در قرآن آمده است؟

▲ ۴۸) نام کدام پیامبران در قرآن آمده است؟

ج: ۲۶ پیامبر الهی نامشان در قرآن عظیم شأن بیان شده است:
۱- آدم(ع) ۲- محمد(ص) ۳- نوح(ع) ۴- ابراهیم(ع) ۵- اسماعیل(ع)
۶- یوسف(ع) ۷- ادریس(ع) ۸- عیسی(ع) ۹- زکریا(ع) ۱۰- موسی(ع)
۱۱- سلیمان(ع) ۱۲- الیسع(ع) ۱۳- عزیر(ع) ۱۴- اسحاق(ع) ۱۵- ایوب(ع)
۱۶- شعیب(ع) ۱۷- یونس(ع) ۱۸- هارون(ع) ۱۹- داود(ع) ۲۰- ذولکفل(ع)
۲۱- لوط(ع) ۲۲- یعقوب(ع) ۲۳- الیاس(ع) ۲۴- یحیی(ع) ۲۵- هود(ع)
۲۶- صالح(ع).

۴۹) چه سوره‌هایی به نام پیامبران نامگذاری شده است؟

▲ ۴۹) چه سوره‌هایی به نام پیامبران نامگذاری شده است؟

ج: شش سوره بنام پیامبران می‌باشد: ۱- حضرت محمد(ص). ۲- حضرت ابراهیم(ع). ۳- حضرت نوح(ع). ۴- حضرت هود(ع). ۵- حضرت یوسف(ع). ۶- حضرت یونس(ع).

۵۰) آخرین پیامبر پیش از رسول خدا(ص) چه کسی بوده است؟

▲ ۵۰) آخرین پیامبر پیش از رسول خدا(ص) چه کسی بوده است؟

آخرین پیامبر، قبل از رسول گرامی اسلام(ص)، چه کسی بوده و از زمان درگذشت وی تا زمان بعثت حضرت رسول چند سال فاصله داشته است و در این فاصله زمانی، حجت حق در روی زمین، چه کسی بوده و مردم از چه کسی پیروی می کردند؟

ج: آخرین پیامبر، قبل از رسول گرامی اسلام، حضرت عیسی علی نبینا وآله علیه السلام بود و فاصله میان این دو پیامبر حدود ششصد سال بوده است؛ البته شما می توانید با کم کردن تاریخ هجری شمسی از تاریخ میلادی زمان دقیق آن را بدست آورید. ۵۸۶ (۵۳+۱۳۹۲) - ۲۰۱۳ روایات نیز این مدت را تأیید کرده اند.[۱]

بین حضرت موسی و عیسی، پیامبران و رسولانی وجود داشتند؛ ولی بین حضرت عیسی و پیامبر اسلام، پیامبری نیامده که قرآن این فاصله زمانی را «دوران فترت» نامگذاری کرده است. (مائده/۱۹) و این، به معنای خالی بودن زمین از حجت (که شیعه از طریق روایات به آن اعتقاد دارد)[۲] نیست؛ چرا که حجت خدا، اعم از پیامبران است و ممکن است خداوند پیامبری نفرستد؛ ولی حجتی در روی زمین داشته باشد و منافاتی ندارد که در دوران فترت، اوصیا و مبلغان دین پیامبر قبلی وجود داشته باشند؛ چرا که اوصیای پیامبران بر خلاف خود پیامبران، ممکن بود به خاطر یک سری عوامل اجتماعی، در میان مردم به طور پنهانی زندگی کنند؛ مانند زندگی حضرت حجت بن الحسن (عج) در عصر غیبت.[۳]

[۱]. ر.ک: روضه الکافی، شیخ کلینی، ج ۸، ح ۹۳، ص ۱۰۳، دارالتعارف للمطبوعات.

[۲]. ر.ک: نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۴۷.

[۳]. ر.ک: نهج البلاغه، همان، تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۳۳۱ - ۳۳۳، دار الکتب الاسلامیه.

۵۱) رسول خدا(ص) پیش از بعثت، پیرو چه آیینی بود؟

▲ ۵۱) رسول خدا(ص) پیش از بعثت، پیرو چه آیینی بود؟

ج: نظریات متعددی در پاسخ به این پرسش وجود دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- پیامبر اسلام(ص) به هیچ شریعتی عمل نکرده و پیرو هیچ دینی نبوده است.

۲- ایشان پیرو دین مسیحیت بوده است.

۳- ایشان پیرو دین حضرت ابراهیم(ع) بوده است.

۴- پیرو دین خود (اسلام) بوده است.[۱]

اما نظریه نخست را نمی‌توان پذیرفت، زیرا اولاً حضرت پیش از بعثت به کارهای مختلفی از قبیل عبادات، معاملات و سایر کارها می‌پرداخته و هرگز نمی‌توان پذیرفت که این اعمال تابع هیچ یک از شرایع و ادیان آسمانی نبوده است. علاوه بر این لازمه این قول این است که مردم عادی متدین به دینی باشند ولی پیامبر اسلام(ص) از هیچ دین و آیینی در کارهای روزمره خود پیروی نکند.

اما نظریه دوم نیز غیر قابل قبول است، زیرا اگر ایشان تابع دین مسیحیت بودند مسیحیان و دشمنان اسلام این مطلب را به رخ مسلمانان می‌کشیدند و می‌گفتند که پیامبر شما تا دیروز مسیحی بود و از دین ما پیروی می‌کرد، امروز آمده ادعای پیغمبری می‌کند و این سرزنش را آنقدر ادامه می‌دادند که به گوش ما نیز می‌رسید کما اینکه یهود به مسلمانان و پیامبر(ص) اعتراض می‌کردند و می‌گفتند: اگر تو پیغمبری پس چرا به قبله ما (بیت المقدس) نماز می‌خوانی و آنقدر این سخن را تکرار کردند که موجب ناراحتی حضرت شدند، آنگاه به دستور الهی قبله مسلمانان از بیت المقدس به سمت کعبه تغییر کرد.[۲]

نبودن چنین اعتراض و سرزنشی از سوی مسیحیان می‌تواند شاهد خوبی بر عدم تابعیت پیامبر اسلام(ص) از دین مسیحیت باشد.

و ثانیاً: فرضیه مذکور فرع بر این است که جهانی و فرامنطقه‌ای بودن دین مسیحیت ثابت شود تا اینکه بگوییم این دین شامل تمام اقوام از جمله عرب و سرزمین مکه و اطراف آن بوده و در نتیجه پیامبر اسلام(ص) را تابع این دین بدانید، و اثبات چنین مطلبی کار آسانی نیست.[۳]

و ثالثاً: عمل به شریعت مسیح(ع) در گرو آگاهی از احکام آن است و این آگاهی یا از طریق خواندن کتابهای مسیحیت (از جمله انجیل) امکان پذیر است و یا از طریق معاشرت با مسیحیان. فرض اول که با امی بودن پیامبر و عدم قدرت بر خواندن و نوشتن ایشان باطل است. و اما فرض دوم نیز صحت ندارد چون حضرت در طول زندگی خود با مسیحیان معاشرتی نداشته و در مکه نیز احبار و راهبانی وجود نداشتند که پیامبر بطور مستمر احکام و دستورات دین مسیحیت را از آنها فرا بگیرد.

و رابعاً: تابع هر دینی - به حکم عقل - مقامش کمتر و پایین‌تر از مقام صاحب آن دین است، و اگر فرض شود پیامبر اسلام(ص) تابع دین مسیح(ع) بوده لازمه‌اش برتری عیسی(ع) بر پیامبر اسلام(ص) خواهد بود و حال

اینکه این مطلب خلاف ضروریات اسلام و مسلمین است؛ زیرا ما معتقدیم که پیغمبر ما از تمامی انبیاء برتر و مقامش والاتر است.

اما نظریه سوم را نیز نمی‌توان پذیرفت زیرا قائلین به این نظریه به برخی از آیات قرآن تمسک کرده‌اند که دلالت آنها بر مدعای مذکور نا تمام است. آیاتی مانند:

{ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ} (نحل/۱۲۳)؛

«سپس به تو وحی فرستادیم که از آیین ابراهیم که خالی از هرگونه انحراف بود و از مشرکان نبود، پیروی کن».

و آیه {قُلْ إِنِّي هَدَيْتُنِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ} (انعام/۱۶۱)؛

«بگو پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده، آیین پابرجا (وضامن سعادت دین و دنیا) آیین ابراهیم همان کسی که از آیینهای خرافی محیط خود روی گردانید و از مشرکان نبود».

روشن است که مراد از این آیات چیزی غیر از دیدگاه سوم است؛ زیرا اولاً: این آیات شریفه بعد از بعثت نازل

شده و مربوط به دین حضرت، قبل از بعثت نیست. و ثانیاً: بر اساس معارف اسلامی در روایات و غیر آنها دین

حضرت ابراهیم(ع) پس از آمدن تورات موسی(ع) ترک شده کما اینکه دین یهود پس از آمدن انجیل عیسی(ع)

متروک و دین مسیحیت پس از آمدن قرآن محمد(ص) منقرض گشته است. پس حضرت نمی‌توانند تابع دینی

باشند که چند مرحله قبل توسط ادیان دیگر ترک شده است. [۴] و ثالثاً: مفسران گفته‌اند که مراد از تبعیت

حضرت از دین و ملت ابراهیم(ع) حنیف این است که مشترکاتی در احکام میان این دو دین وجود دارد که

منشأ ظهور آنها دین ابراهیم(ع) است و مراد از تبعیت پذیرفتن آن مشترکات در احکام است احکامی از قبیل:

گرفتن شارب و گذاشتن ریش و غسل جنابت و طهارت گرفتن با آب و دیه مرد ... [۵]

تفسیرهای دیگری در مورد آیات یادشده وجود دارد که مجالی برای ذکر آنها نیست. [۶]

پس از ابطال سه نظریه مذکور مانعی برای پذیرفتن دیدگاه چهارم باقی نمی‌ماند یعنی اینکه بگوییم قبل از بعثت

از کاملترین دین یعنی دین اسلام پیروی می‌کرد اما احکام اسلام و وظایف خود را نه بصورت وحی آنچنان که

از زمان بعثت به بعد دریافت می‌شد بلکه به صورتهای دیگر مانند الهام‌های قلبی، تحدیث (سخن گفتن با

فرشته) و رؤیاهای صادق دریافت می‌کرد. [۷]

امیرالمؤمنین(ع) در این رابطه می‌فرماید: «از روزی که پیامبر(ص) از شیر گرفته شد خدا او را با بزرگترین فرشته

قرین و همراه ساخت تا به وسیله آن فرشته راه بزرگواریه را بیاماید و به نیکوترین اخلاق، آراسته گردد». [۸]

بنابراین حضرت قبل از بعثت، مراحل از نبوت را دارا بوده و با جهان غیب به گونه‌ای ارتباط داشته است.

همان طور که حضرت یحیی و حضرت عیسی(ع) در دوران کودکی به مقام نبوت رسیده و با جهان غیب

ارتباط داشته‌اند.[۹] آنگاه پیامبر اسلام در سن چهل سالگی به مقام رسالت و ابلاغ پیام خدا به مردم برانگیخته می‌شود.

روایات متعددی این دیدگاه را تأیید می‌کند: آن که حضرت می‌فرماید: «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» [۱۰]؛ من زمانی پیامبر بودم که آدم (ع) هنوز در میان آب و گل بود». یهودیها به رسول خدا (ص) عرض کردند: آیا شما از اول پیغمبر نبودی؟ فرمود: بلی.

گفتند: پس چرا در گهواره سخن نگفتی و نطق نکردی همانگونه که عیسی (ع) چنان کرد؟ فرمود: خداوند متعال عیسی (ع) را بدون پدر آفرید و اگر او در گهواره سخن نمی‌گفت، عذری برای مریم نبود تا سرزنش دیگران را پاسخ دهد، اما من از پدر و مادر متولد شده‌ام.[۱۱] عده‌ای از بزرگان، نسبت به دیدگاه اخیر ادعای اجماع و اتفاق نظر شیعه را نموده‌اند.[۱۲]

[۱]. برای آشنایی با دیدگاههای دیگر در این زمینه مراجعه شود به بحارالانوار (بیروت، الوفاء، ۱۴۰۳ ق) ج ۱۸، ص ۲۷۱، علامه مجلسی بحث مفصلی در این زمینه نموده است.

[۲]. بقره/۱۴۳ - ۱۴۴.

[۳]. برای مطالعه بیشتر پیرامون جهانی بودن رسالت حضرت عیسی مراجعه شود به: استاد جعفر سبحانی، مفاهیم القرآن (قم، مؤسسه امام صادق (ع)، چاپ ۴، ۱۴۱۳ ق)، ج ۳، ص ۷۳ به بعد.

[۴]. ر.ک. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی (تهران، اسلامیه، چاپ ۳، ۱۳۸۸ ق) ج ۲، ص ۱۷.

[۵]. ر.ک. آیه الله محمد مظفری، پرسشها و پاسخها، (قم، ام ابیها، چاپ اول، ۱۴۲۰ ق) ص ۱۲.

[۶]. مراجعه شود به بحارالانوار، ج ۸، ص ۲۷۸.

[۷]. همان طور که در روایات آمده است مانند روایتی از امام باقر (ع) در بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۶.

[۸]. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۸.

[۹]. مریم/ ۱۲ و ۱۳.

[۱۰]. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۷۸.

[۱۱]. بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۰.

[۱۲]. ر.ک. محمد حسین مظفر، کتاب علم امام (ع)، ترجمه محمد آصفی (تبریز، ۱۳۴۹) ص ۷۶ به بعد.

۵۲) نام‌های پیامبر اکرم (ص) در قرآن

▲ ۵۲) نام‌های پیامبر اکرم (ص) در قرآن

ج: نام‌های پیامبر اکرم (ص) در قرآن عبارتند از: احمد (ص) (صف/۶)، محمد (ص) (طه/۱)، یس (یس/۱)، و صفات او عبارتند از: رسول الله (شمس/۱۳) {فَقَالَ لَهُ ﷺ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا}؛ «ناقه خدا [همان شتری که معجزه الهی بود] را با آبشخورش واگذارید (و مزاحم آن نشوید)!». رسول امین: {إِنِّي ﷺ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ} (شعراء/۱۶۲)؛ «من برای شما پیامبری امین هستم!». رسول کریم: {إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ} (الحاقة/۴۰)؛ «که این قرآن گفتار رسول بزرگواری است».

شاهد:

{يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ﷺ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا} (احزاب/۴۵)؛ «ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت‌دهنده و اندازکننده!» رؤف رحیم: {لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ} (توبه/۱۲۸)؛

«بسویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رؤف و مهربان است! به یقین، رسولی از خود شما».

بشیر و نذیر:

{الَّذِينَ يَتَّبِعُونَكَ إِذَا دَعَاكَ إِلَىٰ آيَاتِنَا أَنْ نَقُتِلَ يُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ} (هود/۲)؛ «(دعوت من این است) که: جز «الله» را نپرستید! من از سوی او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده‌ام!».

و...

۵۳) شهادت پیامبر اکرم (ص) یا رحلت کدام صحیح است؟

▲ ۵۳) شهادت پیامبر اکرم(ص) یا رحلت کدام صحیح است؟

پیامبر اکرم(ص) به شهادت رسیده و یا رحلت نموده است؟ با اینکه خداوند به قطع می‌داند، پیامبر اسلام(ص) به مرگ طبیعی از دنیا می‌رود یا شهید می‌شود، چرا به صورت تردید می‌فرماید: {... أَفَايْن مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...} (آل عمران/۱۴۴)

ج: از شواهد تاریخی صحیح و روایات ائمه به دست می‌آید که وفات پیامبر گرامی حضرت محمد(ص) به مرگ طبیعی بوده و حضرت در روز دوشنبه ۲۸ ماه صفر در حالی که سر در دامن وصی خود حضرت علی(ع) گذاشته بودند، دار فانی را وداع گفته و به جوار حق تعالی رحلت فرمودند و در برابر این قول صحیح و معتبر، قول ضعیفی وجود دارد که دلالت بر شهادت آن حضرت دارد که پیامبر گرامی(ص) در قضیه خیبر بر اثر گوشت مسمومی که یک زن یهودی برای ایشان آوردند، تناول نموده و مسموم شدند و این مسمومیت طولانی شده تا سبب شهادت آن حضرت را فراهم کرد و در منتهی الآمال ص ۷۹ آمده که (حضرت در مرض موت خود می‌فرمود که امروز پشت مرا درهم شکست آن لقمه‌ای که در خیبر تناول کردم و هیچ پیامبری و وصی پیامبری نیست مگر اینکه به شهادت از دنیا می‌روند).

همان گونه که مستحضربید، آیه شریفه:

{وَمَا مَحْـلَمَدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَايْن مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ} (آل عمران/۱۴۴)؛

«محمد(ص) فقط فرستاده خداست؛ و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی‌گردید؟ و هرکس به عقب بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌زند و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد».

مربوط به جنگ احد است و یکی از رخدادهای جنگ را بازگو می‌کند. در زمانی که آتش جنگ میان مسلمانان و بت پرستان به شدت شعله ور بود. شایعه کشته شدن پیامبر(ص) انتشار یافت. انتشار این شایعه به همان اندازه که روحیه بت پرستان را تقویت کرد میان مسلمانان تزلزل عجیبی ایجاد نمود و باعث شد افراد بسیاری از مسلمانان شرکت کننده در جنگ احد، از میدان جنگ فرار کنند و حتی برخی در این فکر بودند که با کشته شدن پیامبر(ص) از آیین اسلام برگردند.

هدف آیه بیان کیفیت مرگ پیامبر(ص) نیست، تا گفته شود که خدا می‌داند پیامبرش به مرگ طبیعی خواهد مرد یا شهید خواهد شد، پس چرا با تردید بیان کرده است. هدف بیان این مسأله است که دین اسلام وابسته به

شخص نیست تا با مرگ او، دین هم از بین برود و نیز خداوند می‌خواهد عقب‌گشت، برخی از شرکت‌کنندگان در جنگ احد را مذمت و سرزنش کند. بازگشت از اسلام به کفر و شرک و بت‌پرستی پس از مرگ پیامبر(ص)، کار بسیار ناپسندی است؛ خواه پیامبر(ص) با مرگ طبیعی از دنیا برود یا شهید شود. بنابراین خداوند در آیه شریفه در مقام بیان نوع مرگ پیامبر(ص) نیست تا تردید با علم الهی منافات داشته باشد، بلکه در مقام بیان زشتی بازگشت از دین پیامبر پس از مرگ ایشان است.[۱]

[۱]. ر.ک. المیزان، علامه طباطبائی(ره) ج ۴، ص ۳۷، دفتر انشارات اسلامی / تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۳، صص ۱۱۴ - ۱۱۷، دارالکتب الاسلامیه.

۵۴) آیا پیامبر اکرم(ص) قادر به کتابت نبوده است؟

▲ ۵۴) آیا پیامبر اکرم(ص) قادر به کتابت نبوده است؟

ج: در این که پیامبر(ص) به مکتب نرفت و خط ننوشت، میان مورخان بحثی نیست؛ همچنانکه در آیه شریفه ۴۸ سوره عنکبوت نیز به آن تصریح شده {وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخِطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَرْثَابَ الْمُبْطُلُونَ}؛ «تو هرگز پیش از این کتابی نمی‌خواندی و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی، مبدا کسانی که درصدد [تکذیب و] ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند».

در محیط حجاز افراد باسواد به اندازه‌ای کم بود که در «مکه» که مرکز حجاز بود، تنها این تعداد در مردان از ۱۷ نفر تجاوز نمی‌کرد که می‌توانستند بخوانند و بنویسند و از زنان نیز تنها یک زن بود که سواد خواندن و نوشتن داشت.

در هر حال، وجود این صفت در پیامبر اکرم(ص) تأکیدی بر زمینه نبوت او بود تا هرگونه احتمالی درباره ارتباط او با دیگران جز ارتباط به خداوند متعال و جهان ماورای طبیعت در زمینه دعوت او متفی گردد. بعد از بعثت او نیز به همان حال «امی بودن» تا پایان عمر باقی ماند. ولی یادآوری این نکته لازم است که درس نخواندن، غیر از بی‌سواد بودن است؛ به تعبیر دیگر، هیچ مانعی ندارد که آن حضرت، به تعلیم الهی، «خواندن» و

یا «خواندن و نوشتن» را بداند. بی آنکه نزد انسانی آن را فراگرفته باشد؛ زیرا چنین اطلاعی بی تردید از کمالات انسانی است و مکمل مقام نبوت است. شاهدش آن است که در روایات نقل شده: پیامبر اکرم (ص) می توانست بخواند و یا هم توانایی خواندن و هم توانایی نوشتن داشت؛ [۱] اما برای اینکه جایی برای کوچکترین تردید برای دعوت او نماند، از این توانایی استفاده نمی کرد. [۲]

[۱]. تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۳۲، ذیل آیات اول سورة جمعه.

[۲]. ر.ک: تفسیر نمونه، همان، ج ۶، ص ۴۰۰ / پیام قرآن، آیه الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۷، ص ۲۰۱-۲۲۲، مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع) / طبقات ابن سعد، ج ۳، قسم ۲، ص ۱۴۸.

۵۵) پیامبران و امامان جَنّیان همان پیامبران و امامان انسان ها هستند؟

▲ ۵۵) پیامبران و امامان جَنّیان همان پیامبران و امامان انسان ها هستند؟

آیا جن ها مثل انسان ها مکلف هستند یا نه؟ آیا پیامبر و امام آنها همان پیامبر و امام انسان ها می باشد؟ با توجه به آیه شریفه (انعام/۱۳۰) که رسول هریک از جنس خودش می باشد؛ توضیح فرمایید.

ج: یکی از اصول مسلم و معارف قرآن وجود جن است، و اعتقاد به آن یک واقعیت قرآنی است. قرآن کریم درباره آنها می فرماید: {وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ} (حجر/۲۷)؛ «وپیش از آن، جن را از آتشی سوزان و بی درد خلق کردیم.» آیات و روایات دلالت دارند که جن ها نیز مانند انسان ها مکلف و مختار هستند. {وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ} (ذاریات/۵۶)؛ «من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)!». از جمله آیه ای که بر اختیار و تکلیف جن ها دلالت دارد، آیه ای است که مبعوث شدن پیامبرانی را که برای آنها عنوان کرده است. (انعام/۱۳۰) در جایی دیگر قرآن از قول خود جن ها می گوید: «و از میان ما برخی فرمانبردار و برخی منحرفند، پس کسانی که اسلام را اختیار کند راه راست را برگزیده است. ولی منحرفان هیزم جهنم خواهند بود.» (جن/۱۴ و ۱۵)

آنها هم مانند انسانها، کافر و مسلمان هستند، یعنی برخی مسلمانند و برخی کافر. در سورة جن و احقاف،

داستان ایمان آوردن گروهی از جنیان به پیامبر اسلام و کتاب آسمانی او بیان شده است که: رسول خدا(ص) پس از آن که از مکه به سوی طائف رفت تا مردم را به اسلام دعوت کند، اما کسی دعوت آن حضرت را پاسخ نگفت. در راه بازگشت به محلی رسید که آن را وادی جن می گفتند، شب را در آنجا ماند و به تلاوت آیات الهی مشغول شد، در آن هنگام شب گروهی از جن ها، صدای صوت قرآن پیامبر(ص) را شنیدند، گویا نور ایمان در دل آنها تابید و مجذوب پیامبر(ص) شدند و پس از فراغت پیامبر از تلاوت قرآن، به سوی قوم خود بازگشتند و قوم خود را به سوی ایمان به رسول اسلام دعوت نمودند و بیان داشتند: «ای قوم! ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی(ع) نازل شده است... ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید، تا گناهانتان را ببخشد و شما را از عذابی در نا ک پناه دهد».[۱]

صاحب تفسیر فتح القدیر می گوید: در مورد این که آیا خداوند به سوی جن ها رسولی از جنس خودشان فرستاده است یا نه، میان دانشمندان اختلاف است و. ظاهر آیات قرآن دلالت دارد که رسول فقط از جنس انسان بوده اند.[۲] برخی دیگر از مفسران معتقدند که از (آیه ۱۳۰ انعام) می توان استفاده کرد که: خداوند به سوی جن ها رسولی از جنس خودشان فرستاده است به خاطر این که مخاطب در آیه دوطرف (انسان و جن) هستند و در روایت نیز آمده است که شخصی از حضرت علی(ع) پرسید: آیا خداوند به سوی جن ها پیامبری فرستاده است؟ امام علی(ع) فرمود: بله، خداوند پیامبری که نامش «یوسف» بود به سوی آن ها فرستاد و آن پیامبر، آن ها را به سوی خداوند دعوت کرد اما جن ها او را به قتل رساندند.[۳]

پس از بعثت پیامبر اسلام(ص)، نبوت ایشان برای جن ها نیز حجت بوده و پیامبر آن ها هم حضرت محمد(ص) می باشد، چنانکه عده ای از جن ها خود تصریح کرده اند که به پیامبر اسلام(ص) ایمان آوردند. {وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ}؛ (جن/۱۳)

«و اینکه ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم».

و از قوم خود تقاضا کردند که به پیامبر اسلام و کتاب او ایمان بیاورند. (احقاف/۳۱) سپس ائمه آن ها هم اهل بیت و دوازده امام(ع) می باشند، چنان که از ابو حمزه ثمالی نقل شده است که: روزی جهت شرفیابی به حضور امام باقر(ع) اجازه خواستم، گفتند: عده ای در خدمت آن حضرت هستند، مدتی صبر کردم، پس کسانی خارج شدند، که آن ها را نمی شناختم و غریب به نظرم آمدند! به حضرت عرض کردم: فدایت شوم، الان زمان حکومت بنی امیه است و شمشیرهای آنها خونریز است! (یعنی ورود افراد ناشناس برای آن حضرت خطرناک است) امام فرمود: ای اباحمزه اینان گروهی شیعه از طایفه جن بودند، آمده بودند تا از مسائل دینی خود سؤال کنند.[۴]

بنابراین ممکن است قبل از بعثت پیامبر اسلام، پیامبری از جنس خود جنیان مبعوث شده باشد، ولی پس از

بعثت پیامبر اسلام(ص) و به امامت رسیدن ائمه(ع) نبوت و امامت آن بزرگواران بر جن و انس حجت است.

[۱]. سوره احقاف / ۳۰ و ۳۱، ر.ک: نورالثقلین، عروسی الحویزی، ج ۵، ص ۱۹، نشر اسماعیلیان.

[۲]. فتح القدیر، علی بن محمد شوکافی، ج ۵، ص ۲۶، دارالمعرفه، بیروت.

[۳]. تفسیر الجدید، شیخ محمد سبزواری، ج ۳، ص ۹۲، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، برای کسب آگاهی بیشتر ر.ک: تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۶۰، ذیل آیه ۲۹/احقاف؛ تفسیر تبیان، ج ۴، ص ۲۷۶، ذیل آیه ۱۳۰/انعام.

[۴]. میزان الحکمه، محمدری شهری، ج ۲، ص ۱۱۸، مکتب الاعلام الاسلامی.

۵۶) آیا آیه‌ای که بیانگر امامت پیامبر اکرم(ص) باشد در قرآن آمده است؟

▲ ۵۶) آیا آیه‌ای که بیانگر امامت پیامبر اکرم(ص) باشد در قرآن آمده است؟

ج: ۱- امامت به مفهوم پیشوا بودن است؛ به گونه‌ای که مردم از کسی که دارای این مقام است پیروی کرده، گفتار و رفتار خود را بر گفتار و کردار او تطبیق نمایند.

۲- از آیاتی مانند {وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا}؛ (انبیاء/۷۳)

«آنان را امامان هدایت کننده به فرمان خود قرار دادیم.» که هدایت به عنوان توضیح بعد از امامت ذکر شده و سپس آن را به «امر» مقید کرده است و «امر» نیز، در مقابل خلق که جنبه تغییر و تدریج موجودات است؛ عبارت است از جنبه تجرّد و ثبات موجودات؛ معلوم می‌گردد امام آن شخص هادی است که از جنبه ملکوتی موجودات، آن‌ها را رهبری می‌کند و مقام امامت یک نوع ولایت بر اعمال مردم است از نظر باطن که با هدایت توأم می‌باشد و هدایت هم در اینجا، تنها به مفهوم راهنمایی و ارائه طریق که کار پیامبران و رسولان و عموم مؤمنان موعظه گر است، نیست؛ بلکه به معنی رساندن به مقصد است. چنین کسی دارای مقام یقین است که عالم ملکوت بر وی مکشوف و شرایط دیگر از قبیل عصمت در او موجود باشد.

۳- درباره پیامبر اکرم(ص) که آیا وجود مقدس ایشان، امام هم بوده‌اند یا خیر، پاسخ مثبت است. دلیل این ادعا، آیه شریفه ۱۲۴ سوره بقره {إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكُلِّ مَآتٍ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ إِنِّي ۖ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ}؛

«(به خاطر آورد) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایشها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند».

به انضمام روایاتی است که درباره آیه یاد شده از معصومین(ع) رسیده است. در حدیثی از صفوان جمّال نقل شده که می‌گوید در مکه بودیم. سخن از آیه {إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكُلِّ مِمَّا تَفَاتَمَهُنَّ}؛ به میان آمد، فرمود آن‌ها را به محمد و علی و ائمه از فرزندان علی(ع) که در آیه ذریه فرموده، تمام کرد. از این رو، معنای آیه، رویهم رفته چنین می‌شود: هنگامی که خدا ابراهیم را به کلماتی آزمایش کرد که آن کلمات، امامت ابراهیم و اسحاق و فرزندان او بود، آن را به امامت محمد(ص) و امامان اهل بیت از فرزندان اسماعیل کامل گردانید.[۱]

[۱]. المیزان، ذیل تفسیر آیه شریفه فوق.

(۵۷ رجعت پیامبران و امامان(ع))

▲ (۵۷ رجعت پیامبران و امامان(ع))

ج: مسأله رجعت از مسلمات عقاید ما شیعیان است که در قرآن هم به این مسأله اشاره شده، مثلاً در سوره بقره آیه ۲۱۴ می‌فرماید:

{أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْلِكُمْ الْبَاسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَ زَلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ}؛

«یعنی شما پنداشته‌اید قبل از آنکه آنچه در امت‌های گذشته واقع شده، در شما واقع شود، داخل بهشت می‌شوید؟ همان انان که گرفتاریها و نا راحتیها به آنها رسید، و آنچنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خداوند کی خواهد آمد؟، آگاه باشید یاری خداوند نزدیک است».

از این آیه شریفه فهمیده می‌شود که آنچه در امت‌های گذشته رخ داده، در این امت رخ خواهد داد و یکی از آن

وقایع، مسأله رجعت و زنده شدن مردگان است که در زمان ابراهیم، موسی، عیسی، عزیر و ارمیا و غیره - علی نبینا و آله و علیه السلام - مرده‌اند، پس باید در این امت نیز اتفاق بیفتد.[۱]

در آیه ۶۹ سوره مریم آمده است:

{ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا}؛

«بزودی از هر جماعتی که متشکل شدند، متمردين و سرکش‌ترین آنها نسبت به خدای رحمان را بیرون می‌آوریم»

یعنی رؤسا و امامان ضلالت را بیرون می‌آوریم که از این آیه نیز رجعت فهمیده می‌شود.[۲]

در آیه ۸۳ سوره نمل می‌فرماید:

{وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ}؛ «یعنی به [خاطر بیاور] روزی را که از هر امتی دسته‌ای از آنها را که آیه‌های ما را دروغ شمردند محشور می‌کنیم آنها را ننگه می‌داریم تا به یگدیگر ملحق شوند».

مرحوم علامه طباطبایی (ره) در تفسیر شریف المیزان ذیل این آیه می‌فرمایند که آیه شریفه نمی‌تواند مربوط به وقایع قیامت باشد؛ بلکه از حشری خبر می‌دهد که قبل از روز قیامت واقع می‌شود و دلیل عمده این ادعا نیز دو چیز است: یکی اینکه آیه فرمود: {وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا}، یعنی روزی که از هر امتی دسته‌ای را محشور می‌کنیم، بدیهی و در جای خودش ثابت شده است که در روز قیامت همه مردم از همه دسته‌ها و امته‌ها محشور می‌شوند {وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا}؛ (کهف/۴۷) یعنی همه انسانها را برمی‌انگیزیم و یک نفر هم از قلم نمی‌افتد. پس اینکه آیه می‌فرماید از هر امتی دسته‌ای را محشور می‌کنیم، معلوم می‌شود که مراد از این حشر، قیامت نیست، بلکه مربوط به قبل از قیامت است. دلیل دیگر اینکه در چند آیه بعد (کهف/۸۷) {قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا}؛

«گفت: اما کسی را که ستم کرده است، مجازات خواهیم کرد؛ سپس به سویی پروردگارش باز می‌گردد، و خدا او را مجازات شدیدی خواهد کرد».

روز قیامت و اوصاف وقایع آن روز را بیان می‌کند و معنا ندارد که قبل از شروع به بیان اصل قیامت و وقایع آن، یکی از وقایع آن را جلوتر ذکر کند، پس معلوم می‌شود آیه شریفه از حشری خبر می‌دهد که قبل از روز قیامت واقع می‌شود که همان رجعت نامیده می‌شود.[۳] البته در اصل رجعت روایات فراوانی داریم که اجمالاً به حد تواتر می‌رسد.

با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود علاوه بر ائمه (ع) و برخی دیگر از خوبان، بسیاری از بدان نیز برانگیخته می‌شوند چنان که در روایتی از امام باقر (ع) می‌خوانیم: اما مؤمنان محشور می‌شوند تا چشمشان روشن شود

(خوشحال شوند) و اما بدان محشور می شوند تا خداوند آن‌ها را خوار گرداند مگر کلام خداوند را نخوانده‌ای که می فرماید: «و قطعاً غیر از عذاب بزرگتر از این عذاب دنیا نیز به آنان می چشانیم...».[۴]
در برخی دیگر از روایات از انتقام امام علی(ع) و سایر ائمه از دشمنان شان نیز سخن به میان آمده است.[۵]

[۱]. ترجمه المیزان، سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۲، ص ۱۶۱، نشر دفتر انتشارات اسلامی.

[۲]. همان، ص ۱۲۰.

[۳]. ترجمه المیزان، سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۵، ص ۵۶۸ - ۵۷۰، نشر دفتر انتشارات اسلامی.

[۴]. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۶۴، نشر مؤسسه الوفاء، بیروت.

[۵]. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۹ - ۱۴۵.

۵۸) آیا «رجعت» ریشه قرآنی دارد؟

▲ ۵۸) آیا «رجعت» ریشه قرآنی دارد؟

ج: رجعت که از عقاید اختصاصی شیعیان است، مربوط به قبل از قیامت است و زنده کردن مردگان در این دنیا، از محالات نیست؛ همان طور که در قیامت محال نیست. آیات قرآن در این زمینه دو قسمتند:

۱- آیاتی که اصل رجعت در دنیا را ثابت می کنند، مثل آیات ۸۲ الی ۸۵ سوره نمل که به بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز اشاره دارد و می فرماید:

{وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ}؛

بیاد بیاور روزی را که ما از هر امتی گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کنند محشور می کنیم و آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند».

از تعبیر {مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا} می فهمیم که مراد قیامت نیست؛ چون در قیامت همه محشور می شوند؛ نه بعضی خاص از مردم. دلیل دیگر، هماهنگی بین آیات قبل و بعد از این آیه است که همه آن آیات مربوط به دنیا است؛ پس معلوم می شود که این آیه هم مربوط به دنیا است.

۲- آیاتی که وقوع رجعت را از امت های پیشین نقل می کند؛ از جمله:

الف) آیه ۲۵۹ بقره در مورد عزیز پیامبر:

{أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مَاءَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مَاءَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}؛

«یا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن، به روی سقفها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوانهای اهل آن، در هر سو پراکنده بود او با خود) گفت: «چگونه خدا اینها را پس از مرگ، زنده می‌کند؟!» (در این هنگام)، خدا او را یکصد سال میراند سپس زنده کرد و به او گفت: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا بخشی از یک روز». فرمود: «نه، بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (که همراه داشتی، با گذشت سالها) هیچ گونه تغییر نیافته است!» (خدایی که یک چنین مواد فاسدشدنی را در طول این مدت، حفظ کرده، بر همه چیز قادر است!) ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده! این زنده شدن تو پس از مرگ، هم برای اطمینان خاطر توست، و هم) برای اینکه تو را نشانه‌ای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم. (اکنون) به استخوانهای مرکب سواری خود نگاه کن که چگونه آنها را برداشته، به هم پیوند می‌دهیم، و گوشت بر آن می‌پوشانیم!» هنگامی که (این حقایق) بر او آشکار شد، گفت: «می‌دانم خدا بر هر کاری توانا است».

ب) آیه ۲۴۳ بقره در مورد جمعیتی که از ترس مرگ از خانه‌های خود بیرون رفتند که خداوند فرمان مرگ به آنها داد و سپس آنها را زنده کرد؛

ج) و آیات ۵۵ و ۵۶ بقره و آیه ۱۱۰ مائده و ۷۳ بقره و داستان اصحاب کهف در سوره کهف.

در برخی روایات نیز حدود ۲۰۰ آیه در مورد رجعت در دنیا وارد شده است. [۱] این روایات تأیید بیشتری است برای آیاتی که رجعت در دنیا را اثبات می‌کند. [۲]

مسأله رجعت در ادیان سابق نیز رخ داده است، و همین امر، استبعاد بعضی از منکران رجعت را مردود می‌سازد، آیات ۵۵ و ۵۶ سوره بقره، احیای عده‌ای از بنی اسرائیل پس از مرگشان و همچنین آیات ۷۲ و ۷۳ و ۲۴۳ و ۲۵۹ از همین سوره. آیه ۴۹ سوره آل عمران، احیا و زنده شدن مردگان را در دنیا و در ادیان پیشین، بازگو می‌کند. [۳]

از بررسی آیات فوق و بخصوص آیه ۸۳ سوره نمل، به خوبی مسأله رجعت غیر معصوم در دنیا اثبات می‌شود؛ البته آیه ۸۳ سوره نمل فقط بر رجعت انسانهای بدکار و گنه کار دلالت دارد و رجعت بعضی از مؤمنان بواسطه اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده است، به دست می‌آید که به چند مورد از روایات رجعت اشاره

می‌شود.

مرحوم شیخ مفید(ره) در کتاب اختصاص از امام صادق(ع) نقل میکند که فرمود: اولین کسی که به دنیا باز می‌گردد، حسین بن علی(ع) است و رجعت عمومی نیست؛ بلکه تنها کسانی که در ایمان یا شرک، محض و خالص باشند، باز می‌گردند.[۴]

در همان کتاب نقل شده که حضرت امام باقر(ع) از ابو بصیر سؤال فرمود: آیا اهل عراق رجعت را انکار می‌کنند؟ ابو بصیر جواب داد: بله، امام فرمود: آیا قرآن را نخوانده‌اند که می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ (نمل/۸۳)[۵]

در همان کتاب آمده که حضرت امام صادق(ع) فرمود:

«اولین کسی که به دنیا رجوع می‌کند، حسین بن علی(ع) است، و پس از آن، زمام حکومت را در دست می‌گیرد تا از کهنسالی ابروانش فرو آیند...».[۶]

در زیارت اربعین امام حسین(ع) آمده است: «وَأَشْهَدُ أَنَّيْ بِكُمْ مُّؤْمِنٌ وَبِإِيَابِكُمْ مُّوقِنٌ بِشَرَائِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي» که فراز «بایابکم موقن»؛ یعنی به بازگشت شما یقین دارم.[۷]

[۱]. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲.

[۲]. اقتباس از تفسیر نمونه، ج ۱۵، از ص ۵۴۷ الی ۵۶۰.

[۳]. ر.ک. الهیات، آیت الله سبحانی، ج ۴، ص ۲۹۱ - ۲۹۵، مؤسسه امام صادق(ع) - تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۴۹، دارالکتب الاسلامیه.

[۴]. ر.ک. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۹.

[۵]. ر.ک. ، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۴۰، داراحیاء التراث.

[۶]. همان، ص ۴۶.

[۷]. بحارالانوار، ج ۵۳، باب الرجعه، ۱۶۲ روایات در زمینه رجعت از کتب گوناگون جمع آوری شده است.

۵۹) آیا همه مسلمانان به رجعت اعتقاد دارند؟

▲ ۵۹) آیا همه مسلمانان به رجعت اعتقاد دارند؟

ج: رجعت در لغت به معنی بازگشت است و در اصطلاح به معنی بازگشت گروهی از مؤمنان خالص و عده‌ای از منافقان فاجر و کفار و طاغیان ستمگری که در مرحله منحنی از کفر و ظلم قرار دارند. به تعبیر دیگر گروهی از مؤمنان خالص که در مسیر تکامل معنوی با موانعی در زندگی خود روبرو شده‌اند و تکامل آنها ناتمام مانده است حکمت الهی ایجاب می‌کند که مسیر تکاملی خود را از طریق بازگشت مجدد به این جهان ادامه دهند، شاهد و ناظر حکومت جهانی حق و عدالت باشند و در بنای این حکومت شرکت جویند. چرا که شرکت در تشکیل چنین حکومتی از بزرگترین افتخارات است. و به عکس گروهی از منافقان و جباران سرسخت علاوه بر کیفر خاص خود در رستاخیز باید مجازاتهایی در این جهان، نظیر آنچه اقوام سرکشی چون فرعونیان و عاد و ثمود و قوم لوط دیدند ببینند، و تنها راه آن رجعت است، تا اینکه ملحدان پیش از قیامت کبری قسمتی از نتیجه اعمال زشت خود را ببینند و مایه سرور و تشفی خاطر ستمدیدگان گردد.

فرمان رجعت همانند فرمان ظهور، از طرف خداوند قادر متعال صادر می‌شود.

اعتقاد به رجعت یکی از عقاید مسلم و ضروری و تردید ناپذیر شیعه است، که براساس آیات قرآن و احادیث معصومین(ع) استوار است.[۱]

[۱]. کتابهای فراوانی در مورد رجعت نوشته شده است جهت اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب «رجعت» نوشته محمد خادمی شیرازی مراجعه فرمایید.

۶۰) چرا نام‌های امامان(ع) در قرآن نیامده است؟

▲ ۶۰) چرا نام‌های امامان(ع) در قرآن نیامده است؟

قرآن عظیم الشان به عنوان معجزه خالده رسول گرامی اسلام(ص) مصون از تحریف است و حافظ آن خداوند متعال می‌باشد. بعضی گفته‌اند اگر اسامی ائمه(ع) و مسئله ولایت حضرت علی(ع) ذکر می‌شد مخالفین آن قسمت از قرآن را حذف می‌کردند. اگر قرآن مصون از تحریف است ذکر اسامی ائمه(ع) چه محذوری داشت؟

ج: اولاً شیوهی پرسش به گونه‌ای است که گویا معرفی اولیای الهی که امت باید از آنها پیروی کنند، تنها یکره دارد و آن این است که نام آنان در کتاب آسمانی برده شود در صورتی که اگر به خود قرآن مراجعه کنیم خواهیم دید، که قرآن برای معرفی شخصیت‌های الهی از سه راه وارد می‌شود، و در هر موردی طبق مصالحی از شیوه خاصی پیروی می‌کند.

۱- معرفی با اسم، پیامبر گرامی در انجیل از طریق اسم برای آیندگان معرفی شده است؛ {وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنَ بَعْدِي اسْمُهُ أَهْمَدُ} (صف/۶)

۲- معرفی با عدد، نساء بنی اسرائیل و گروهی که طبق گزینش حضرت موسی قرار شد به کوه بروند، در قرآن با عدد معرفی شده‌اند. {وَأَقْدَمَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ} (مائده/۱۲)

«خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت. و از آنها، دوازده نقیب [سرپرست] برانگیختیم. و خداوند (به آنها) گفت: «من با شما هستم! اگر نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید، و به خدا قرض الحسنه بدهید [در راه او، به نیازمندان کمک کنید]، گناهان شما را می‌پوشانم [می‌بخشم] و شما را در باغهایی از بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می‌کنم. اما هر کس از شما بعد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است».

و (اعراف/۱۵۵) {وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا أَلَمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِّن قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمِ الْفَعْلِ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِن هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ}؛

«موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید و هنگامی که زمین‌لرزه آنها را فرا گرفت (و هلاک شدند)، گفت: «پروردگارا! اگر می‌خواستی، می‌توانستی آنها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی! آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده‌اند، (مجازات و) هلاک می‌کنی؟! این، جز آزمایش تو، چیز دیگر نیست که هر کس را بخواهی (و مستحق بدانی)، به وسیله آن گمراه می‌سازی و هر کس را بخواهی (و شایسته ببینی)، هدایت می‌کنی! تو ولیّ مایی، و ما را بیامرز، بر ما رحم کن، و تو بهترین آمرزندگان».

۳- معرفی با صفت، یکی دیگر از طرق شناسایی شخصیت‌های الهی، معرفی با صفت است؛ چنان که پیامبر در انجیل و تورات علاوه بر معرفی با نام، با صفات نیز معرفی شده است. [۱]

در زمینه امامت خاصه (چه کسی امام باشد) قرآن از راه سوم وارد شده، در برخی از آیات به طور مستقیم،

مسئله امامت را مورد توجه قرار می‌دهد و به وضوح از آن بحث می‌کند؛ آیاتی همچون: مَبَاهِلُهُ، خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، لَيْلَةُ الْمَبِيتِ و... در این بخش جای دارند. در این آیات فضایی برای امیرالمؤمنین (ع) اثبات می‌کند که او را برترین فرد امت محمد (ص) و والاترین شخصیت بعد از ایشان معرفی می‌کند که با ضمیمه کردن یک مقدمه واضح عقلی (ترجیح مرجوح بر راجح قبیح است) نتیجه می‌گیریم، کسی شایسته‌تر از او برای رهبری امت بعد از پیامبر (ص) نیست.

از سوی دیگر امام از نظر شیعه باید دو خصوصیت:

عصمت (بقره/۱۲۴)؛

{وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكُلِّ مَلَكٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ}؛

«(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایشها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند)».

و علم لدنی (نمل/۴۰)؛

{قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ}؛

(اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: «پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد!» و هنگامی که (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود ثابت و پابرجا دید گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می‌آورم یا کفران می‌کنم؟! و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می‌کند و هر کس کفران نماید (بزیان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است!».

(آل عمران/۷)؛

{هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ}؛ را دارا باشد که به این دو صفت در قرآن اشاره شده و اجماع مرکب از سوی شیعه و سنی داریم که بعد از پیامبر (ص) جز امیرالمؤمنین کسی واجد این صفات نبوده است.

از این مطالب معلوم می‌شود که مسئله امامت، حتی امامت خاصه در قرآن بیان شده و در عین حال آنان که

دنبال حقیقت‌اند تکلیفشان را خواهند فهمید و مقاصد و معانی حقیقی را خواهند دانست. [۲]

ثانیاً؛ جدا نمودن روایات از قرآن و تنها بسنده کردن به آیات، ظلم فاحشی به اسلام و مسلمانان است؛ چرا که احکام اسلام تنها در قرآن بیان نشده؛ بلکه بیشتر آنان در روایات آمده است، بنابراین به صرف این که حکمی یا مطلبی در قرآن نیامده رد کردن آن مخالفت با عقل و سیره مسلمانان است؛ چنان که سیره همه مسلمانان از گذشته تا کنون این بوده است که آیات را در کنار روایات قرار می‌دادند و تفسیر آیات را از روایات می‌گرفتند؛ برای نمونه، همه مسلمانان می‌دانند که در قرآن تنها حکم وجوب نماز ذکر شده و تعداد رکعت‌ها و چگونگی آن را باید از روایات استنباط کرد. حال چگونه است در این موارد که اندک نیز نیستند، همه مسئله را پذیرفتند، ولی در مسئله امامت - که جزئیات و عدد را پیامبر بیان کرده - مشکل پیدا کردند! به طور حتم این رفتارهای دوگانه از نگاه عقل سالم پذیرفتنی نیست.

ثالثاً؛ به نظر شما مهم‌ترین منبع احکام و معارف اسلام کدام است به طور حتم می‌فرمایید: قرآن، پرسش ما این است که اگر خدای ناکرده تحریف اندکی در قرآن صورت می‌گرفت، آیا مسلمانان اعتمادشان را به قرآن از دست نمی‌دادند؟ آیا این سلب اعتماد باعث نمی‌شد که اسلام و قرآن به مشکلات مسیحیت و انجیل و تورات دچار شوند؟

برای این که اصل اسلام (قرآن) با توجه به خاتمیت این دین باقی بماند، بهترین راه کار حفظ قرآن از تحریف و تصرفها است. درست است که قرآن می‌فرماید: {إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ} (حجر/۹) ولی این حفظ تنها از راه اعمال قدرت و مدد‌های غیبی و عنایات خداوند در همه مواقع و مراحل به طور خارق العاده نیست؛ بلکه یکی از علل حفظ و بقای آن فراهم ساختن اسباب است؛ چون هر چیزی را سببی است و خداوند امور را جز به اسبابش اجرا نمی‌فرماید.

یکی از اسباب محفوظ ماندن قرآن از تصرف و تحریف این است که نام هیچ یک از معاصران پیامبر در مقام ستایش یا نکوهش به صراحت برده نشده است با این که آیات بسیاری در ستایش نیکان (علی، عمار، سلمان و...) و نکوهش مشرکان (ابوسفیان، ابوجهل و...) نازل گردیده است.

بدیهی است اگر به صراحت نام آنان آورده می‌شد عده‌ای در صدد تحریف قرآن و تغییر آیات و حذف اسامی آنان بر می‌آمدند؛ ولی وقتی در متن قرآن اسمی از کسی نیامده آنان تنها بوسیله دانشمندان مزدور، در شأن نزول‌ها و توجیه آیات، خیانت و تصرف می‌کردند نه در خود آیات، مثل اینکه سمره بن جندب به دستور معاویه، بر منبر آیه‌ای را که در شأن علی نازل شده است، گفت: در شأن ابن ملجم نازل گردیده است. تجربه تاریخ هم نشان داده است که چگونه دنیا طلبان گفته‌های پیامبر(ص) را دستکاری کردند. همچنان که خلیفه دوم، هنگام رحلت رسول اکرم(ص) وقتی که ایشان دوات و قلمی خواستند گفته پیامبر(ص) را رد نموده و عمر در مقابل، آن سخن شنیع بر زبان راند؛ [۳] چگونه شد که در مقابل حضرت این سخن رانده شد؟ آیا بعد از

رحلت نمی‌توانستند به قرآن جسارت کنند؟ پس یقین بدانید که اگر حتی در یک صد آیه به صراحت نام امامان(ع) می‌آمد، این عده آن آیات را از قرآن حذف کرده، می‌گفتند: بقیه قرآن ما را کافی است و مردم نادان هم دم بر نمی‌آوردند؛ چنان که به حضرت علی(ع) و حضرت زهرا(س) آن همه آزار رساندند و مردم چیزی نگفتند. وانگهی خلیفه اول و دوم که صدها روایت از پیامبر(ص) را جمع‌آوری کرده و همه را سوزاندند. بعید نبود که جهت مطامع دنیایی خود، بسیاری از آیات قرآن را نیز بسوزانند. با این توضیحات معلوم می‌شود که ترس از آینده اسلام و قرآن در واقع بجا بوده است. خداوند همان گونه که با اسباب ویژه‌ای دشمنان اسلام را از بین برد، اینجا هم به این وسیله مانع از بین رفتن اسلام و سلب اعتماد از قرآن شد.

- [۱]. پرسشها و پاسخها، آیت الله جعفر سبحانی، ص ۱۸۲، مؤسسه سید الشهداء.
 [۲]. ر.ک: پیام قرآن، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ص ۹، ص ۱۷۷، دارالکتب الاسلامیه.
 [۳]. ر.ک: الطرائف، سید ابن طاووس، ج ۲، ص ۴۳۳، چاپخانه قم.

۶۱) آیا پدر و مادر حضرت یوسف(ع) او را سجده کردند؟

▲ ۶۱) آیا پدر و مادر حضرت یوسف(ع) او را سجده کردند؟

خداوند در سوره یوسف، آیه ۱۰۰ می‌فرماید: «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ؛ و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند و گفت پدر این تعبیر خوابی است که قبلاً دیدم.» ولی از طرفی در تاریخ می‌خوانیم هنگامی که امیرالمؤمنین(ع) عازم صفین بودند، گروهی که در کنار جاده صف کشیده بودند، طبق رسم و احترامی که برای سلاطین ساسانی قبلاً معمول می‌داشتند، تا چشمانشان به آن حضرت افتاد، به خاک افتادند. امیرالمؤمنین(ع) تا این منظره را دیدی شدیداً ناراحت شد و فرمود: چه معصیت بی‌لذتی مرتکب می‌شوید، بروید پی کار خود که من هم همانند شما مخلوق خداوند هستم، این فرمایش امام علی(ع) با آیه شریفه، راجع به سجده پدر و مادر حضرت یوسف چگونه قابل جمع است.

ج: سجده به عنوان پرستش، مخصوص ذات مقدس خداوند است و برای هیچ کس غیر از او جایز نیست. پدر و مادر و برادران یوسف همان طور که در تفسیر این آیه از حضرت صادق(ع) و امام هادی(ع) نقل شده است این سجده را به عنوان شکر برای خدا بجا آوردند و چنانکه صاحب تفسیر مجمع البیان گفته است، ضمیر (له) در (خروا له سجدا) به خداوند بر می گردد نه به حضرت یوسف. یعنی سجده برای خداوند کردند. در جریان سجده فرشتگان در برابر آدم(ع) نیز مطلب از همین قرار است. یعنی سجده برای خدا و آدم قبله بوده است. روی این بیان منافاتی بین این آیه و مطلب تاریخی که از حضرت علی(ع) نقل شده است وجود ندارد.

۶۲) آیا علم انبیاء و ائمه(ع) ذاتی است یا اکتسابی؟

▲ ۶۲) آیا علم انبیاء و ائمه(ع) ذاتی است یا اکتسابی؟

ج: علم ذاتی، مخصوص خداوند است، علم انبیا و پیشوایان معصوم(ع) «لدنی» (از طرف خداوند) می باشد و اکتسابی (تحصیل و تلاش برای علم) نبوده است. در ذیل به برخی از منابع علمی ان اشاره می شود:

منابع علم پیامبران:

- ۱- نزول فرشته وحی {وَإِنَّهُ لَنَزِيلُ رَبِّكَ الْعَالَمِينَ} * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ * بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ { (شعراء/ ۱۹۲ - ۱۹۵)؛
- ۲- ارتباط روحی و معنوی با عالم غیب {وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ عَازِرْ أَتَّخِذُ أَصْنَامًا ءَالِهَةً إِنِّي إِذْ أَتَاكَ وَ قَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ { (انعام/ ۷۵)؛
- ۳- سیر و مشاهده آفاقی {سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ ءَايَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ} (اسراء/ ۱)؛
- ۴- استفاده از عقل فوق العاده ای که داشتند؛
- ۵- وراثت علم از یکدیگر. [۱]

منابع علم امامان:

۱- آگاهی کامل از کتاب الله و قرآن مجید به گونه‌ای که تفسیر و تأویل و ظاهر و باطن، محکم و متشابه آن را به خوبی می‌دانند. احادیث فراوانی دلالت دارد بر این که مراد از {عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ} (رعد/۴۳) حضرت علی(ع) است.

۲- وراثت از پیامبر(ص)؛

۳- ارتباط با فرشتگان و تحدیث آنان با امامان و...[۲]

[۱]. پیام قرآن، ج ۷، ص ۲۲۵، مدرسه الامام امیرالمؤمنین.

[۲]. همان، ج ۹، ص ۱۲۱.

۶۳) آیا علوم انبیاء لدنی است یا اکتسابی؟

▲ ۶۳) آیا علوم انبیاء لدنی است یا اکتسابی؟

ج: همه علوم امامان حضوری و لدنی است زیرا:

اولاً: منابع علمی ائمه که در قرآن و روایات ذکر گردیده، آگاهی به تمام معانی قرآن، ارث از رسول اکرم(ص) و تأییدات الهی و الهامات قلبی و ارتباط با فرشتگان بوده است، با وجود این منابع علمی چه نیازی به کسب علم از بشر است.

ثانیاً: شرایطی که علم ائمه معصوم دارد از حیطة قدرت بشر خارج است.

ثالثاً: در پاره‌ای از روایات تصریح شده است که همه علوم مورد نیاز را خداوند به ائمه داده است.

رابعاً: بعضی از ائمه در سنین طفولیت به امامت رسیده‌اند و از همه چیز آگاه بودند و نیازی به تعلّم و فراگیری از دیگران نداشتند.

پاسخ تفصیلی:

نخستین شرط برای تصدی مقام امامت، علم و آگاهی و دانش نسبت به تمام معارف دینی و نیازهای مردم و آنچه در امر تعلیم و تربیت و هدایت و اداره جوامع انسانی لازم است، می‌باشند و بدون چنان علمی این

مسئولیت هرگز به انجام نمی‌رسد، و ائمه اطهار(ع) از چنین علمی برخوردار بودند و معلومات خویش را هرگز نزد معلمان و در مکتب خانه‌ها و کلاس‌های درس کسب ننموده‌اند، بلکه آنچه علم داشته‌اند علم حضوری (لدنی) بوده است زیرا:

اولاً: با تدبیر و تحقیق و تفحص در قرآن مجید و روایات منابع علمی امامان در پنج منبع خلاصه می‌شود:

۱- آگاهی کامل از کتاب الله

به گونه‌ای که تفسیر، تأویل، ظاهر، باطن، محکم و متشابه آنرا به خوبی می‌دانند [۱]، قرآن در این باره فرموده: {وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ}؛ (آل عمران/۷) «نمی‌دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می‌گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم همه از طرف پروردگار ماست.» و جز صاحبان عقل، متذکر نمی‌شوند (و این حقیقت را درک نمی‌کنند)».

امام صادق(ع) فرمودند: «راسخان در علم امیر مؤمنان بعد از اوجانشینان او هستند» [۲]

۲- وراثت از پیامبر(ص)

پیابر اکرم(ص) تمام معارف و شرایع اسلام را به علی(ع) آموخت و طبق بعضی از روایات علی(ع) با خط خود در کتابی نوشت و این علم و آگاهی نسل اندر نسل به فرزندان علی(ع) یعنی امامان معصوم رسید. [۳]

۳- ارتباط با فرشتگان

ائمه مانند خضر و ذوالقرنین و مریم که مطابق ظاهر آیات قرآن با فرشتگان الهی ارتباط داشتند و حقایق از علم غیب به آنان الهام می‌شد، هستند. [۴] از حسن یحیای مدائنی نقل شده که از امام صادق(ع) پرسیدم: هنگامی که سئوالی از امامی می‌شود چگونه (و با چه علمی) جواب می‌دهد؟ امام فرمود: گاهی به او الهام می‌شود و گاهی از فرشته می‌شنود و گاهی هر دو. [۵]

۴- روح القدس

از روایاتی که در منابع اهل بیت(ع) وارد شده است به خوبی برمی‌آید که روح القدس روح مقدسی بوده که با همه پیامبران و انبیاء و معصومین بوده و امدادهای الهی را در موارد مختلف به آنها منتقل می‌ساخته است. [۶]

۵- نور الهی

همان طور که ملاحظه فرمودید منابع علم امام معصوم متعدد و متنوع است، در درجه اول آگاهی آنها به تمام

معانی قرآن مجید و در درجه دوم علومی است که از رسول خدا(ص) به آنها به ارث رسیده است و در درجه بعد تأییدات الهی و الهامات قلبی و ارتباط با فرشتگان و عالم غیب است، و در هیچ منبعی نقل نشده که امامی نزد معلمی درس خوانده باشد و یا به عنوان متعلم در مکتب خانه‌ای حاضر شده باشد و اصولاً با وجود این منابع متصل به علم لایتناهی الهی که همه‌اش هم حضوری است چه نیازی به علم حصولی در نزد افرادی که شأن علمی شان به مراتب از خود ائمه(ع) پایین‌تر است روی آورند.

ثانیاً: امامان به عنوان جانشینان پیامبر(ص) که قلمرو مأموریتش جسم و جان و دنیا و آخرت می‌باشد، باید علم و دانشی در خور مأموریت عظیم شان داشته باشند تا مردم به آنها اعتماد کنند و دین و آیین خود را در اختیار آنها قرار دهند. این علم:

- ۱- باید خالی از نقص و اشتباه باشد و گرنه جلب اعتماد نمی‌کند؛
- ۲- باید در خور مأموریتشان باشد یعنی از گذشته و حال و آینده آگاه باشند؛
- ۳- چون مأموریتشان ظاهر و باطن اجتماع و درون و برون مردم را شامل می‌شود این علم باید چنین معلوماتی باشد. [۷]

و پر واضح است که علمی با چنین شرایطی از عهده بشر قاصر و عاجز بیرون است و تنها منبعی که می‌تواند چنین شرایطی داشته باشد اتصال به غیب و با علم لدنی و حضوری است و الا از علم حصولی که ساخته و پرداخته حس و تجربه بشری است چنین چیزی ساخته نیست.

ثالثاً: در پاره‌ای از روایات تصریح شده است که حجج الهی و ائمه معصومین(ع) همه علوم را از ناحیه خداوند تبارک و تعالی دریافت می‌دارند که در ذیل به دو نمونه از این روایات اشاره می‌کنیم:

- ۱- حضرت امام رضا(ع) در ضمن حدیث مفصلی در باره امامت فرمود: هنگامی که خدای تبارک و تعالی کسی را (به عنوان امام) برای مردم بر می‌گزیند به او سعه صدر عطا می‌کند و چشمه‌های حکمت را در دلش قرار می‌دهد و علم را به وی الهام می‌کند تا برای جواب از هیچ سؤالی در نمانده و در تشخیص حق سرگردان نشود. [۸]

- ۲- حضرت امام صادق(ع) فرموده اند: «کسی که گمان کند که خدا بنده‌ای را حجت خویش در زمین قرار داده، سپس تمام آنچه او به آن نیاز دارد از وی پنهان می‌کند بر خدا افتراء زده است. [۹] ملاحظه می‌فرمایید که در روایت اول تصریح دارد به گونه‌ای که علم به امامان الهام می‌شود که از هیچ سؤالی درنمانند و در روایت دوم ظاهر می‌شود که هرکس بگوید که خداوند همه علوم مورد نیاز امام را به او نداده به خدا افتراء زده، بنابراین نیازی به اکتساب نیست.

رابعاً: امامان معصوم(ع) از دوران کودکی از قوه قدسیه الهامی برخوردار بوده‌اند و نسبت به همه علوم و دانش‌ها

مهارت داشته‌اند و در برابر همه پرسش‌های مردم که در زمینه‌های گوناگون برای ایشان عرضه می‌شد بدون آنکه به کتب و مأخذی مراجعه کنند بی‌درنگ پاسخ لازم و قانع کننده‌ای را ارائه می‌نمودند. استاد مصباح در این زمینه می‌فرماید: بی‌شک اهل بیت پیامبر(ص) بیش از سایر مردمان از علوم آن حضرت بهره‌مند بودند ولی علوم ائمه اهل بیت منحصر به آنچه از پیامبر اکرم(ص) شنیده بودند نبوده، بلکه ایشان از نوعی علوم غیرعادی نیز بهره‌مند بوده‌اند که به صورت الهام و تحدیث به ایشان افاضه می‌شده است و با چنین علمی بود که بعضی از ائمه اطهار در سنین طفولیت به مقام امامت می‌رسیده‌اند و از همه چیز آگاه بودند و نیازی به تعلم و فراگیری از دیگران نداشتند.[۱۰]

حاصل آن که همه علم امامان معصوم(ع) حضوری و لدنی بوده است و از ناحیه خداوند تبارک و تعالی به ایشان رسیده یا بواسطه پیامبر اکرم(ص) و یا بواسطه الهام و یا بواسطه تحدیث فرشتگان و نیازمندکسب علوم از دانشمندان بشری نبوده‌اند بلکه مشکلات دانشمندان را حل می‌نموده‌اند و تاریخ بهترین شاهد بر این مدعاست.

[۱]. آیت الله مکارم شیرازی، پیام قرآن (دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۷۷)، ج ۹، ص ۱۱۹.

[۲]. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۱۳.

[۳]. آیت الله مکارم شیرازی، پیام قرآن (پیشین)، ج ۹، ص ۱۲۶ - ۱۳۱.

[۴]. همان.

[۵]. همان.

[۶]. همان.

[۷]. آیت الله مکارم شیرازی، پیام قرآن (پیشین)، ج ۹، ص ۱۱۵ - ۱۱۶، با مقداری تغییر و تخلص.

[۸]. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۳۷.

[۹]. همان.

[۱۰]. استاد مصباح یزدی، آموزش عقاید (سه جلد در یک جلد) انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ سوم،

۱۳۷۸، ص ۳۲۱ - ۳۲۲.

۶۴) آیا پیامبران و امامان(ع) دچار سهو و خطا می‌شوند؟

▲ ۶۴) آیا پیامبران و امامان (ع) دچار سهو و خطا می‌شوند؟

ج: الف) خیر، آستان بی‌مثال رسولان حق، از سهو، نسیان، غفلت و خطا منزّه است؛ زیرا آنان معصومند و عصمت، هم جنبه علمی دارد و هم عملی. عصمت نظیر عدالت نیست (که ملکه‌ای باشد که انسان را از گناه عمدی حفظ کند) بلکه عصمت، انسان را از جهل، خطا، سهو، نسیان، مغالطه در اندیشه و تفکر هم نگره می‌دارد؛ یعنی معصومین (ع) هم در بخش علم، مصون از اشتباه فهمی و هم در بخش عمل، مصون از کار ناروایند. در افراد متوسط، عصمت علمی احیاناً از عصمت عملی جداست؛ اما هر چه بالاتر رویم، این دو جناح به یکدیگر نزدیک‌تر می‌شوند تا جایی که متحد می‌گردند؛ نظیر فرشتگان که علم شان عین عمل آن‌هاست و بالاتر از آنها، نظیر صادر اول و از آن بالاتر، ذات اقدس حق که علمش عین عمل است و همان طور که در ملکه علمی مصون است {مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالٍ...} (یونس/۶۱)؛ «هیچ چیز در زمین و آسمان، از پروردگار تو مخفی نمی‌ماند».

و از جهل، خطا، سهو و نسیان و... معصوم است {وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا} (مریم/۶۴)؛ «و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده» در مسائل عملی نیز از هر زشتی مصون است، ستمکار نیست: {وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ أَحَدًا} (کهف/۴۹)، زشتکار نیست: {كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا} (اسراء/۳۸)؛ زیرا در آن مرحله، علم، عین قدرت و قدرت، عین علم اوست. پس ملکه عصمت، ملکه عملی محض نیست؛ چنانکه ملکه علمی محض نیز نیست و انبیا عموماً و خاتم الانبیا (ص) خصوصاً، هم در بخش علم معصومند هم در بخش عمل؛ چون هم قول آنها و گفته شان حجت حق است و هم کار و رفتارشان در راهنمایی خلق خدا به سوی حق و هدف اعلی حجت است.

ب) اگر مراد شما معنای عبارت: {رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا}؛ (بقره/۲۸۶) باشد، به این معنا که چرا رسول اکرم (ص) با آن که مقام عصمت داشتند، درخواست مصونیت از خطا و نسیان می‌کرده‌اند؟ پاسخ این است که، عصمت ایشان ذاتی نیست؛ بلکه به عصمت خداوند متعال معصوم هستند؛ نه از ناحیه خودشان؛ پس صحیح است که از خداوند متعال مصونیتی را درخواست کند که از ناحیه خود، ضمانتی نسبت به آن ندارد و خود را در این درخواست، هم آواز مؤمنان سازد. [۱]

[۱]. ر.ک: المیزان، علامه طباطبایی، ج ۲، ص ۴۴۵، نشر اسلامی / تفسیر نمونه، آیه الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲، ص ۲۹۴ - ۲۹۹، دارالکتب الاسلامیه / تفسیر موضوعی قرآن مجید، همان، ج ۹، ص ۱۶ - ۲۰.

۶۵) اگر پیامبران و امامان(ع) علم غیب داشتند چرا از مسموم شدن و... جلوگیری نکردند؟

▲ ۶۵) اگر پیامبران و امامان(ع) علم غیب داشتند چرا از مسموم شدن و... جلوگیری نکردند؟

ج: موضوع علم غیب یکی از بحث‌هایی است که از قدیم الایام بین فلاسفه [۱] مطرح بوده است و بعد از اسلام نیز به اوج خود رسید به صورتی که از ائمه اطهار(ع) بارها سؤال شده و آن‌ها نیز پاسخ مناسب داده‌اند. [۲] در پاسخ این سؤال ابتدا لازم است به چند نکته اشاره کنیم:

نکته اول: توجه به مفهوم غیب است.

غیب از نظر لغت به معنی پنهان بودن، مخفی و ناپیدا آمده است. [۳]

در تعریف آن گفته اند: علم به غیب عبارت است از علم به حوادث و آن چه که واقع می‌شود، به عبارت دیگر مشاهده نظام هستی و رؤیت حقیقت و واقع جهان وجود، بنابراین کسی که به یک حادثه غیبی عالم می‌شود، ملکوت جهان هستی و مجموع علل و اسبابی را که بدان حادثه منتهی می‌شود را مشاهده می‌کند، و از راه علم به اجزای علت تامه، بدان حادثه که معلول ضروری آن است عالم می‌شود. [۴]

نکته دوم: نظر قرآن در مورد علم غیب و حدود آن نسبت به خدا و دیگران وقتی آیات قرآن را بررسی می‌کنیم در مورد علم غیب به سه دسته آیات برخورد می‌کنیم:

دسته اول: دسته‌ای از آیات علم غیب را منحصر به خداوند می‌دانند. مانند آیه {وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ...} (انعام/۵۹)؛ «خزانه‌های غیب نزد اوست و جز او از آن‌ها خبر ندارد.» و آیه {إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ...}؛ «غیب [و معجزات] تنها برای خدا [و به فرمان او] است.» (یونس/۲۰) و آیه {وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ}؛ «و [آگاهی از] غیب [و اسرار نهان] آسمانها و زمین، تنها از آن خداست.» (هود/۱۲۳) و آیات دیگر...

دسته دوم: آیاتی هستند که علم غیب را از پیامبران و پیامبر اسلام نفی می‌کند. مانند:

آیه {قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ...}؛ «بگو به شما نمی‌گویم خزائن خدا نزد من است و من [جز آنچه خدا به من بیاموزد] از غیب آگاه نیستیم.» (انعام/۵۰) و آیه {قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْثِرْتُ مِنَ الْخَيْرِ} (اعراف/۱۸۸)؛ «بگو من مالک نفع و ضرر خود نیستم مگر آن چه بخواهد اگر غیب می‌دانستم هر آینه خبر زیادی به دست می‌آوردم».

دسته سوم: آیاتی هستند که علم غیب را به صراحت به پیامبران و بندگان شایسته خداوند اثبات می‌کند. مانند:

آیه {عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا} (جن/۲۶)؛

«خداوند به غیب آگاه است و بر غیب خود احدی را جز کسانی که می‌پسندد، از پیامبران، اطلاع نمی‌دهد». و آیه {... وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِيٰ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ...} (آل عمران/۱۷۹)؛ «همواره خداوند شما را به غیب آگاه نمی‌ساخته ولی از پیامبران خود کسانی را که بخواهد انتخاب می‌کند. [و قسمتی از اسرار نهان را در اختیار او می‌گذارد]».

از مجموع این آیات نتیجه می‌گیریم که مقصود دسته اول و دوم این است که علم غیب مطلق، ذاتاً و اصالتاً مال خداوند است و مالک حقیقی اوست، و غیر او (ملائکه و پیامبران و ائمه(ع)) ذاتاً علم غیب نمی‌دانند (اگر چه از دیگران کامل ترند ولی به هر حال وجودشان محدود به زمان و مکان است). و مقصود دسته سوم این است که پیامبران به واسطهٔ تعلیم خداوند (وحی، الهام...) از علم غیب آگاهی پیدا می‌کنند.

بنابراین علم غیب اختصاص به خدا ندارد، بلکه بعضی از افراد برگزیده بشری، با تأیید و افاضه پروردگار جهان می‌توانند با عالم غیب ارتباط پیدا کنند.

نکته سوم: علم غیب ائمه(ع) و حدود آن

مرحوم شیخ مفید(ره) در این باره می‌فرماید: ائمه اهل بیت(ع) گاهی از ضمایر مردم خبر می‌دادند. بسیاری از حوادث را قبل از وقوع می‌دانستند. آنان این مزیت را داشتند، لکن دانستن غیب از شرایط امام(ع) نیست، بلکه لطف خاصی است از جانب خدا، که دربارهٔ آنان مبذول داشته و اخبارش به ما رسیده است. اما سزاوار نیست این گونه علم را علم غیب را بنامیم. زیرا در مورد کسی می‌توان گفت عالم به غیب است که حقایق جهان هستی را بالذات و بدون استمداد از دیگری مشاهده نماید. اما کسی که به وسیله تعلیمات و افاضات دیگری از بعضی از امور غیب خبردار می‌شود واقعاً علم غیب ندارد و اطلاق این کلمه در خور او نیست. لکن یکی از امتیازات بزرگی که امام بر سایر انسان‌ها دارد این است که در مواقع ضروری با جهان غیب ارتباط پیدا می‌کند و علوم و اطلاعات لازم در اختیارش قرار داده می‌شود. [۵]

امام علی(ع) در این باره می‌فرماید: «رسول خدا(ص) هزار در از علم به روی من گشود، که از هر دری هزار در باز شده، پس هزار هزار در علم به روی من گشوده شد، به طوری که از گذشته و آینده خبر دارم، از مرگ‌ها و پیش آمدها و طریق قضاوت خبر دارم.» [۶]

و این علم به عنوان ارث نبوت به همه امامان شیعه، نسل به نسل، [۷] رسیده است و اکنون در اختیار تنها ذخیره پیامبران، «امام زمان (عج)» می‌باشد. و به وسیله همین علم بود که تک تک امامان از حوادث آینده حتی از

چگونگی شهادت خود و دیگران و محل شهادت و محل دفن شان خبردار بودند.

ارتباط علم غیب و مصلحت

با توجه به سه نکته قبل در این سؤال که چرا پیامبر اکرم(ص) و ائمه اطهار(ع) در زندگی خود از علم غیب استفاده نکردند؟ پاسخ این است که چون پیامبران(ع) و ائمه اطهار(ع) قرار بود از جنس بشر باشند، **بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيْ...؟** (کهف/۱۰۹)

«بگو جز این نیست من هم مثل شما از جنس بشر هستم که بر من وحی نازل می شود».

و مانند سایر مردم زندگی کنند، در اعمال و معاملات و معاشرت مانند یک بشر عادی بودند، با همین چشم می دیدند، با همین گوش می شنیدند... بر طبق ظواهر و شواهد دآوری می کردند، برای معالجه بیماری ها به پزشک و در قیمت ها به کارشناسان مراجعه می کردند... مصائب و حوادثی بر ایشان اتفاق می افتاد، با مشکلات مواجه می شدند، در جنگ ها شکست می خوردند، زخمی می شدند، مسموم می شدند... و چون بنا بود مانند مردم عادی زندگی کنند و مانند یک فرد عادی به ارشاد و هدایت پردازند و مردم نیز با رغبت و اختیار ایمان بیاورند؛ از علم غیب استفاده نمی کردند. لکن اگر موضوع حرام و کار زشتی پیش می آمد که ارتکاب آن (و لو از روی سهو) در نظرها قبیح و زشت بود و به مقام امامت و عصمت لطمه میزد، و یا دانستن یک امری برای اثبات امامت لازم می شد، از پشتوانه های غیبی بهره مند می شدند.[۸]

بنابراین پیغمبر و امام می تواند به اذن الهی از حوادث و پیش آمدها و افعال آینده خودش یا دیگران آگاه شود، لکن این گونه علم، مسیر حوادث را تغییر نمی دهد و در افعال و اراده ها اثر نمی گذارد و منشاء تکلیف قرار نمی گیرد.

روایات نیز این مطلب را تأیید می کند چنان که حسن جهم می گوید: به امام رضا(ع) عرض کردم: همانا امیرالمؤمنین(ع) قاتل خود را شناخته بود و می دانست در چه شبی و در چه مکانی کشته می شود، و چون نعره مرغابی ها را در خانه شنید، فرمود: «این ها نعره زنانی هستند که نوحه گرانی پشت سر دارند.» و وقتی ام کلثوم به او عرض کرد: کاش امشب در خانه نماز بخوانی و برای نماز جماعت دیگری را بفرستی آن حضرت قبول نکرد، و در آن شب بدون اسلحه در رفت و آمد بود، در صورتی که می دانست ابن ملجم او را با شمشیر می کشد، اقدام به چنین کاری جایز نیست، امام رضا(ع) فرمود: «آن چه گفتی درست است ولی خود آن حضرت اختیار فرمود که در آن شب مقدرات خدای عزوجل اجرا شود.»[۹] و مرحوم علامه مجلسی(ره) در توضیح این روایت می گوید: کسی که مقدرات خدا و علل و اسباب آن را نمی داند، می تواند از آن ها دوری و اجتناب ورزد و به اجتناب مکلف شود. اما کسی که به جمیع حوادث و پیش آمدها عالم است، چگونه ممکن

است او را به اجتناب و دوری از آن مکلف نمود. اگر چنین تکلیفی ممکن باشد، لازم می‌آید که هیچ یک از مقدرات نسبت به او واقع نشود، پس امامان(ع) ما به جمیع حوادث و بلاهایی که بر آنها واقع می‌شود عالمند و تکلیف هم ندارند که طبق این علم عمل کنند و از آن بلاها اجتناب و دوری کنند، چنان که پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) منافقین را می‌شناختند و از عقاید فاسد آنها آگاه بودند ولی مکلف نبودند که از آنها دوری کنند و با آنان معاشرت و ازدواج نمایند، یا آنها را بکشند یا طرد کنند (تا زمانی که موجب قتل و طرد از آنان مشاهده نشود) همچنین امیرالمؤمنین(ع) با این که می‌دانست در ظاهر بر معاویه پیروز نمی‌شود و معاویه پس از وی خلافت می‌کند، از جنگیدن با او کوتاهی نفرمود، بلکه نهایت کوشش را به کار برد تا این که شهید گشت. و خود آن حضرت خبر می‌داد که من کشته می‌شوم و پس از من معاویه بر شیعیانم تسلط پیدا می‌کند. همچنین امام حسین(ع) می‌دانست که اهل عراق با او پیمان شکنی می‌کنند و خود او با اولاد و اصحابش کشته می‌شوند و بارها از این مطلب خبر داده بود ولی از جانب خداوند مکلف نبود به عراق نرود و جان خود را حفظ کند.[۱۰]

به عبارت روشن‌تر دو نوع قضایا وجود دارد: یکی قضایای حتمی الوقوع و دیگری قضایای غیر حتمی. این نوع قضایا که در مورد شهادت ائمه(ع) مطرح شده است از قضایای حتمیه است و گریز از این نوع قضایا غیر ممکن است. خلاصه مطالب مطرح شده:

- ۱- غیب به معنی پنهان و مستور بودن است و علم به غیب به معنی آگاهی از اسرار مخفی جهان است.
- ۲- غیب مخصوص انسان هاست ولی برای خداوند چیزی مخفی نیست.
- ۳- علم به غیب خداوند ذاتی است اما علم غیب پیامبران و ائمه(ع) عرضی و به تعلیم خداوند است. بنابراین ائمه(ع) از غیب اطلاع دارند و خبرهای زیادی را از غیب دادند، منتهی علم غیب آنها ذاتی نیست هر وقت از خداوند علم چیزی را بخواهند آن وقت عالم می‌شوند.
- ۴- علم غیب از شرایط امامت نیست بلکه موهبتی است که به خاطر شایستگی به آنها داده شده است و ائمه(ع) مکلف نبودند در زندگی عادی از علم غیب استفاده کنند و مرگ کسی را جلو یا عقب ببرند. فقط در مواقع ضروری که مصلحت بوده از غیب استفاده کرده اند؛ و شهادت ائمه(ع) از نوع قضایای حتمیه بوده و اجتناب از آن غیر ممکن می‌باشد.

[۱]. محمد حسین طباطبایی، نه‌ایه الحکمه (قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ دوازدهم، ۱۴۱۶ هـ ق) ص ۲۹۰.

[۲]. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی (تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت(ع))

ج ۱، ص ۳۷۶.

[۳]. دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی معین (تهران، امیر کبیر، چاپ چهارم؛ ۱۳۶۰ هـ ش) ج ۲، ص ۲۴۵۶.

[۴]. ابراهیم امینی، بررسی مسائل کلی امامت (قم، انتشارات شفق، چاپ ۸، ۱۳۶۱ هـ ش) ص ۳۲۰ به بعد.

[۵]. شیخ مفید، اوائل المقالات (چاپ تبریز) ص ۳۸.

[۶]. ینابیع الموده، ص ۸۸. کلینی، همان، ص ۳۹۲. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۰۷.

[۷]. کلینی، همان کتاب، ص ۳۲۱.

[۸]. امینی، همان، ص ۳۲۴.

[۹]. کلینی، همان، ص ۳۸۴.

[۱۰]. همان، ص ۳۸۵.

۶۶) پیامبر سخن نمی گوید مگر مطابق وحی، آیا این سخن شامل غیر قرآن نیز می شود؟

▲ ۶۶) پیامبر سخن نمی گوید مگر مطابق وحی، آیا این سخن شامل غیر قرآن نیز می شود؟

ج: عده ای از مفسرین بر این عقیده اند که این آیه، با توجه به آیات قبل، شامل تمامی سخنان پیامبر گرامی اسلام (ص) می شود، چه قرآن چه غیر آن. سیوطی از دانشمندان معروف اهل تسنن، روایتی نیز در تأیید این نظریه نقل می نماید. [۱]

اما بعضی از مفسران اگر چه این آیه را مطلق می دانند، یعنی: آیه، هوای نفس را از مطلق سخنان پیامبر (ص) نفی می کند، ولی از آنجا که آیه خطاب به مشرکین است و آنان قرآن را دروغ و افترا می پنداشتند، معنای آیه را مربوط به قرآن و وحی الهی می دانند. [۲]

البته علامه طباطبایی (ره) که این مطلب را بیان می کند، خود عصمت همه جانبه پیامبر (ص) را از آیات بسیاری نتیجه می گیرد.

از جمله آیاتی که علامه برای اثبات عصمت مطلق در انبیاء (ع) بر آنها استدلال می کند، آیه ۶۹ سوره نساء است،
{وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا}؛

«کسانی که خدا و رسول را اطاعت می‌کنند؛ با کسانی محشورند که خدا بر آنها انعام فرموده یعنی انبیاء، صدیقان، شهداء و صالحان که چه نیکو رفقای هستند».

همچنین آیه ۱۷ سوره کهف: {... مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا} «کسی که خدا هدایتش کند او دیگر برای همیشه دارای هدایت است».

این آیه دستبرد و ضلالت هر مضل و گمراه کننده‌ای را از مهتدین هدایت خود نفی می‌کند و می‌فرماید: در اینگونه افراد هیچ ضلالتی نیست و معلوم است که پیروی از هوای نفس و گناه نیز نوعی ضلالت و گمراهی است. [۳]

[۱]. ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۴۸۱.

[۲]. ر.ک: ترجمه البیان، نشر بنیاد علامه طباطبائی، ج ۱۹، ص ۵۰.

[۳]. ر.ک: ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۲۰۰ - ۲۰۸، نشر جامعه مدرسین.

۶۷) چرا خداوند به پیامبر دستور داد از آیین حضرت ابراهیم(ع) پیروی کند؟

▲ ۶۷) چرا خداوند به پیامبر دستور داد از آیین حضرت ابراهیم(ع) پیروی کند؟

با توجه به اینکه برخی از پیامبران اولوالعزم، چون حضرت موسی و عیسی، نسبت به حضرت ابراهیم(ع)، از نظر زمانی به پیامبر اسلام(ص) نزدیکتر بودند؛ چرا خداوند به پیامبر اکرم(ص) دستور داده، که از آیین حضرت ابراهیم پیروی کنند. (نحل/۱۲۳)

{ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ}؛

«به تو نیز وحی کردیم که: از آیین حنیف ابراهیم پیروی کن که او از مشرکان نبود».

ج: الف) دین خدا یکی و آن تسلیم شدن در برابر خداوند باری تعالی است. اساس این تسلیم، حضرت ابراهیم(ع) بوده و یهودیت و نصرانیت دو شعبه از شعب کمال اسلامند. [۱] و تبعیت از اصل، نیکوتر از تبعیت از نوع است.

ب) دین حضرت ابراهیم(ع) امّ الادیان است. [۲]

ج) قداست حضرت ابراهیم(ع) به قدری است که اَمّت اسلام مأمور شدند از مکانت وی پیروی کنند.[۳]
 علاوه بر موارد ذکر شده: کسانی نزدیک به پیامبری که دین و کتاب دارد هستند که در تبعیت از حق، با او مشارکت می‌کنند و پیامبر اکرم(ص) و مؤمنان، از این حیث به ابراهیم(ع) نزدیکترند؛ چون {إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَٰذَا النَّبِيُّ ﷺ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِي الْمُؤْمِنِينَ}؛ (آل عمران/۶۸)
 «سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند و خداوند ولی و سرپرست مومنان است».

[۱]. المیزان، علامه طباطبائی، ج ۳، ص ۲۹۰ و ۲۹۱، نشر اعلی.

[۲]. تنزیه انبیا از آدم تا خاتم، آیت الله معرفت، ص ۱۱۶، انتشارات نبوغ.

[۳]. تفسیر موضوعی، آیت الله جوادی آملی، ج ۶، ص ۴۶۸، رجاء.

۶۸) بازخوانی داستان حضرت خضر و حضرت موسی(ع) در قرآن

▲ ۶۸) بازخوانی داستان حضرت خضر و حضرت موسی(ع) در قرآن

در داستان حضرت خضر(ع) کار حضرت خضر که کودکی را می‌کشد و می‌فرماید: {وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا} (کهف ۸۰)؛
 «که این کودک در آینده فردی ظالم و بی‌ایمان می‌شود پدر و مادرش با ایمان بودند و بیم آن داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد.»؛ آیا قصاص قبل از جنایت نیست؟ چگونه این عمل ایشان توجیه می‌شود؟
 ج: دانشمندان در این مورد چند پاسخ بیان کرده اند:

۱- جهان دارای دو نظام و برنامه است: «نظام تکوینی» و «نظام تشریعی» این دو نظام در اصول کلی، و از این جهت که هر دو انسان را به سمت کمال می‌برد، با یکدیگر هماهنگند، ولی گاهی در برخی جزئیات از هم جدا می‌شوند.

خداوند متعال برای این که انسان راه تکامل را بیپیماید، از نظر تکوین قوانین و مقرراتی که برای او قرار داده، در حالی که از نظر نظام تشریع نمی‌توانیم همه آن‌ها را در چارچوب قانون شرعی قرار دهیم؛ مثلاً گاهی خداوند

نعمتی را از انسان به خاطر ناسپاسی می‌گیرد، مثلاً شکر اموال را بجا نیاورده، اموالش در دریا غرق می‌شود، یا شکر سلامتی را بجا نیاورده خداوند سلامتی را از او می‌گیرد، اما از نظر قوانین و دستورات شرعی (نظام تشریع) کسی حق ندارد به خاطر ناسپاسی اموال دیگری را نابود کند یا سلامتی او را تبدیل به بیماری نماید. یا این که خداوند در نظام تکوین گاهی برای آزمایش بندگان، آن‌ها را به بلا و سختی و ازبین رفتن اموال و نفوس مبتلا می‌نماید تا معلوم شود چه اشخاصی در برابر حوادث صابر و شکیبا هستند؛ اما از نظر قانون شرعی هیچ پیامبر و امامی حق ندارد، اموال و نفوس و ثمرات را از بین ببرد تا مردم آزمایش شوند.

داستان خضر نبی نیز همین گونه است؛ از نظر قانون تشریع کسی حق ندارد نوجوانی را به خاطر گناهی که در آینده ممکن است انجام دهد مجازات کند و بکشد، و این کار، کار زشت و نادرستی است؛ چنان که حضرت موسی (ع) خضر را از این کار منع کرد و فرمود:

{قَالَ أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا}؛

«آیا انسان پاکی را بی آن که قتلی کرده باشد، کشتی؟ براستی کار زشتی انجام دادی» (کهف/۷۴)

اما از نظر «نظام تکوین الهی» هیچ مانعی ندارد که خداوند کسی مانند خضر را مأمور نماید شخصی را بکشد، چرا که وجودش در آینده ممکن است خطرات بزرگی به بار آورد؛ همان گونه که گاهی خداوند جان این گونه اشخاص را حفظ می‌کند، چرا که وجود آنان دارای مصالحی مانند آزمایش و امتحان و امثال آن است. و تفاوت عمر حضرت موسی و خضر در همین جاست.

خداوند متعال در این جهان گروهی مانند پیامبران، امامان و علمای راستین را مأمور پیاده کردن نظام تشریع، و گروهی مانند فرشتگان و یا بعضی انسان‌ها همچون خضر را مأمور پیاده کردن نظام تکوین نموده است. به تعبیر دیگر گروهی از مأموران الهی مانند خضر در این عالم مأمور به باطنند و گروهی مانند حضرت موسی مأمور به ظاهر، آن‌ها که مأمور به باطنند ضوابط، اصول و برنامه‌ای مخصوص به خود دارند، همان گونه که مأموران به ظاهر برای خود اصول و ضوابط خاصی دارند.

البته هیچ یک از آنان نمی‌تواند خودسرانه اقدامی انجام دهد، لذا حضرت خضر(ع) در جواب حضرت

موسی(ع) فرمود: {وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي}؛ (کهف/۸۲)

«من آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم».

بلکه طبق یک برنامه الهی و ضابطه‌ای که به من داده شده است گام برمی‌دارم. و این که می‌بینیم حضرت موسی تاب تحمل کارهای خضر را نداشت، به خاطر همین بود که خط مأموریت او از خط مأموریت خضر جدا بود، لذا هربار مشاهده می‌کرد گامش برخلاف ظواهر قانون است فریاد اعتراضش بلند می‌شد؛ ولی خضر با

خونسردی به راه خود ادامه می‌داد. [۱]

در روایتی از امام صادق(ع) نقل شده که آن پسر کافر بود و پدر و مادرش مؤمن بودند.[۲]

۲- لفظ غلام که در قرآن آمده است به معنی جوان است و بر کودک، طفل و صبی اطلاق می‌شود. بنابراین دلیلی وجو ندارد که مقتول کودک بوده است؛ بلکه شواهدی در روایات هست که بالغ و مکلف بودن او را تأیید می‌کند. مثلاً:

از این که پدر و مادرش مؤمن بوده‌اند ولی او کافر، معلوم می‌شود که آن پسر به سن بلوغ رسیده و از ایمان به خدا برگشته و مرتد بوده است، و جزای مرتد قتل است اما حضرت موسی از ارتداد آن بی‌خبر بوده است.[۳]
۳- گفته شده آن پسر به سن بلوغ رسیده بود و در زمین فساد می‌کرد و کارهای زشتی مرتکب می‌شد که جزایش کشتن بود و حضرت خضر از مفسد بودن او باخبر بود به همین جهت او را کشت، چنان که قرآن یکی از کیفرهای مفسد فی الارض را کشتن شمرده است:

{إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحِبُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا...} (مائده/۳۳)[۴]

«کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین میکنند فقط این است که اعدام شوند...».

[۱]. ر.ک: تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۲، ص ۵۰۶ - ۵۰۹، دارالکتب الاسلامیه.

[۲]. ر.ک: تفسیر نورالثقلین، الحویزی، ج ۳، ص ۲۸۵، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

[۳]. ر.ک: الفرقان فی تفسیر القرآن، محمد الصادقی، ج ۱۵ - ۱۶، ص ۱۶۵ - ۱۶۶، انتشارات فرهنگ اسلامی.

[۴]. ر.ک: الفرقان، همان، / التفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۱ - ۲۲، ص ۱۳۷، دارالکتب الاسلامیه.

۶۹) برهانی که حضرت یوسف(ع) دید چه بود؟

▲ ۶۹) برهانی که حضرت یوسف(ع) دید چه بود؟

ج: قرآن کریم در ماجرای داستان حضرت یوسف(ع) با تعبیر پرمعنایی سخن گفته است: {وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهِ} (یوسف/۲۴)

«آن زن [همسر عزیز مصر] قصد او را کرد و او [یوسف(ع)] نیز - اگر برهان پروردگار را نمی‌دید - قصد وی را

می نمود».

بنابراین، تصمیم حضرت به شرطی مشروط بود که حاصل نمی شد؛ یعنی عدم وجود برهان پروردگار، و این امر نه تنها با مقام عصمت و تقوای ایشان منافات نداشته، بلکه توضیح و بیان مقام والای اوست. طبق این تفسیر، از حضرت هیچ حرکتی که نشانه تصمیم بر گناه باشد سرزده است؛ بلکه در دل هم تصمیم نگرفته است. مأمون، خلیفه عباسی از امام رضا(ع) پرسید: «آیا شما نمی گوئید پیامبران معصومند؟» امام فرمود: «آری» گفت: «پس تفسیر این آیه قرآن چیست؟» {وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَ هَمَّ بِهَا لَوْلَا...} امام فرمود: «همسر عزیز بر کامجویی از یوسف تصمیم گرفت و حضرت یوسف(ع) نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می گرفت؛ ولی او معصوم بود و معصوم، هرگز قصد گناه نمی کند و به سراغ گناه هم نمی رود.» مأمون [از این پاسخ لذت برد] و گفت: «آفرین بر تو! ای اباالحسن!» [۱]

بر اساس این روایت، تحقق شرط، یعنی ندیدن برهان رب از طرف حضرت یوسف(ع) محال است. بنابراین تحقق مشروط، یعنی تصمیم بر گناه نیز از طرف ایشان محال خواهد بود. [۲] و آن حضرت اشتباه و گناهی مرتکب نشده است.

«برهان» مصدر «بره» به معنای سفید شدن است، و به هرگونه دلیل محکم و نیرومند که موجب روشنایی مقصود شود و همیشه مقتضی صدق باشد، گفته می شود. [۳]

حضرت یوسف با دیدن دلیل روشن الهی هیچ گونه قصد و تصمیمی بر گناه نگرفت. در این که «برهان ربّه» چیست و مصداق از این دلیل روشن الهی کدام است، تفسیرهای متعددی ارائه شده که برخی از آنها چنین است:

- ۱- علم و ایمان و تربیت انسانی و صفاتی برجسته در حضرت یوسف؛
- ۲- آگاهی حضرت یوسف به حرمت زنا؛
- ۳- مقام نبوت و عصمت آن حضرت؛
- ۴- یک نوع امداد و کمک الهی که به خاطر کارهای نیکش در این لحظه حساس به سراغ او آمد. گرچه قرآن «برهان ربّه» را توضیح نداده است، با توجه به آیه {... وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجِنَّةِ الْهَیْلِينَ...} (یوسف/۳۳)؛ «و اگر نیرنگ آنان را از من باز نگردانی، به سوی آنان خواهم گرایید و از نادانان خواهم شد.» معلوم می شود، برهان از قبیل علم است و آن هم نه از علوم متعارف و آگاهی از حسن و قبح کارها و مصلحت و مفسده آنها، چون این نوع علم با گناه قابل جمع است و شاهد آن آیه ۲۳ سوره جاثیه {أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبَهُ}؛ «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی گمراه ساخته و بر

گوش و قلبش مهر زده است...».

و آیه ۴ سوره نمل است {إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ}؛ «کسانی که به آخرت ایمان ندارند اعمال «بد» شان را برای آنان زینت می‌دهیم به طوری که سرگردان می‌شوند». بلکه علم و یقین شهودی است که خداوند به بندگان مخلص عطا می‌کند، که با وجود چنین علمی نفس انسانی به گناه میل پیدا نمی‌کند و چنین علمی منشأ عصمت پیامبران است. [۴]

- [۱]. تفسیر نورالثقلین، حویزی (ره)، ج ۲، ص ۴۲۱، ذیل آیه ۲۳، سوره شریفه یوسف، نشر اسماعیلیان.
- [۲]. ر.ک: تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۹، ص ۳۷۰، دارالکتب الاسلامیه/تفسیر المیزان، علامه طباطبایی (ره)، ج ۱۱، ص ۱۳۰، مؤسسه للمطبوعات، بیروت. تفسیر موضوعی قرآن، تنزیه انبیا، آیت الله محمد هادی معرفت، ص ۲۸۳، نشر بلوغ.
- [۳]. مفردات، راغب، ماده بره.
- [۴]. تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۱، ص ۱۲۹، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۹، ص ۳۷۳، دارالکتب الاسلامیه.

۷۰) آیا درخواست شفاعت از انبیاء و اولیا شرک است؟

▲ ۷۰) آیا درخواست شفاعت از انبیاء و اولیا شرک است؟

در آیه ۶۴ از سوره نساء خداوند درباره پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: {وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا}؛ «اگر هنگامی که مرتکب گناهی شدند به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند».

این آیه‌ی شریفه قبل از آل سعود بالای ضریح پیغمبر اکرم (ص) نوشته شده که همگان آن را میدانند. با وجود این آیه‌ی شریفه و آیه ی ۳۵ از سوره مائده: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ}؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او

بجوئید! و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار شوید!» دلالت دارد بر جواز توسل به پیامبر اکرم(ص) و سایر اسباب مغفرت و تقرب به خداوند، با وجود این روایت چگونه وهابی‌ها توسل و در خواست و دعا از میت را شرک می‌دانند؟

و همین که بگویند یا رسول الله(ص)، یا علی بن ابیطالب(ع) و یا امام حسین(ع) در حق من دعا کنید. می‌گویند: شما مشرک شدید؟

ج: در جواب می‌گوییم این کار اصلاً شرک نیست، زیرا مشرک کسی است که مشرک در ذات یا در صفت خدا باشد، یا مشرک در ربوبیت یا در عبادت باشد، این کدام شرک است؟

هیچ کدام از اینها تطبیق نمی‌کند؛ زیرا پیغمبر اکرم(ص) و ائمه(ع) را نه خالق می‌دانیم و نه مدبر و مربی، و نه آنها را پرستش می‌کنیم، بلکه انسانهای والا می‌دانیم که دعایشان در پیشگاه خداوند مستجاب می‌شود و این کجایش شرک است؟ اگر واقعا این کار شرک باشد، پس در حال حیاتشان نیز شرک است، زیرا اگر چیزی ماهیتش شرک شد، حیات و ممات در آن موثر نیست درحاله که شما دعا در حال حیات را شرک نمی‌دانید و نمونه‌های فراوانی از طلب دعا از حضرت رسول اکرم(ص) در کتب صحاح اهل سنت وجود دارد، ترمذی در کتابش که از صحاح سته است و نزد اهل سنت از اعتبار خاصی برخوردار است، از عثمان بن حنیف که یکی از صحابه جلیل القدر پیامبر اکرم(ص) است نقل می‌کند: مرد ناینبایی نزد پیامبر(ص) آمد و از حضرت تقاضا کرد که از خداوند بخواهد بینایی‌اش را به او برگرداند.

حضرت به او فرمود: اگر بخواهی دعا می‌کنم، اما اگر صبر کنی برای تو بهتر است. گفت: من می‌خواهم چشمان ناینبایم شفا پیدا کند، حضرت فرمودند: که برو وضو بگیر و داخل مسجد شو و این دعا را بخوان «اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنبک محمد نبی الرحمة»؛ یعنی خدایا، از تو درخواست می‌کنم و به وسیله پیامبرت، به تو تقرب می‌جویم» در ادامه دعا آمده است: «یا محمد، انی توجهتُ بک الی ربی فی حاجتی هذه لتقضى لی اللهم فشفعه فی»؛ یعنی خدایا من که محمد را واسطه قرار دادم برای شفای چشمم، شفاعت او را در حق من بپذیر.[۱] در این دعایی که پیامبر اکرم(ص) به نایبنا تعلیم کرد، او متوسل به شخص پیامبر(ص) و به حق و مقام او شد یعنی شخصیت پیامبر(ص) را بین خود و خدا واسطه قرار داد و گفت: خدایا به خاطر این شخصیت، دعای بنده ات را مستجاب کن.

آیا خطاب یا محمد(ص) شرک است؟ و حال آنکه خود پیامبر(ص) تعلیم می‌کند این دعا را؟

در این روایت هر انسان منصف و آشنا به قواعد عرب می‌داند که مرد متوسل به شخصیت پیامبر و منزلت و قداست آن حضرت شد و پیامبر(ص) را واسطه قرار داد و گفت به حق ایشان دعای مرا مستجاب کن. متأسفانه آنان درصدد توجیه این حدیث صحیح بر می‌آیند و می‌گویند در اینجا کلمه دعا مقدر است «اللهم انی

اسألك و اتوجه إليك بنبيك، اى بدعاء نبيك، اللهم يا محمد انى اتوجه اليك الى ربى، يعنى اتوجه بد عاتك» مگر پیامبر(ص) نمى توانست دعا را در اینجا بیاورد؟

عثمان بن حنیف مى گوید این مرد رفت، نمازو دعا را خواند آنگاه نزد پیغمبر اکرم(ص) بازگشت، کانه این مرد نابینا نبوده است سپس عثمان بن حنیف مطلب دیگری را نقل مى کند و مى گوید در زمان عثمان، خلیفه سوم، مردی کراراً حضور او مى رفت، ولی عثمان او را تحویل نمى گرفت. آنگاه سراغ من آمد و گفت گرفتارم، هر موقع پیش خلیفه مى روم، او تحویل نمى گیرد، من گفتم این دعا را بخوان، گره از کارت باز خواهد شد، او از من سوال کرد که این دعا را چه کسی گفته است؟

عین جریان را برای او نقل کردم، این مرد بیست سال بعد از رحلت رسول اکرم(ص) دو رکعت نماز و به دنبالش دعایی که حضرت تعلیم نابینا کرده بود خواند، سپس پیش خلیفه رفت او تحویلش گرفت و نیازش برطرف شد، آنگاه خدمت عثمان بن حنیف آمد و جریان را شرح داد.

آنان که مى گویند شفاعت از آن خداست، چنانچه آیه ۴۴ از سوره زمر دلالت دارد {قُلِ لِلّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ}؛ بگو تمام شفاعت از آن خداست به سوى او باز مى گردانند. با این حال چطور شما از انبیاء و ائمه معصومین(ع) طلب شفاعت مى کنید؟

مى گوییم این آیه شریفه بیان مى کند که حق شفاعت از آن خداست، نه اینکه خداوند شفیع باشد زیرا خداوند بالاتر از این است که شفیع باشد، خدا این حق را دارد در چار چوبی خاص برای بعضی اجازه شفاعت بدهد مانند انبیاء، اولیاء، علماء، شهدا و....

[۱]. ترمذی، سنن ج ۵، ص ۲۲۹.

۷۱) معجزه و کرامت چه تفاوتی باهم دارند؟

▲ ۷۱) معجزه و کرامت چه تفاوتی باهم دارند؟

ج: معجزه امر خارق العاده است که از طرف خدا است و به همین دلیل دارای دو نشانه است.
اول: مغلوب هیچ عامل قویتری واقع نمى شود و هیچ نفس قدرتمندی نمى تواند جلوی آن را بگیرد.

دوم: معجزه قابل تعلیم و تعلم نیست، نه با درس نظری به دست می‌آید و نه با ریاضت عملی؛ بلکه موهبتی الهی است. اما سحر یا تصرفات مرتاضان با روشهای نظری و عملی قابل تعلم و تحصیل است. [۱]

امور خارق العاده یا معجزه است که همراه نبوت یا امامت می‌باشد و یا کرامت است که بدون ادعاست، معجزات همراه ادعای نبوت اختصاص به پیامبران دارد (معجزه به معنای خاص) و معجزات همراه ادعای امامت، به امامان (ع) اختصاص دارد (معجزه به معنای عام)؛ بنابراین؛ معجزه‌ها تنها از پیامبران صادر نمی‌شود؛ بلکه از امامان (ع) هم صادر می‌شود و یکی از دلایل امامت آنها محسوب می‌شود. [۲]

تردیدی نیست که بین معجزات پیامبران و ائمه (ع)، شباهت‌های فراوانی وجود دارد، بلکه تفاوتی بین این دو نیست، زیرا اعجاز، دلیل قدرت بر ولایت تکوینی است. منظور از ولایت تکوینی آن است که کسی بتواند به فرمان و اجازه خداوند، در جهان آفرینش تصرف کند، و بر خلاف عادت و جریان طبیعی، حوادثی را به وجود آورد. برای مثال بیماری که پزشکان از علاج آن عاجزند، شفا دهد؛ یا مرده‌ای را زنده کند. از قرآن مجید و روایات به خوبی ولایت تکوینی برای ائمه ثابت می‌شود؛ که به دو نمونه از آن اشاره می‌شود:

الف) هنگامی که سلیمان (ع) به اطرافیان خویش خطاب کرد و فرمود: کدام یک از شما، تخت بلقیس را پیش از آن که خودش بیاید، برای من حاضر می‌کند: {قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي}؛ (نمل/ ۴۰)؛

«آن کس که به چیزی از علم کتاب آگاه بود، گفت که من پیش از آن که چشم برهم زنی، تخت را به این جا آورم؛ پس سلیمان چون تخت را در نزد خود مشاهده کرد گفت: این از فضل خدای من است». قرآن نام این فرد را بیان نکرده، لکن در روایات آمده که او عاصف بن برخیا، وزیر و وصی سلیمان بوده است. امام باقر (ع) فرموده اند: «همانا اسم اعظم الهی، هفتاد و سه حرف است، و عاصف تنها یک حرف از آن را در اختیار داشت، که خدا را به آن اسم خواند؛ در نتیجه زمین در هم پیچیده شد، و به یک چشم برهم زدن، تخت را حاضر کرد، در حالی که در نزد ما هفتاد و دو اسم از اسمای اعظم الهی است، و یک اسم مخصوص خداست که کسی به آن علم ندارد». [۳]

روایات در این مورد فراوان است که ائمه (ع) به هفتاد و دو اسم اعظم الهی آگاهند؛ بنابراین، قدرت آن‌ها بر تصرف در عالم هستی و انجام اموری که دیگران از آن عاجزند، به مراتب از عاصف وزیر سلیمان بیش‌تر است. در آیه ۴۳ سوره رعد آمده است: {قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ}؛ «بگو گواه بین من و شما [کفار]، خدا و کسی که در نزد او علم همه کتاب است، کافی خواهد بود».

کسی که در نزد او همه علم کتاب است، علی (ع) می‌باشد، و در روایات، جز به آن حضرت و فرزندان او از امامان منطبق نشده است. امام باقر (ع) فرمود: «خداوند در این آیه، ما اهل بیت پیغمبر (ص) را قصد کرده است و

علی بعد از پیغمبر، نخستین و بهترین فرد ما است».[۴]

ب) ابن شهر آشوب از علی بن یقطین روایت کرده که هارون الرشید، مردی ساحر را طلب کرد که در مجلس کاری کند که حضرت امام موسی بن جعفر(ع) شرمندۀ شود، آن مرد هم قبول کرد. هارون جلسه‌ای ترتیب داد و از حضرت دعوت نمود؛ هنگامی که سفره انداختند و غذا حاضر شد، خادم حضرت هنگامی که می‌خواست قرص نان را در جلوی حضرت گذارد، با سحری که آن مرد نمود، نان از دست او می‌پرید؛ هارون و اطرافیان او از این کار خیلی خوشحال شدند. حاضران همه خندیدند؛ در این موقع حضرت موسی بن جعفر(ع) اراده نمود که آن فرد خبیث را به مکافات عمل خود برساند؛ از این رو به صورت شیری که روی پرده بود اشاره کرد و فرمود: ای شیر خدا! دشمن خدا را بگیر؛ در یک لحظه آن صورت، به شکل شیری قوی درآمد و آن مرد ساحر را قطعه قطعه نمود و او را طعمه خود قرار داد. هارون از حضرت خواهش کرد که از صورت شیر بخواهد که آن مرد را برگرداند. حضرت فرمود که اگر آن چه عصای موسی(ع) از طناب‌ها و ریسمان‌های ساحران بلعید، برگردانده بود، این صورت را نیز برمی‌گرداند.[۵] از این روایت که سند آن هم صحیح است، به خوبی استفاده می‌شود، همان گونه که حضرت موسی(ع) ولایت تکوینی داشت، و به اجازه خدا عصا می‌انداخت و به صورت اژدها می‌شد، و سحر ساحران را می‌بلعید، حضرت موسی بن جعفر(ع) نیز ولایت تکوینی داشت. بنابراین در مورد ائمه(ع) نیز تعبیر معجزه مناسب‌تر است تا کرامت، از این رو علمای بزرگ نیز تعبیر به معجزه می‌کنند، مانند شیخ حرّ عاملی، در کتاب «اثبات الهدی» و شیخ عباس قمی در «منتهی الامال» و...

[۱]. ر.ک: راه و راهنما شناسی، محمد تقی مصباح یزدی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۶، ص ۵۸ - ۶۲، بحث حقیقت معجزه.

[۲]. ر.ک: راه و راهنما شناسی، استاد مصباح یزدی، ص ۶۱، مؤسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی.

[۳]. تفسیر المیزان، علامه طباطبائی(ره)، ج ۱۵، ص ۴۰۵، نشر دارالکتب الاسلامیه.

[۴]. تفسیر صافی، مرحوم فیض کاشانی، ج ۳، ص ۷۷.

[۵]. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۹۹، نشر مؤسسه انتشارات علامه.

▲ ۷۲) چرا بیشتر پیامبران از مناطق آسیایی انتخاب شده‌اند؟

ج: اولاً دلیل خاصی وجود ندارد که ظهور انبیا(ع) اختصاص به مناطق خاصی داشته است؛ چنان که در قرآن کریم آمده است که هر قوم و امتی پیامبری داشته است؛

{وَأِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ}؛ (فاطر/۲۴)

«هر امتی در گذشته انداز کننده‌ای داشته است».

{وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ} (نحل/۳۶)

«ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: «خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید!» خداوند گروهی را هدایت کرد و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت پس در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود».

طبق روایات عدد پیامبران ۱۲۴ هزار نفر است. که از خیلی از آنان در قرآن یا کتاب‌ها نامی به میان نیامده است؛ {وَرَسُولًا قَدْ قُصَصْنَا عَنْكَ مِنْ قَبْلُ وَرَسُولًا لَمْ نَقُصُّهُمْ عَلَيْكَ وَكُلًّا مَّا اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا} (نساء/۱۶۴)؛ «و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این، برای تو باز گفته‌ایم و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده‌ایم و خداوند با موسی سخن گفت. (و این امتیاز، از آن او بود».

بنابراین احتمال دارد در هر ملتی پیامبری بوده باشد که ما از آن اطلاع نداریم؛ چنان که از حضرت علی(ع) روایت شده است: «خداوند پیامبری سیاه پوست مبعوث کرد، هرچند شرح سرگذشت او را در قرآن بیان نکرده است».[۱]

ثانیاً: اگرچه غالب پیامبران به ویژه پیامبران اولوالعزم از مشرق زمین مخصوصاً شرق میانه برخاستند؛ ولی این جای شگفتی نیست؛ زیرا از سویی این منطقه گهواره تمدن انسانی است؛ تمدن مصر باستان که قدیمی‌ترین تمدن شناخته شده جهان است و تمدن بابل در عراق و تمدن یمن، در جزیره العرب و همچنین تمدن ایران و شامات همه نمونه تمدن‌های معروف بشری هستند. از سوی دیگر رابطه نزدیکی میان تمدن انسانی و ظهور پیامبران بزرگ است؛ زیرا انسان‌های متمدن، نیاز زیادتری به آیین‌های الهی دارند، تا هم قوانین حقوقی و اجتماعی را تضمین کرده، جلوی تعدیات و مفاسد را بگیرد و هم فطرت الهی آنان را شکوفا سازد. اقوام وحشی یا نیمه وحشی، آمادگی زیادی برای پذیرش مذاهب ندارند و اگر هم مذهب را پذیرا شوند، قدرت نشر آن را ندارند؛ ولی هنگامی که مذهب در مراکز تمدن آشکار شود، به سرعت به علت رفت و آمد نشر پیدا می‌کند، به علاوه وسایل نشر هرچه باشد، در این مراکز بیشتر است. در بدو اسلام نیز اگرچه برخی از قبایل

وحشی بودند ولی از مکه که در واقع مرکزی بوده که در اطراف آن، بقایای پنج تمدن معروف بزرگ وجود داشته و مکه نسبت به آنها مانند مرکز دایره حساب می شده است؛ ظهور کرد و به سرعت تمدن های اطراف رادر خود ذوب کرد.[۲]

افزون بر آن قرآن کریم نیز چون یک کتاب تاریخی نیست و هدفش هدایت انسان به سوی کمال و سعادت است، از داستان های زندگی انبیاء کمک گرفته و عبرت های تاریخ را گوشزد می کند و در این داستان ها تنها به نام و زندگی انبیایی اشاره دارد که نکته های مهم آموزنده در زندگی شان بوده و برای مردم جزیره العرب (عربستان) شناخته شده بودند. از این روست که می بینیم پیامبرانی که از آنان نام برده شده، بیشتر در منطقه خاورمیانه بوده اند.

[۱]. مجمع البیان، علامه طبرسی، مجلد ۵، جزء ۲۴، ص ۲۱۷، منشورات دارالمکتبه الحیاء.

[۲]. پیام قرآن، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۷، ص ۳۶۷، دارالکتب الاسلامیه.

۷۳) چند معجزه پیامبر اکرم(ص) در قرآن آمده است؟

▲ ۷۳) چند معجزه پیامبر اکرم(ص) در قرآن آمده است؟

ج: قرآن برای بیان معجزات پیامبران یا از این واژه ها استفاده کرده است:

۱- «آیه»: (اعراف/ ۱۰۶ - ۱۰۸):

{قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهِ} إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ * فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ؛

«گفت: اگر راست می گویی و معجزه ای به همراه داری، آن را بیاور. عصایش را انداخت، ازدهایی راستین شد. و دستش را بیرون آورد، در نظر آنان که می دیدند سفید و درخشان بود».

۲- «بینه»: (اعراف/ ۷۳):

{قَدْ جَاءَكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ} أَلِيمٌ؛

«از جانب خدا برای شما نشانه‌ای آشکار آمد. این ماده شتر خدا، برایتان نشانه‌ای است. رهایش کنید تا در زمین خدا بچرد و هیچ آسیبی به او نرسانید که عذابی دردآور شما را فرا خواهد گرفت».

۳- «برهان» (قصص/۳۲):

{أَسْلَكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوَاءٍ وَاضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانٍ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ}؛

«دست خود در گریبان ببر تا بیرون آید سفید بی هیچ آسیبی. و تا از وحشت بیارامی دست خود در بغل کن. این دو (معجزه عسی و ید بیضا) از جانب پروردگارت حجت‌های تو برای فرعون و اطرافیان اوست، که آنان مردمی نافرمانند».

و یا به بیان مصادیق معجزات پرداخته است. (اسرا/۸۷): [۱]

{قُلْ لِّئِنْ جِئْتُمُ الْإِنْسَ وَالْجِنَّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُوا بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا}؛
«بگو: اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند نمی‌توانند همانند آن را بیاورند، هر چند که یکدیگر را یاری دهند».

بیشتر معجزاتی که قرآن به آنها اشاره فرموده، مربوط به پیامبران پیشین است؛ اما در مورد معجزات پیامبر اسلام (ص)، قدر مسلم و بر اساس نظر بیشتر مفسران، قرآن به سه نوع از آنها اشاره کرده که عبارتند از:
۱- شق القمر که در اولین آیه از سوره قمر به آن اشاره شده است.

{أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ}؛

«قیامت نزدیک شد و ماه دو پاره گردید».

این آیه، به معجزه {انْشَقَّ الْقَمَرُ} که قبل از هجرت در مکه بر اساس پیشنهاد مشرکان مکه انجام شد، اشاره می‌کند. [۲]

طبق روایات مشهور که بعضی ادعای تواتر آن نیز کرده‌اند، مشرکان نزد رسول خدا (ص) آمدند و گفتند: اگر راست می‌گویی و تو پیامبر خدایی ماه را برای ما دو پاره کن! فرمود: اگر این کار را کنم ایمان می‌آورید؟ عرض کردند آری و آن شب، شب چهاردهم ماه بود. پیامبر (ص) از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آنچه را خواسته‌اند به آنها بدهد. ناگهان ماه دوپاره شد و رسول الله (ص) آنها را یک یک صدا می‌زد و می‌فرمود: ببینید.

۲- معراج که در اولین آیه از سوره اسراء (بنی اسرائیل):

{سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ}؛

«منزه است آن خدایی که بنده خود را شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که گرداگردش را برکت داده‌ایم

سیر داد، تا بعضی از آیات خود را به او بنماییم، هر آینه او شنوا و بیناست».

و آیه ۷ و ۸ سوره نجم:

{ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ ۖ أَوْ أَدْنَىٰ}؛

«سپس نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شد تا این که فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود».

به آن اشاره شده است. [۳]

۳- قرآن خود از جمله معجزاتی است که در بسیاری از آیات از جهات مختلفی به معجزه بودنش اشاره شده است. خداوند می‌فرماید:

«اگر جن و انس گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند.» (اسرا/۸۸):

{قُلْ لَّئِنْ ۖ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا}؛
«بگو: اگر جن و انس گرد آیند تا همانند این قرآن را بیاورند نمی‌توانند همانند آن را بیاورند، هر چند که یکدیگر را یاری دهند».

اعجاز قرآن، در حدی است که خداوند، دیگران را به همانندآوری دعوت کرده است. ویژگی مهم این معجزه، جاودان بودن آن تا روز قیامت است.

در زمینه بخش دوم پرسش آنگونه که، از آیات قرآن استفاده می‌شود (بقره/۱۵۱ و...) کار اصلی انبیاء، تعلیم و تربیت مردم بوده است و پیامبر اکرم(ص) نیز در همین راستا افرادی را تربیت کردند که در صدر این تربیت یافتگان، امیر مؤمنان علی(ع) را می‌بینیم، ایشان در کمالات، به سر حد کمال رسیده، و معصوم نیز بودند؛ بنابراین از این جهت می‌توان ایشان را نیز یکی از معجزات پیامبر اکرم(ص) دانست.

[۱]. ر.ک: پیام قرآن، مکارم شیرازی، ج ۷، ص ۲۶۵ - ۲۷۵، نشر مدرسه امام علی بن ابی طالب(ع).

[۲]. ر.ک. المیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۹، ص ۵۷ - ۶۲، مؤسسه اعلیٰ للمطبوعات.

[۳]. ر.ک. المیزان، ج ۱۳، ص ۳۲، همان - مجمع البیان، علامه طبرسی، ج ۶، ص ۶۰۹، نشر ناصر خسرو.

[\(۷۴\) آیا معجزه «شق القمر» با دانش امروزی سازگاری دارد؟](#)

▲ (۷۴) آیا معجزه «شق القمر» با دانش امروزی سازگاری دارد؟

ج: پاسخ این سئوالات با توجه به مطالعات و اکتشافات دانشمندان فلکی چندان پیچیده نیست؛ زیرا اکتشافات می^{۷۴}گوید: چنین چیزی نه تنها محال نیست، بلکه بارها نمونه‌های آن مشاهده شده، هرچند در هر کدام عوامل خاصی مؤثر بوده است. به تعبیر دیگر کراراً در دستگاه منظومه شمسی و سایر کرات آسمانی انشقاق‌ها و انفجارهایی روی داده است که برای نمونه موارد زیر را یادآور می‌شویم:

الف) «پیدایش منظومه شمسی» این نظریه از سوی همه دانشمندان پذیرفته شده است که تمام کرات منظومه شمسی در آغاز جزء خورشید بوده و بعداً از آن جدا شده و هریک در مدار خود به گردش درآمده است. منتها درباره عامل این جدایی گفتگو است:

«لاپلاس» معتقد است عامل این جدایی نیروی گریز از مرکز منطقه استوایی خورشید بوده، به این معنی که در آن هنگام که خورشید به صورت توده گاز سوزانی بود (هم اکنون نیز چنین است) و به دور خود گردش می‌کرد، سرعت این گردش در منطقه استوایی سبب شد که قطعاتی از آن جدا گردد و در فضا پراکنده شود و به دور مرکز اصلی یعنی خورشید به گردش درآید.

ولی تحقیقات بعضی دیگر از دانشمندان بعد از لاپلاس منتهی به فرضیه دیگری شده که عامل این جدایی را وقوع جزر و مد‌های شدیدی در سطح خورشید بر اثر عبور یک ستاره عظیم از نزدیکی آن می^{۷۵}شمرد. در هر حال عامل جدایی هر چه باشد مانع از این نیست که همه معتقدند پیدایش منظومه شمسی از طریق انشقاق و جدایی صورت گرفته است.

ب) «آستروئیدها» آستروئیدها قطعات سنگ‌های عظیم آسمانی هستند که به دور منظومه شمسی در گردشند، و گاهی از آن‌ها به کرات کوچک و «شبه سیارات» تعبیر می‌کنند. بزرگی یکی از آن‌ها چنان است که قطر آن به ۲۵ کیلومتر می‌رسد، ولی غالباً از این کوچک‌ترند.

دانشمندان عقیده دارند آستروئیدها بقایای سیاره عظیمی هستند که در مداری میان «مریخ» و مدار «مشتری» در حرکت بوده، سپس بر اثر عوامل نامعلومی منفجر و شکافته شده است.

ج) «شهاب‌ها» شهاب‌ها سنگ‌های بسیار کوچک آسمانی هستند که گاه از اندازه فندق تجاوز نمی‌کنند و به هر حال با سرعت شدیدی در مدار خاصی بر گرد خورشید در گردشند، و گاه که مسیر آنها با مدار کره زمین تقاطع پیدا می‌کند به سوی زمین جذب می‌شوند.

این سنگ‌های کوچک بر اثر شدت برخورد با هوایی که زمین را احاطه کرده، به خاطر سرعت سرسام‌آوری که دارند، داغ و برافروخته و مشتعل می‌شوند؛ و ما آنها را به صورت یک خط نورانی زیبا در جو زمین مشاهده

می‌کنیم، و از آن به تیر شهاب تعبیر می‌نماییم.

مدار گردش شهاب‌ها با مدار زمین در دو نقطه تماس دارد. به همین دلیل در مرداد ماه (اسد) و آبان ماه (عقرب) که نقطه تقاطع دو مدار است، شهاب‌ها بیشتر دیده می‌شوند. دانشمندان می‌گویند: این‌ها بقایای ستاره دنباله داری هستند که بر اثر حوادث نامعلومی منفجر و از هم شکافته شده است.

از بیانات فوق نتیجه می‌گیریم که اصل وقوع انشقاق در کرات آسمانی ممکن و علم آن را انکار نمی‌کند، بلکه اساس هیئت جدید در بسیاری از موارد بر آن نهاده شده است.

بدیهی است این امر در هریک از کرات صورت گیرد، نیاز به نیروی عظیمی دارد که در پاره‌ای از موارد طبق فرضیه‌های موجود شناخته شده و در پاره‌ای از موارد همچنان به صورت مرموز باقی مانده است. هرکس مسأله شق القمر را عنوان نموده، نقش استمداد پیامبر را از نیروی مافوق طبیعی و غیر مادی مؤثر دانسته، و هیچکس نخواست است ادعا کند که پیامبر تنها با همین نیروی عادی بشری این کار را انجام داده است تا علم نتواند آن را بپذیرد.

اما امکان التیام کامل اجزای قمر پس از انشقاق، برای حل این مطلب کافی است بدانیم که اگر عامل جدایی شدید نباشد و انشقاق به صورت فوق العاده‌ای که موجب پراکندگی کامل اجزا باشد صورت نگیرد، بازگشت و التیام آنها به صورت اول تحت تأثیر جاذبه همان اجزا کاملاً قابل توجیه است، زیرا می‌دانیم هر دو جسم یکدیگر را طبق فرمول معروف نیوتن جذب می‌کنند و هر قدر فاصله آنها کمتر و یا جرم آنها بیشتر باشد اثر این جاذبه زیادتر خواهد بود.

بنابراین با کم بودن فاصله و شکاف، خیلی زود به هم نزدیک و پیوسته خواهند شد. این نظر هیئت جدید بود، اما از نظر هیئت قدیم و امتناع خرق و التیام در افلاک نه‌گانه و اجرام فلکی، از نظر این که اصل آن امروز ابطال شده، نیاز به بحث درباره آن نمی‌باشد.

اکنون لازم است به اشکال یا شبهه‌ای که در این مسئله مطرح شده و بعضی را به شک و تردید واداشته، پاسخ داده شود:

اگر شق القمر حقیقت داشت، می‌بایست با آن همه اهمیتی که دارد در تواریخ جهان ثبت گردد؛ در حالیکه چنین نیست و در هیچ تاریخی ثبت نشده است.

برای این که پاسخ این اشکال به خوبی روشن گردد باید به چند موضوع زیر توجه شود:

اولاً: باید توجه داشت که در یک شب معین، ماه در تمام کره زمین قابل رؤیت نمی‌باشد؛ بلکه در نیمی از کره زمین می‌توان آن را رؤیت کرد.

ثانیاً: در نیمی از همین نیمکره نیز همه مردم یا اکثریت قریب به اتفاق آنها از حوادثی که در اجرام آسمانی رخ

می‌دهد غافل و بی‌خبرند، چون بعد از نیمه شب آنهاست و طبعاً در خوابند. به این ترتیب تنها یک چهارم مردم جهان می‌توانند از چنین حادثه‌ای با خبر شوند.

ثالثاً: هیچ مانعی ندارد که در قسمت قابل توجهی از این نقاط در زمان وقوع این حادثه، آسمان ابری و چهره ماه با ابر پوشیده باشد.

رابعاً: حوادث آسمانی در صورتی توجه افراد را جلب می‌کند که یا مانند صاعقه‌ها توأم با سر و صدا یا آثار فوق العاده دیگری باشند و یا مانند خسوف و کسوف همراه با کم شدن نور باشند.

اگر در مدت کوتاهی ماه شکافته شود و سپس التیام یابد، کمتر نظری را به خود جلب می‌کند.

خامساً: وسایل ثبت تاریخ و نشر آن در آن زمان‌ها بسیار محدود بوده و مثل امروز نبوده که یک حادثه مهم برق آسا در سراسر جهان انتشار یابد.

سادساً: تاریخ گذشته در تمام جهان روشن و آشکار نیست؛ بلکه مملو از نقاط تاریک و مبهم است. مثلاً زرتشت یکی از شخصیت‌های معروف تاریخ است که مرکز نفوذ او قسمت مهمی از دنیای متمدن آن زمان بود، اما امروز تاریخ تولد، وفات، محل تولد و سایر مشخصات زندگی وی و حتی به عقیده بعضی، اصل وجود او مجهول و تاریک است.

(۷۵) اثبات عصمت پیامبران و امامان پیش از دوران نبوت و امامت

▲ (۷۵) اثبات عصمت پیامبران و امامان پیش از دوران نبوت و امامت

چه دلیلی بر عصمت انبیا و امامان، قبل از دوران نبوت و امامت وجود دارد؟ آیا آنچه در آیات و روایات راجع به استغفار از گناه درباره‌ی انبیا و امامان(ع) وارد شده است، جنبه تعلیمی دارد یا ترک اولی است یا علت دیگری دارد؟

ما شیعیان، انبیای الهی را از گناه معصوم و از خطا مصون دانسته و هرگز میان کبیره و صغیره، عمد و سهو، پیش از دوران نبوت و پس از آن فرقی نمی‌گذاریم.[۱]

ج: عصمت، حالتی است که شخص را از قرار گرفتن در خطا و گناه باز می‌دارد؛ بنابراین برای ایشان دو نوع

عصمت مطرح است: یکی عصمت از خطا و اشتباه که به آن عصمت علمی می‌گویند و دیگری مصونیت از گناه که عصمت عملی نام دارد. [۲]

برای عصمت، مراحلی را بیان کرده‌اند که عبارتند از:

- ۱- مصونیت در گرفتن وحی الهی؛
- ۲- مصونیت در تبلیغ و بیان اصول و فروع دین؛
- ۳- مصونیت از گناه، خواه انجام حرام باشد یا ترک واجب؛
- ۴- مصونیت از خطا در امور دیگری همچون اشتباه حواس در تشخیص امور مربوط به زندگی خود یا اشخاص دیگر. [۳]

برای عصمت علمی (مرحله اول و دوم و چهارم) می‌توان به دلایلی از قرآن استناد کرد؛ مانند آیه ۲۶ - ۲۸ سوره جن؛

{عَلَّمَ الْغَيْبَ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا}؛

«دانای نهان اوست، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند؛ جز پیامبری را که از او خشنود باشد که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگهبانانی خواهد گماشت تا معلوم بدارد که پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند؛ و [خدا] بدانچه نزد ایشان است، احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است.».

بر اساس این آیه، خداوند علم غیب را در اختیار فرستادگانی که مورد رضایت او هستند قرار می‌دهد؛ همچنین مأمورانی را از پس و پیش، مراقب پیامبران خود قرار می‌دهد تا آنها اوامر الهی را درست ابلاغ کنند؛ از این رو چون پیامبران به واسطه مأمورانی تحت نظارت الهی قرار دارند، لازم می‌آید که آنها هم در دریافت وحی، و هم در ارائه آن به مردم معصوم باشند، در این مورد، به آیاتی دیگر نیز استناد شده است که برخی از آنها عبارتند از:

{سَنَقُرْئُكَ فَلَا تَنسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى} اعلیٰ ۷ و ۸؛

«ما بزودی (قرآن را) بر تو می‌خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد مگر آنچه را خدا بخواهد، که او آشکار و نهان را می‌داند!».

{وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ}؛ (النمل ۶)؛

«به یقین این قرآن از سوی حکیم و دانایی بر تو القا می‌شود.».

{وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى}؛ (نجم ۳ و ۴)؛

«و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید! آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست!».

{وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ} (الطور ۴۸)؛

«در راه ابلاغ حکم پروردگارت صبر و استقامت کن، چرا که تو در حفاظت کامل ما قرار داری! و هنگامی که برمی‌خیزی پروردگارت را تسبیح و حمد گوی!» [۴]

اما در مورد عصمت عملی و مصونیت آنها از گناه، اگر ما تاریخ زندگی انبیای الهی را مطالعه کنیم به این واقعیت پی خواهیم برد که آنها از هر گونه گناه و معصیت مبرا بوده‌اند و اگر پیش از بعثت نیز از گناه و اشتباه مصون نمی‌بودند و سوء سابقه می‌داشتند، مخالفان با این حربه می‌توانستند حیثیت اجتماعی آنها را از میان برده، به اهداف شوم خود دست یابند؛ حال آنکه اثری از سوء سابقه آنها در تاریخ وجود ندارد. برای اثبات مصونیت از گناه، به آیات بسیاری از قرآن و دلایل عقلی استناد شده است که از جمله، آیه ۹۰ از سوره انعام است:

{أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدِيهِمْ أُقْتَدَ}

«اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس به رهبریشان اقتدا بفرما».

روش استدلال به این آیه و آیاتی از قبیل آن، به این گونه است:

الف) هر معصیتی گمراهی است.

ب) کسی که از جانب خدا هدایت شده باشد گمراه نیست.

ج) انبیا از جانب خدا هدایت شده‌اند. نتیجه آن که انبیا از گناه مبرا و دارای مقام عصمت هستند. [۵]

اما دلیل عقلی: می‌دانیم که هدف عمومی بعثت پیامبران، تربیت مردم است:

{رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ} (البقرة ۱۲۹)؛

«پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد، و پاکیزه کند زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار، قادری)!».

یکی از شرایط تعلیم و تربیت افراد این است که شخص مورد تربیت، به صدق گفتار مربی خود ایمان داشته باشد و تحقق آن در گرو هماهنگی گفتار و رفتار مربی است و چنانچه رفتار مربی بر خلاف گفتارش باشد، مورد پذیرش واقع نخواهد شد.

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ} (الصف ۲ و ۳)؛

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!».

{قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ} (يونس ۳۵)؛

«بگو: آیا هیچ یک از معبودهای شما، به سوی حق هدایت می‌کند؟! بگو: تنها خدا به حق هدایت می‌کند! آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟».

و هدف از بعثت انبیا که هدایت و تربیت مردم است، محقق نخواهد شد؛ از این رو لازم است ایشان از عصمتی برخوردار باشند که گفتار و رفتارشان کاملاً با هم مطابقت داشته باشد، و این، اختصاص به دوران نبوت پیامبران ندارد؛ چرا که اگر پیامبری سوابق خوبی نداشته باشد؛ گر چه الان خوب باشد، گفتارش در مردم تأثیر ندارد؛ بنابراین لازم است انبیا قبل از بعثت نیز از هر گونه گناهی مبرا و معصوم باشند تا بتوانند با ارائه شخصیتی خالی از هر گونه سوء سابقه و ارائه الگویی تمام عیار به تربیت مردم بپردازند.[۶]

در زمینه عصمت امامان(ع) نیز چون شیعه معتقد است، منصب امامت همچون نبوت از سوی خدا تعیین می‌شود و امام را ادامه همان نبی می‌داند، از این رو همان دلایل عصمت انبیا می‌تواند عصمت ایشان را نیز به اثبات برساند؛ از جمله آیاتی که عصمت امامان را اثبات می‌کند، آیه {وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكُلِّ مِمَّا تَمَنَّىٰ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ}؛ (بقره ۱۲۴)؛ (به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایشها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند)».

بر اساس این آیه، خداوند متعال، منصبهای الهی از جمله امامت را به کسانی اعطا می‌کند که به گناه آلوده نباشند، و ظلم، در اینجا، قرار دادن کار یا چیزی در موقعیتی ناشایست است. از آن جا که مقام امامت و رهبری، فوق العاده پر مسئولیت و با عظمت است، یک لحظه گناه و نافرمانی و سوء پیشینه، موجب سلب این منصب می‌گردد.[۷]

آیه دیگر، {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ...} (النساء ۵۹)؛ است. که خداوند اطاعت از اولی الامر را در آن لازم شمرده و آن را در کنار اطاعت از رسول و خدا قرار داده است؛ از این رو هرگز میان اطاعت ایشان و خدا منافاتی وجود نخواهد داشت، و این زمانی محقق خواهد شد که ایشان معصوم باشند.[۸]

روایات اسلامی اهل بیت معصوم را اولی الامر دانسته‌اند.[۹] و به همان دلیلی که در عصمت پیامبران اشاره شد، عصمت در امامان نیز فقط به دوران امامت ایشان اختصاص

نداشته و قبل از آن نیز شامل است.

- [۱]. ر.ک: منشور جاوید، جعفر سبحانی، ج ۵، ص ۳۱، نشر جامعه مدرسین.
- [۲]. ر.ک: مبانی رسالت انبیا در قرآن، عبدالله نصری، ص ۲۲۶، نشر سروش.
- [۳]. ر.ک: منشور جاوید، همان، ص ۳۰.
- [۴]. ر.ک: المیزان، همان، ج ۲، ص ۱۳۷. مبانی رسالت انبیا در قرآن، همان.
- [۵]. ر.ک: مبانی رسالت انبیا در قرآن، همان، ص ۲۳۶.
- [۶]. ر.ک: الالهیات، سبحانی، ج ۳، ص ۱۷۰، مؤسسه امام صارق(ع) مبانی رسالت انبیا در قرآن، همان.
- [۷]. ر.ک: تفسیر نمونه، همان، ج ۱، ص ۴۴۲. آموزش عقاید، مصباح یزدی، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۱۹۱، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات.
- [۸]. ر.ک: المیزان، همان، ج ۴، ص ۳۰۹ - ۴۰۱. آموزش عقاید، همان.
- [۹]. ر.ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۰، انتشارات علمیه اسلامیة.

۷۶) حضرت آدم چگونه در دام شیطان افتاد؟

▲ ۷۶) حضرت آدم چگونه در دام شیطان افتاد؟

خداوند در آیه ۱۱۶ تا ۱۲۱ سوره طه.

{وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى * فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوُّكَ وَ لِرَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى * وَ أَنَّكَ لَا تَطْمَؤُا فِيهَا وَ لَا تَضْحَى * فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّيْلِي * فَأَكَلَا مِنْهُ فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى}؛

«گفتیم: ای آدم، این دشمن تو و همسر توست، شما را از بهشت بیرون نکند، که نگوبخت شوی. که تو در بهشت نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی. و نه تشنه می شوی و نه دچار تابش آفتاب. شیطان وسوسه اش کرد و گفت: ای آدم، آیا تو را به درخت جاویدانی و ملکی زوال ناپذیر راه بنمایم؟ از آن درخت خوردند و

شرمگاهشان در نظرشان پدیدار شد. و هم چنان برگ درختان بهشت بر آنها می‌چسباندند. آدم پروردگار را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد».

ابلیس را برای حضرت آدم معرفی فرمود که دشمن توست و می‌خواهد تو و همسرت را از بهشت خارج کند، پس چگونه حضرت آدم تحت تأثیر ابلیس قرار گرفت و از او فریب خورد؟ آیا این با مقام عصمت و علم حضرت آدم سازگار است؟

ج: شیطان برای فریب آدم، از مسئله علاقه ذاتی او به زندگی جاوید و همیشگی بهره جست؛ از این رو نخست فرمان خدا را نزد آدم به گونه‌ای دیگر جلوه داد و این طور مجسم کرد که خوردن از درخت ممنوع نه تنها زبانی ندارد؛ بلکه موجب عمر جاویدان و یا رسیدن به مقام فرشتگان نیز خواهد شد. (طه/۱۲۰):

{فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مَلِكٍ لَا يَمُوتُ}

(اعراف/۲۰):

{فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَينَ ۖ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ}؛

«پس شیطان آن دو را وسوسه کرد، تا شرمگاهشان را که از آنها پوشیده بود در نظرشان آشکار کند. و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع کرد تا مبادا از فرشتگان یا جاویدانان شوید».

این سخنان آدم را به فکر فرو برد و شیطان از این فرصت استفاده نموده و با سوگندهای شدیدی برای آدم اظهار خیر خواهی کرد و او را تحت تأثیر قرار داد. (اعراف/۲۱):

{وَقَاَسَمَهُمَا اِنِّیْ ۖ لَكُمْ مِّنَ النَّاصِحِیْنَ}؛

«و برای آنها سوگند یاد کرد که من برای شما خیر خواهانم».

دلیل این امر، تجربه کافی نداشتن آدم از شیطان بود. [۱]

امام صادق(ع) می‌فرماید: وقتی جبرائیل علت فریب خوردن آدم را از او می‌پرسد، آدم پاسخ می‌دهد: شیطان با اظهار خیر خواهی به نام خداوند قسم یاد کرد و من گمان نمی‌کردم که مخلوقات، به نام خداوند قسم دروغ بر زبان جاری سازند. [۲]

در مورد اینکه آیا این رفتار آدم با عصمت ایشان منافاتی داشته و گناه محسوب میشود یا نه؟ قبل از روشن کردن مطلب، لازم است مقدماتی را یادآور شویم:

۱- نهی مولوی و ارشادی: دستورها به طور اعم از امر و نهی بردو گونه اند: الزامی و ارشادی. آن دسته از دستورهایی که سرپیچی از آنها موجب عقوبت است، الزامی و مولوی می‌نامند؛ ولی دسته دیگر تنها جهت راهنمایی و مبتلا نشدن به رنجها و ضررها صادر می‌شوند؛ ما نند سرپیچی از دستورهای پزشک معالج خویش

که ارشادی نام دارند.

۲- گناه مطلق و نسبی: گاهی گناه جنبه مطلق دارد و عمل فرد نا فرمانی خداست و واقعاً معصیتی صورت می‌گیرد؛ اما گاهی گناه، جنبه نسبی دارد؛ یعنی فرد نه حرامی انجام داده و نه واجبی را ترک کرده است؛ ولی همان گونه که در بخش دوم پاسخ پرسش قبلی اشاره کردیم، به خاطر مقام والایی که دارد؛ برای خود وظایفی فراتر از تکلیف انسانهای معمولی معتقد است؛ از این رو غفلتهای جزئی خود را گناهی بزرگ می‌شمارد و عذر خواهی میکند، از همین جاست که گفته‌اند «حسنات الابرار سیئات المقربین» نیکی‌های ابرار برای اولیا و مقربان گناه شمرده می‌شود. [۳]

۳- «عصیان و ذنب»: عصیان در لغت معنایی مقابل اطاعت و پیروی دارد. عرب به بچه حیوانی که از مادرش جدا شده و او را دنبال نکند، عاصی گوید و وقتی می‌گویند: بنده پروردگارش را عصیان کرد، یعنی از او سر پیچی کرد. [۴] و اصطلاحاً زمانی جرم و گناه محسوب می‌شود که به معنای مخالفت و سر پیچی از دستورهای مولوی و الزامی باشد؛ بنابراین، عصیان از دستورهای ارشادی گناه نیست. [۵]

۴- ظلم: این واژه در لغت، به معنای قرار دادن چیزی در غیر جایگاه ویژه آن است. از نظر قرآن ظلم بر سه قسم است: الف) ظلم میان انسان و خدا، همچون کفر و شرک؛ (لقمان/۱۳):
{وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ}؛
«و لقمان به پسرش گفت - و او را پند می‌داد - که: ای پسرک من، به خدا شرک میاور، زیرا شرک ستمی است بزرگ».

ب) ظلم میان انسان و دیگران، (شوری/۴۲):
{إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ} أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ}؛
«ملامت در خور کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و به ناحق در روی زمین سرکشی می‌کنند. برای آنهاست عذابی دردآور».

ج) ظلم انسان به خویشتن، (بقره/۲۳۱):
{وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبَسْنَ أَجْلَهُنَّ فَأُمْسِكُوهُنَّ بِمِ عُرُوفٍ أَوْ سَرَحوهنَّ بِمِ عُرُوفٍ وَ لَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنزَلَ عَلَيْكُمْ مِّنَ الْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ}؛
«هر گاه زنان را طلاق دادید و مهلتشان سرآمد، یا آنان را به نیکو وجهی نگه دارید یا به نیکو وجهی رها سازید. و تا بر آنها زیان برسانید یا ستم بکنید نگاهشان مدارید. و هر کس که چنین کند به خویشتن ستم کرده است. و آیات خدا را به ریشخند مگیرید و از نعمتی که خدا به شما داده است و از آیات و حکمتی که برای موعظه شما

فرستاده است یاد کنید و از خدا بترسید و بدانید که او به همه چیز آگاه است».

هرچند که همه موارد به گونه‌ای ظلم به خویشان است؛ (نحل/۳۳):

{هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ}؛

«آیا چشم به راهند که فرشتگان نزدشان بیایند، یا فرمان پروردگارت فرا رسد؟ گروهی نیز که پیش از ایشان بودند چنین می‌کردند و خدا به آنان ستم نکرد بلکه آنان خود به خود ستم می‌کردند».

ولی تنها برخی از آنها مستحق عقوبت است. [۶]

نتیجه: نهی خداوند از خوردن از آن درخت ممنوع از نوعی که دلالت بر حرمت کند (نهی مولوی و الزامی) نبوده تا کار آدم (ع) گناه محسوب شود؛ بلکه بر حسب شواهد ذیل، از نوع تنزیهی و ارشادی بوده است.

۱- به آدم تذکر داده شده بود که خوردن از آن درخت موجب خروج از بهشت و فرود آمدن به زمین خواهد شد. شاهدش آیات ۱۱۷- ۱۱۹ طه است که به عواقب خروج از بهشت و سختی‌هایی که در پی خواهد داشت، اشاره دارد:

{فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجْلُوَ فِيهَا وَلَا تَعْرِى * وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى}

«گفتیم: ای آدم، این دشمن تو و همسر توست، شما را از بهشت بیرون نکند، که نگویند شوی که تو در بهشت نه گرسنه می‌شوی و نه برهنه می‌مانی و نه تشنه می‌شوی و نه دچار تابش آفتاب».

۲- آدم نخست در عالم تکلیف بسر نمی‌برد و هنوز شریعتی نازل نشده بود تا مکلف به اجتناب از درخت ممنوع شده باشد؛ بلکه پس از خروج از بهشت و فرود بر زمین، تازه وارد عالم تکلیف شد. (طه/۱۲۱ و ۱۲۲): {فَأَكَلَا مِنْهُ} فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ رَقِّ الْجِ نَّهْ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى * ثُمَّ جَاءَهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى}؛

«سرانجام هردو از آن خوردند و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود، از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند (آری آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و از پاداش او محروم شد سپس پروردگارش او را برگزید و توبه‌اش را بپذیرفت و هدایتش کرد)».

۳- گرچه خداوند در آیه ۳۵ سوره بقره، {وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَّا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ} نزدیک شدن و استفاده از درخت را ظلم می‌خواند، اما همان گونه که اشاره کردیم، ظلم همیشه به معنای گناه به کار نمی‌رود؛ بلکه در اینجا به قرینه آیات ۱۱۷ - ۱۱۹ سوره طه {فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجْلُوَ فِيهَا وَ لَا تَعْرِى * وَ

أَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى} (که به تبعات آن یعنی تحمل سختی‌های خروج از بهشت اشاره می‌کند) مقصود ظلم به خویشتن است؛ یعنی این کار موجب تحمل رنجها خواهد شد.

۴- عصیانی که (در آیه ۱۲۱ سوره طه) {وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى} به آدم نسبت داده شده، گرچه در این جا به معنای سرپیچی و مخالفت است، ولی همانطور که اشاره کردیم، عصیان همیشه جرم و گناه محسوب نمی‌آید. در اینجا نیز به قرینه آیاتی که ذکر کردیم (طه/۱۱۷ - ۱۱۹) {فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجْلُوَ فِيهَا وَلَا تَعْرِى * وَ أَنْتَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى} همچون سرپیچی بیمار از سفارشات پزشک، مخالفت با نهی ارشادی است. [۷]

اطلاق «ذنب» به کار آدم نیز از باب ختم شدن آن به رنج و مشقت است؛ گذشته از اینکه گفته شد گناه یا مطلق است یا نسبی، و در اینجا اگر سخن از غفران و بخشش گناه به میان آمده، (اعراف/۲۳) {قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ} و یا به توبه آدم اشاره شده است، (بقره/۳۷) {فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كُلَّ مِمَّا تَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ} مقصود توبه از گناه نسبی است و ایشان برای گناه نسبی خود (ترک اولایی که مرتکب شده است) طلب مغفرت می‌کند. [۸]

البته به این مسئله پاسخهای مفصل‌تر و مشروح‌تری در کتب عقاید و کلام و تفسیر داده شده است که امکان طرح آن در اینجا وجود ندارد.

[۱]. ر.ک: تفسیر نمونه، همان، ج ۱۳، ص ۳۲۳.

[۲]. ر.ک: تفسیر نور الثقلین، العروسی الحویزی، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴، ح ۳۷، نشر اسماعیلیان.

[۳]. ر.ک: مبانی رسالت انبیا در قرآن، همان، ص ۲۵۴.

[۴]. ر.ک: لسان العرب، ابن منظور، ج ۹، ص ۲۵۱، داراحیاء التراث.

[۵]. ر.ک: منشور جاوید، همان، ص ۸۲.

[۶]. ر.ک: مفردات راغب، همان، ص ۵۳۷.

[۷]. ر.ک: المیزان، همان، ج ۱، ص ۱۲۷ - ۱۳۹. آموزش عقاید، همان، ص ۷۸. مبانی رسالت انبیا در قرآن، همان، ص ۲۵۷ - ۲۵۸.

[۸]. ر.ک: منشور جاوید، همان، ص ۸۲ - ۸۵. مبانی رسالت، همان، ص ۲۵۸.

▲ ۷۷) جریان بلعیدن حضرت یونس توسط ماهی

الف) جریان بلعیدن حضرت یونس(ع) توسط ماهی چیست و تاچه مدت در شکم ماهی زندگی کرد؟

ب) اصولاً آیا امکان زندگی در شکم ماهی وجود دارد؟

پاسخ: الف) حضرت یونس(ع) سالها در میان قومش (در سر زمین نینوا در عراق) به دعوت و تبلیغ مشغول بود، ولی هرچه کوشش کرد، ارشادهایش در دل آنها مؤثر نیفتاد، خشمگین شد و آن محل را ترک کرد و به سوی دریا رفت، در آنجا بر کشتی سوار شد، در میان راه دریا متلاطم شد، چیزی نمانده بود که همه اهل کشتی غرق شوند؛ ناخدا گفت: من فکر می‌کنم در میان شما بنده فراری وجود دارد که باید به دریا افکنده شود. چند بار قرعه کشیدند، هر بار به نام حضرت یونس(ع) در آمد! او فهمید در این کار سری نهفته است و تسلیم حوادث شد.

هنگامی که او را به دریا افکندند، نهنگ عظیمی او را در کام خود فرو برد و خدا او را به صورت اعجاز آمیزی نگه داشت. سرانجام او متوجه شد ترک اولایی انجام داده، به درگاه خدا روی آورد و به تقصیر خود اعتراف نمود، خدا نیز دعای او را استجابت فرمود و از آن تنگنا نجاتش داد. این ماجرا در سوره انبیاء آیات ۸۷-۸۸ و سوره صافات بیان شده است.

اگر پرسیده شود آن حضرت چه ترک اولایی انجام داده است؟ می‌گوئیم اگر چه حضرت یونس(ع) سالها برای قومش تبلیغ کرد، و آنها پاسخ مثبت ندادند، خشمگین شد و از میان قومش بیرون رفت و این یک امر طبیعی بود، و اگر چه از سوی دیگر آن حضرت می‌دانست به زودی عذاب الهی آنها را فراخواهد گرفت، و به همین خاطر شهر و دیار را ترک گفت، و این نیز امر طبیعی است؛ و هیچ گناه نیست، ولی برای پیامبر بزرگی چون حضرت یونس(ع) بهتر آن بود که باز هم تا آخرین لحظه قومش را ترک نگوید، و بدون اذن الهی خارج نشود. به همین دلیل و به خاطر این عجله، به عنوان یک ترک اولی، از ناحیه‌ی خداوند مورد مؤاخذه قرار گرفت. اگر چه زمان توقف حضرت یونس در شکم ماهی چند ساعت، چند روز، چند هفته و حتی چهل روز نقل شده است؛ اما دلیل روشنی که به طور قطع مشخص کند زمان آنرا در دست نیست.[۱]

ب) در حالت عادی، امکان ماندن در آب آن هم در شکم ماهی، وجود ندارد؛ اما این حادثه تاریخی یک اعجاز بود. و معنای اعجاز همین است. و این نخستین اعجازی نیست که در قرآن با آن رو برو هستیم. همان خدایی که ابراهیم(ع) را در دل آتش سالم نگه داشت، و حضرت موسی(ع) و بنی اسرائیل را با ایجاد جاده‌های خشک در وسط دریا از غرقاب عظیم و گسترده رهایی بخشید و... قدرت دارد بندگان خاصش را مدتی در شکم ماهی

عظیمی سالم نگه دارد.[۲]

ج) بلعیده شدن حضرت یونس(ع) برای تربیت او جنبه تنبیهی داشته است. آیات و روایات دلالت می‌کند که حضرت یونس(ع) مرتکب ترک اولای شد و از آنجا که «حسنات الأبرار سیئات المقربین»، حتی ترک اولای یک پیامبر نیز بی‌جواب نمی‌ماند، بدین شکل تنبیه شد. علامه طباطبایی(ره) می‌نویسد: «... بلایا و محنت‌هایی که اولیای خدا بدان مبتلا می‌شوند، تربیت الهی است که خداو به وسیله آن بلایا، ایشان را تربیت می‌کند و به حد کمال می‌رساند و درجاتشان را بالا می‌برد؛ هرچند که بعضی از آن بلایا، جهات دیگری داشته باشند که بتوان آن را مؤاخذه و عقاب نامید.[۳]

[۱]. ر.ک: تفسیر نمونه، آیه الله مکارم شیرازی، و دیگران، ج ۱۳، ص ۴۸۶-۴۸۸، دارالکتب الاسلامیه.

[۲]. ر.ک: تفسیر نمونه، همان، ج ۱۹، ص ۱۶۴.

[۳]. ر.ک: المیزان، ج ۱۷، ص ۱۷۱، منشورات اعلمی، بیروت.

۷۸) چرا انبیاء از خداوند طلب استغفار می‌کردند با اینکه معصوم بودند؟

▲ ۷۸) چرا انبیاء از خداوند طلب استغفار می‌کردند با اینکه معصوم بودند؟

ج: در مورد این که پیامبران و امامان معصوم در دعاها و مناجاتشان خود را گنهکار می‌دانستند و استغفار می‌کردند، آیا با عصمت ایشان منافاتی ندارد؟ پاسخهای متفاوتی وجود دارد؛ ولی آنچه جامع‌تر به نظر می‌رسد، این است که گناه برای ما انسانهای معمولی عبارت از انجام محرمات و ترک واجبات است؛ ولی برای ایشان که با اختلاف درجاتشان در اوج کمال و قرب الهی قرار داشته‌اند، گناه، مفهومی وسیع‌تر دارد و ترک اولی را نیز شامل می‌شود؛ زیرا آنان برای خود وظایفی فوق وظایف دیگران قایل بودند و چه بسا هر گونه توجه به غیر معبود و محبوبشان را گناهی بزرگ می‌شمردند؛ از این رو در مقام عذر خواهی بر می‌آمدند؛ پس عصمت آنها به این معنا نیست که از هر کاری که بتوان آن را به گونه‌ای گناه نامید - حتی ترک اولی - مصون باشند؛ بلکه مقصود، مصونیت از همان گناه به معنای ترک واجبات و انجام محرمات است؛ مانند این که وقتی حضرت علی(ع) وضعیت زندگی بچه‌های یتیم فردی را که در رکاب او جهاد کرده و شهید شده بود، مشاهده فرمود،

احساس گناه کرده و خود را سرزنش می‌کرد و...[۱]؛ زیرا گناه در یک تقسیم دوگونه است:

۱- گناه مطلق: گاهی گناه مطلق و عمل گناه کار نافرمانی خداوند متعال است و واقعاً معصیت صورت می‌گیرد؛ یعنی حرامی انجام می‌دهد و یا واجبی ترک می‌کند.

۲- گناه نسبی: گاهی گناه، جنبه نسبی دارد، یعنی فرد، نه حرامی انجام داده و نه واجبی را ترک کرده است؛ ولی بخاطر مقام والایی که دارد، برای خود و ظایفی فراتر از تکلیف انسان‌های معمولی معتقد است؛ از این رو، غفلت‌های جزئی خود را گناهی بزرگ می‌شمارد و عذر خواهی می‌کند و یا خداوند از او می‌خواهد عذر خواهی و در خواست استغفار کند؛ از همین جا گفته‌اند «حسنات الأبرار سیئات المقربین» نیکی‌ها ابرار برای اولیا و مقربان گناه شمرده می‌شود، افزون بر این، نفس استغفار محبوبیت ذاتی دارد و نشانه طهارت و تقرب به خداوند است.

[۱]. آموزش عقاید، همان، ص ۷۷.

۷۹) کدام سوره و آیه در شأن اهل بیت(ع) نازل شده است؟

▲ ۷۹) کدام سوره و آیه در شأن اهل بیت(ع) نازل شده است؟

ج: درباره تعداد آیاتی که درباره اهل بیت(ع) نازل شده احادیث بسیاری وجود دارد که در بسیاری از آنها تصریح شده است که یک سوم قرآن درباره اهل بیت(ع) نازل شده است. آیات نازل شده درباره اهل بیت(ع) بعضی به صراحت، دلالت بر ولایت یا فضایل آنان می‌کند چون آیه تطهیر (احزاب/۳۳):

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً}

و برخی با کمک روایات وارده.

کتابهای زیادی در این باره به رشته تحریر در آمده که تنها در جلد ۳ احقاق الحق حدود ۱۵۰ آیه که اهل سنت نیز اعتراف کرده‌اند که درباره اهل بیت(ع) نازل شده است جمع‌آوری شده است.[۱]

[۱]. برای کسب اطلاع بیشتر ر.ک: الف: احقاق الحق، ج ۲ و ۳. ب: غایه المرام ج: تأویل الآیات الظاهره فی فضایل العتره الطاهره و

۸۰) چرا فرشتگان بر حضرت آدم سجده کردند؟

▲ ۸۰) چرا فرشتگان بر حضرت آدم سجده کردند؟

اگر سجده برای غیر خدا جایز نیست پس سجده فرشتگان برای آدم چگونه بوده ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ * إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ﴾ (حجرات/۳۱ و ۳۰) و این سجده چرا جایز گردیده است؟
ج: دانشمندان علم تفسیر و کلام به این سؤال، جوابهای مختلفی داده‌اند که اینک قسمتی از آنها را بیان می‌داریم:
۱- می‌گویند سجده فرشتگان برای آدم به معنای خضوع و اظهار کوچکی است نه به معنای معروف و معهود آن.

مرحوم آیه الله خوئی (ره) این نظریه را قبول ندارند، می‌فرماید: «به نظر ما این نظریه مردود است، زیرا مفهوم سجده که در آیه سجده فرشتگان آمده است غیر از مفهوم خضوع است و این دو، مفهوماً با هم تفاوت دارند و بدون داشتن گواه و قرینه هم نمی‌توان آنها را بدین معنی تفسیر کرد.

علاوه بر این روایات فراوانی دلالت می‌کنند بر اینکه چون فرزندان آدم، بخدای خود سجده می‌کنند شیطان سخت ناراحت می‌شود و گریه‌ی بلندی سر می‌دهد، و این روایات می‌رساند: سجده ایکه خداوند فرشتگان را به آن مأمور ساخت و شیطان از آن فرمان سر پیچی نمود به همان معنای معروف و متفاوت بود».

۲- می‌گویند: سجده فرشتگان برای خدا بود و مأموریت داشتند که در این سجده، آدم را قبله خویش قرار داده و به سوی وی سجده کنند، چنانکه می‌گویند: نماز باید به سوی قبله خوانده شود، و خداوند برای تجلیل و تعظیم آدم به فرشتگان دستور داد که رو بسوی آدم نموده سجده‌ای برای خدا انجام دهند.

مرحوم آیه الله خوئی (ره) این نظریه را نیز مردود می‌داند، می‌فرماید: «این تأویل و توجیه با ظاهر آیات و روایاتی که در موضوع سجده بر آدم وارد گردیده است منافات و مخالفت دارد، بلکه این تأویل با صراحت آیه شریفه نیز مخالفت دارد.

زیرا بنا به صراحت آیه شریفه، شیطان به این جهت از سجده بر آدم إبا و امتناع ورزید که بخیالش از آدم بهتر و

شریفتر است، و اگر منظور از آن سجده، همان سجده برای خدا بود و آدم تنها جنبه قبله بودن داشت در این صورت گفتار شیطان {ءَأَسْجِدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا}؛ آیا برای کسی که از خاک آفریده‌ی سجده کنم، معنی نداشت زیرا چه بسا که ممکن است سجده کننده اشرف و ارجمندتر از چیزی باشد که در موقع عبادت برای خدا قبله خویش قرار داده است.

۳- عده‌ای می‌گویند: چون سجده برای آدم به فرمان خدا بود پس انجام دادن آن برای خدا و بخاطر اطاعت و فرمان از خدا بوده است، اینست که آن سجده در واقع جز سجده بر ذات مقدس پروردگار چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

سجده کردن برای غیر خدا اگر بفرمان خداوند باشد چنین سجده همان پرستش و اطاعت خدا و تقرب جوئی به پیشگاه او است، زیرا این سجده نیز به خاطر اجرای امر پروردگار و به عنوان فرمان برداری در برابر حکم و دستور وی انجام می‌گردد.

این نظریه سوم را حضرت آیة الله خوئی (ره) می‌فرماید: بهترین و کاملترین نظریات است در این مورد، زیرا بنده باید فرمان بردار مولا و سرور خویش باشد و طبق دستور و به دلخواه وی عمل کند و در هیچ مورد برای خود استقلال قائل نشود و از فرمان وی هیچگونه تخلف نورزد. [۱]

در این مورد دو حدیث از امام صادق (ع) وارد شده است:

۱- «فَقَالَ إِبْلِيسُ يَا رَبِّ اغْفِنِي مِنَ السُّجُودِ لِآدَمَ (ع) وَ أَنَا أَعْبُدُكَ عِبَادَةً لَمْ يَعْبُدُكَهَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ - قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا حَاجَةَ لِي إِلَى عِبَادَتِكَ - إِنَّمَا أُرِيدُ أَنْ أَعْبُدَ مِنْ حَيْثُ أُرِيدُ لَا مِنْ حَيْثُ تُرِيدُ» [۲]

ابلیس از خداوند می‌خواهد که او را از سجده کردن حضرت آدم (ع) معاف دارد، می‌گوید من تورا جوری عبادت می‌کنم، که نه ملک مقرب و نه نبی مرسل آنطور تو را عبادت کنند، خداوند در جواب فرمود: من احتیاج به عبادت تو ندارم، آنطوری که من می‌خواهم مرا عبادت کنی، نه آنطور که تو می‌خواهی.

۲- قال (ع) فی جواب سؤال الزندیق:

«فَكَيْفَ أَمَرَ اللَّهُ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ - فَقَالَ إِنَّ مَنْ سَجَدَ بِأَمْرِ اللَّهِ فَقَدْ سَجَدَ لِلَّهِ فَكَانَ سُجُودَهُ لِلَّهِ إِذَا كَانَ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ» [۳]

در روایت دیگر آمده است که زندیقی از امام صادق (ع) پرسید: خداوند چگونه فرشتگان را فرمان داد که به آدم سجده کنند؟ امام صادق (ع) در پاسخ فرمود: هرکس به فرمان خدا سجده کند بخود وی سجده کرده است، پس بنابراین سجده فرشتگان به آدم که به فرمان خدا بوده در واقع سجده کردن بخداست.

[۱]. آیه الله خوئی، البیان فی تفسیر القرآن.

[۲]. تفسیر الصافی، ص ۲۶.

[۳]. بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۷.

بخش پنجم: رستاخیز

▲ بخش پنجم: رستاخیز

(۸۱) بهشتی که حضرت آدم از آن رانده شد کدام بهشت است؟

▲ (۸۱) بهشتی که حضرت آدم از آن رانده شد کدام بهشت است؟

مراد از جَنّت که حضرت آدم - علی نبینا وآله وعلیه السلام - از آن خارج شد چه جَنّتی بوده است؟ و چگونه ابلیس در آن راه یافت و حضرت آدم را وسوسه کرد؟

ج: بهشتی که آدم و حوا در آن بودند، بهشت جاویدان - که به مؤمنان وعده داده شده - نبوده؛ بلکه باغ باشکوه و پر نعمت خداوند بوده که در یکی از مناطق سرسبز زمین قرار داشته است و مقصود از هبوط و نزول آدم به زمین، نزول مقامی است نه مکانی؛ یعنی از مقام ارجمند خود و از آن بهشت سرسبز پایین آمدند.

برخی از مفسران از جمله علامه طباطبائی می گویند: بهشت آدم(ع) بهشت «برزخی» بوده که در آسمان قرار داشته است. و چون در آن زمان شیطان از رفتن به آسمان ممنوع نبوده، به همین جهت توانست آنها را وسوسه کند تا از درخت ممنوع بخورند، و بهشت آنها، بهشت جاویدان نبود که شیطان نتواند به آن وارد شود.[۱]

[۱]. ر.ک. المیزان علامه طباطبائی، ج ۱، ص ۱۳۹، نشر اسماعیلیان - تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲۲، ص ۱۸۶ و ۱۸۷، نشر دارالکتب الاسلامیه.

(۸۲) آیا بهشت و جهنمی که در قرآن آمده است، در حال حاضر وجود دارند؟

▲ (۸۲) آیا بهشت و جهنمی که در قرآن آمده است، در حال حاضر وجود دارند؟

ج: قرآن کریم دو نوع بهشت و جهنم را مطرح می‌کند؛ یکی بهشت و جهنم برزخی، که در آیه‌های ۲۶ و ۲۷ سوره یس {قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَإَيُّتِ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ}؛ ۱۶۹ سوره آل عمران {وَلَا تَحْزَنْ سَبِّحْ لِلَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ}؛ ۶۴ سوره مؤمن {حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْتَرُونَ}؛ و ۲۵ سوره نوح {مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا}؛ مطرح شده است. این نوع بهشت و جهنم هم اکنون موجود است؛ ولی موقتی می‌باشد و با برپایی قیامت پایان می‌یابد. [۱]

دیگری بهشت و جهنم در قیامت است که در آیه‌های فراوانی مطرح شده است؛ از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می‌شود که این نوع از بهشت و جهنم هم اکنون موجود است. بسیاری از مفسران در ذیل آیاتی که برای بهشت و جهنم کلمه «اعدت» (مهیا شده) به کار رفته، گفته‌اند، از این کلمه استفاده می‌شود که بهشت و جهنم، هم اکنون موجود است. این آیات مانند: {وَجَنَّةُ عَرْضُهَا السَّمُوتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ} (آل عمران/۱۳۳)، {وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ} (آل عمران/۱۳۱) و آیه ۲۱ سوره حدید {سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ}؛ ۲۴ سوره بقره {فَإِنْ كَمْ تَفْعَلُوا وَلَٰكِنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحَرَجُ جَارَةٌ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ} و... «هروی» به امام رضا(ع) عرض میکند: یابن رسول الله، آیا بهشت و جهنم هم اکنون آفریده شده اند؟ امام فرمود: «نعم و ان رسول الله(ص) قد دخل الجنة و رأى النار لما عرج به الى السماء؛ بلی، هنگامی که رسول خدا به آسمان عروج کرد، وارد بهشت شد و جهنم را دید». [۲]

در روایت دیگری پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «مکتوب علی باب الجنة، لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی اخو رسول الله قبل ان يخلق الله السموات و الارض بالفی عام؛ بر در بهشت، دو هزار سال قبل از این که خداوند

آسمان‌ها و زمین را بیافریند، نوشته شده، لا اله الا الله، محمد رسول الله، علیّ اخو رسول الله».[۳]
گر چه بهشت و جهنم هم اکنون موجود است؛ ولی اعمال آدمیان در شکل دهی به برخی از خصوصیات و ویژگی‌های آن‌ها نقش دارند. در روایتی می‌خوانیم هر بار که مؤمن ذکر «لا حول ولا قوة الا بالله» را می‌گوید، یک درخت در بهشت غرس می‌شود.[۴]

مکان بهشت و جهنم برزخی در درون و بطن این جهان است.

در مورد مکان بهشت و جهنم قیامت اختلاف نظر است:

۱- در آسمانها است، چون قرآن خبر از معراج پیامبر اسلام(ص) به آسمانها می‌دهد و می‌فرماید: {عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى}؛ «بهشت جاویدان نزد سدره‌المتهی است، همان نقطه‌ای که برترین مکان آسمان است.» (نجم/۱۵) در آیه دیگری می‌فرماید: {وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ}؛ «روزی شما و آنچه به شما وعده داده می‌شود، در آسمان است.» (ذاریات/۲۲)

۲- بهشت و جهنم مادی نیست تا نیازی به مکان داشته باشد؛ لذا با برپایی قیامت طومار زمین و کرات آسمانی پیچیده می‌شود ولی بهشت و جهنم موجود بوده و به حال خود باقی است.

۳- بهشت و جهنم در درون و باطن این جهان قرار دارد.[۵]

[۱]. ر.ک: پیام قرآن، آیت الله مکارم شیرازی و همکاران، ج ۵، ص ۴۴۳ - ۴۵۶، دار الکتب الاسلامیه.

[۲]. بحارالانوار، علامه مجلسی - رحمه الله - ج ۸، ص ۱۱۹، دارالکتب الاسلامیه.

[۳]. همان، ص ۱۳۱.

[۴]. همان، ص ۱۴۹.

[۵]. ر.ک: پیام قرآن، ج ۶، ص ۳۲۳ - ۳۴۴.

۸۳) بهشت و جهنم در کجاست؟

▲ ۸۳) بهشت و جهنم در کجاست؟

ج: الف) در مورد بهشت و دوزخ در بین مفسران دو نظریه وجود دارد:

- ۱- بهشت و دوزخ در باطن و درون این جهانند و بعضی از پرهیزکاران که درک و دیدی در این جهان دارند (چشم برزخی دارند) بهشت و دوزخ را نیز می‌توانند با چشم حقیقت خود ببینند؛ مثل این که بوسیله فرستنده-ای بسیار قوی صدای صوت دلنشین قرآن را در همه جای زمین پخش کنیم، و در نقطه دیگر زمین، از فرستنده دیگری با همان قدرت، صدایی فوق العاده دلخراش و ناراحت کننده به همه جای زمین پراکنده شود.
- ۲- عالم آخرت و بهشت و دوزخ براین عالم محیط است، و به اصطلاح این جهان در شکم و درون آن جهان قرار گرفته است؛ مثل عالم جنین که در درون عالم دنیا است. اگر می‌بینیم قرآن می‌گوید وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمان‌ها و زمین است؛ بدین جهت است که انسان چیزی وسیع‌تر از آسمان و زمین در این عالم نمی‌شناسد تا مقیاس سنجش قرار گیرد.

حال پاسخ پرسش شما روشن شد که طبق نظریه اول، دوزخ نیز در درون همین جهان قرار دارد و وجود آن در این جهان منافاتی با وجود بهشت در درون آن ندارد (همان طور که در ارسال امواج صوتی، صدای دلخراش و دلنشین ذکر شد).

اما طبق نظریه دوم که بهشت و دوزخ محیط بر این جهان باشند، پاسخ باز هم روشن‌تر است؛ زیرا دوزخ می‌توان محیط بر این جهان و بهشت نیز محیط بر آن، و از آن هم وسیع‌تر باشد. مراد از «عرض» نیز وسعت و گستردگی بهشت است. علاوه بر این‌ها آن جهان (قیامت) که مثل این دنیا نیست؛ لذا تصور جسمانی برای بهشت و دوزخ صحیح نیست؛ همچنین طبق روایات و آیات، در روز قیامت همه آسمان‌ها و زمین از بین می‌روند و تلاشی می‌شوند و دیگر این آسمان و زمین باقی نمی‌مانند تا مقیاس قرار گیرند؛ پس با همه این قرائن معلوم می‌شود که آنچه در این آیه درباره وسعت بهشت آمده، فقط از باب تشبیه و تقریب به ذهن است. شیخ ابوالفتح رازی در تفسیرش روایتی را نقل می‌کند که با نظریه اول منطبق است. در روایت است که ملک کشور روم به رسول اکرم (ص) نامه‌ای نوشت و گفت: تو ما را به بهشتی می‌خوانی که عرض آن چند آسمان و زمین است، پس دوزخ کجاست؟ رسول اکرم (ص) فرمود سبحان الله! چو روز درآید شب کجا باشد؟ [۱]

ب) منظور از «نزدیک کردن» (ازلفت) یعنی در پیش رویشان باشد، و داخل شدنشان در آن زحمتی نداشته باشد. و این که بهشت را به آنها نزدیک می‌کنند نه آنها را به بهشت، درک آن در شرایط این دنیا قابل تصور نیست؛ اما از آنجا که اصول حاکم بر قیامت و آخرت، اصولی است که با شرایط این جهان بسیار تفاوت دارد، پس جای شگفتی نیست. [۲]

- [۱]. ر.ک. تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۳، ص ۹۴ - ۹۵، دارالکتب الاسلامیه - روض الجنان - ابوالفتوح رازی، ج ۵، ص ۶۸، آستان قدس رضوی.
- [۲]. ر.ک. المیزان علامه طباطبائی، ج ۱۸، ص ۳۵۴، نشر اسلامی - تفسیر نمونه، آیه الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۲۲، ص ۲۷۸، دارالکتب الاسلامیه.

(۸۴) مرگ و زندگی از دیدگاه قرآن

▲ (۸۴) مرگ و زندگی از دیدگاه قرآن

ج: «حیّ» به معنی زنده است و نیز واژه حیات در مفهوم حیات نباتی و قوه نامیه و حیات حیوانی و حیات عقلانی آمده است. این واژه در مورد خداوند متعال، بر صفتی ثابت دلالت می‌کند؛ یعنی دارای حیات ابدی و زندگی همیشگی است. به تعبیر دیگر، حیات خداوند حیات حقیقی است؛ زیرا حیات اوعین ذات اوست؛ نه این که عارضی و از دیگری گرفته باشد. همچنین در آیه شریفه (فرقان/۵۸) آمده است؛ ولی در مورد انسان، حیات نمی‌تواند حقیقی باشد؛ چون با مرگ آمیخته است.

«حیات» به معنی وسیع و واقعی کلمه، عبارت است از «علم» و «قدرت» و خداوند متعال چون دارای علم و قدرت بی‌پایان است، حیات کامل دارد. نمو و حرکت و تغذیه و تولید، از آثار موجوداتی است که ناقص و محدودند. [۱]

«موت» به معنی مردن و مرگ است. خداوند متعال به هدف آفرینش مرگ و حیات انسان اشاره کرده، می‌فرماید: {الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ} (ملک/۲)
«او کسی است که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک بهتر عمل می‌کنید».

حقیقت مرگ انتقال از جهانی به جهان دیگر است؛ نه فنا و نیستی. بنابراین امر وجودی و مخلوق خداوند متعال است. از نظر قرآن کریم، ماهیت حیات و موت هر دو امر وجودی است (آفریدنی هستند)؛ از طرف دیگر ماهیت آن دو - به جز حیات حقیقی که مخصوص خداوند است - نسبی است؛ یعنی مرگ سبب انتقال از نشئه‌ای به نشئه دیگر است؛ پس هر نشئه‌ای نسبت به مابعدش «موت» حساب می‌شود؛ چنانکه حیات نیز ذومراتب است؛ همان گونه که در طبیعت دیده می‌شود.

همچنین از قرآن کریم استفاده می‌شود که «حیات دنیا» قلیل است؛ ولی جهان آخرت سراسر حیات است؛ مرگ در آنجا وجود ندارد.

قرآن کریم منشأ حیات در دنیا را آب می‌داند؛ همچنان که می‌فرماید:

{مِنَ الْمَاءِ كُلُّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ}؛ (انبیاء/۳۰) و... [۲]

[۱]. ر.ک. تفسیر نمونه، همان، ج ۷، ص ۱۸۸ و ج ۲، ص ۱۹۱.

[۲]. ر.ک. تفسیر نمونه، همان، ج ۲۴، ص ۳۱۶.

(۸۵) آیا مرگ بر زندگی مقدم است؟

▲ (۸۵) آیا مرگ بر زندگی مقدم است؟

کیفیت خلقت موت و تقدیم آن بر حیات در آیه: {الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ...} چیست؟

ج: قرآن کریم صرف انتقال از دنیا به آخرت را مرگ می‌خواند نه عدم حیات را؛ پس می‌فرماید: {الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ...}؛ (ملک/۲) چرا که مرگ به این معنا (انتقال) امر وجودی است و می‌تواند مخلوق باشد؛ ولی اگر مرگ به معنی فنا و نیستی باشد، نمی‌تواند مخلوق باشد.

علاوه بر این، اگر مرگ را امر عدمی بگیریم، باز خلقت پذیر است؛ چرا که این عدم با عدمهای صرف فرق می‌کند، مانند کوری و تاریکی که در مقابل بینایی و روشنایی است؛ یعنی عدم ملکه است و عدم ملکه بهره‌ای از وجود دارد. همچنین مرگ، بر حیات و زندگی دایم مقدم است؛ یعنی انسان از رهگذر مرگ به حیات دائمی و اخروی خویش می‌رسد، و ممکن است علت تقدیم مرگ بر حیات، تأثیر شگرف و عمیق توجه به مرگ در حسن عمل باشد. [۱]

[۱]. ر.ک: ترجمه المیزان، جامعه مدرسین، ج ۱۹، ص ۵۸۵؛ تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، ج ۲۴، ص ۳۱۶.

۸۶) چه کسانی در جهنم برای همیشه می‌مانند؟

▲ ۸۶) چه کسانی در جهنم برای همیشه می‌مانند؟

از نظر قرآن کریم چه کسانی در قیامت، در جهنم مخلد هستند؟ آیا مسلمانان معصیت کار را هم شامل می‌شود؟ جایگاه مجانین و مستضعفان فکری در قیامت کجاست؟ آیا گروهی از گمراهان که صد در صد به حقانیت دین و مسلک شان عقیده دارند، در قیامت معذورند یا خیر؟ آیا استحقاق بهشت رفتن را دارند؟

ج: از آیات قرآن کریم (زلزله/ ۷ - ۸) {فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ*وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ} استفاده می‌شود که هرکس مرتکب گناه و کار بدی شود، جزای آن را در قیامت خواهد دید؛ مگر اینکه توبه کند و در همین دنیا از گناه پاک شود و نقایص خود را با اعمال صالح جبران نماید. [۱] و یا اگر لایق شفاعت باشد، مورد شفاعت قرار گیرد.

ولی گناه کارانی که از فضل و رحمت بی‌پایان الهی استفاده نکنند و با بار گناه وارد قیامت شوند، به میزان جرم و گناهشان در جهنم می‌مانند و بعد از پاک شدن از آلودگی، وارد بهشت می‌شوند. تنها عده‌ای همچون کافران و منافقان معاند، برای همیشه در جهنم باقی خواهند ماند، چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

{إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا}؛ (نساء/ ۱۴۰)

«... خداوند، منافقان و کافران را در دوزخ گرد خواهد آورد».

{وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ}؛ (آل عمران/ ۱۱۶ و مجادله/ ۱۷) {لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ} «و آنان اهل آتشند و در آن جاودانه خواهند ماند».

بنابراین جهنمیان به تدریج از جهنم نجات می‌یابند و سرانجام عده محدودی در آن باقی می‌ماند و یا هیچ باقی نمی‌مانند. عده زیادی از آنها که در پرسش آمده مستضعف فکری و عقیدتی هستند نه کافر و غیر شیعه، و مستضعفان و کسانی که به اصطلاح {وَأَخْرُوجُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ} هستند، در آخرت امتحان می‌شوند. پس اگر در مقابل امر ذات حق نایستادند و اطاعت کردند، به جهنم نمی‌روند... خداوند متعال می‌فرماید {إِلَّا الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا} (نساء/ ۹۸)؛ «مگر آن مردان و زنان و کودکانی فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند».

آیه‌ی مذکور به این حقیقت اشاره دارد که جهل به معارف دینی در صورتی که ناشی از قصور و ضعف باشد و

خود انسان جاهل، هیچ دخالتی در آن قصور و ضعف نداشته باشد در درگاه خداوند معذور است؛ زیرا هیچ انسانی جز به مقدار طاقت و توانش تکلیف ندارد.

{لَا يَكُلُ إِلَّا اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهِ مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ}؛ (بقره/۲۸۶)

«خداوند هیچ کس را، جز «به اندازه توانایش، تکلیف نمی‌کند. (انسان)، هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است. (مؤمنان می‌گویند): پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن! پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان)، بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی! پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار! و آثار گناه را از ما بشوی! ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده! تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان.»

و امروز بسیاری از انسان‌ها نسبت به معارف و حقایق الهی قصور دارند و در واقع مستضعف فکری و فرهنگی هستند. [۲]

خداوند متعال در قیامت، مجانین و افراد ابله و کم عقل و افراد جاهل قاصر و افرادی که بین دو پیامبر (زمان فترت) زندگی می‌کردند و دستورات الهی به آنها نرسیده و افراد کر و لال که به احکام الهی آشنا نشدند، برای آنها صحنه‌ای شبیه صحنه دنیا که دار تکلیف است، مهیا می‌کند و آنها را آزمایش می‌کند و بدین ترتیب، وضع آنان را روشن می‌نماید؛ کسانی که از عهده امتحان برآمدند، اهل نجات و گرنه اهل دوزخ خواهند بود. [۳]

[۱]. ر.ک: سوره فرقان. آیه ۷.

[۲]. ر.ک: المیزان، علامه طباطبایی (ره) ج ۵، ص ۵۳ - ۶۲، اعلی، بیروت.

[۳]. اصول کافی، شیخ کلینی (ره)، ج ۳، ص ۲۴۸، سید الشهداء (ع) / مجموعه آثار استاد شهید آیه الله مطهری (ره) ج ۱، ص ۳۳۸ - ۳۴۲، انتشارات صدرا.

▲ بخش ششم: سوالات گوناگون

۸۷) مراتب نفس از دیدگاه قرآن مجید

▲ ۸۷) مراتب نفس از دیدگاه قرآن مجید

ج) نفس در اصل به معنای «ذات» است؛ در آیاتی از قرآن مانند (یوسف ۵۳) {وَمَا أَرْئِیْ نَفْسِیْ}؛ «من هرگز خود را تبرئه نمی‌کنم.» و (شمس ۷) {وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّیْهِ}؛ «قسم به جان آدمی و آن کس که آن را (آفرید) منظم ساخته» به این معنی بکار رفته.

مراحل هفتگانه «نفس» در قرآن کریم:

۱- نفخه الهیه: که ملاک برتری انسان بر فرشتگان است و از آن تعبیر به «روح الله» می‌شود و بالاترین مراتب نفس است که به مقام نفس راضیه و مرضیه می‌رسد و تا آنجا بالا می‌رود که به مرتبه «قاب قوسین او ادنی» مشرف می‌شود، چنانکه قرآن می‌فرماید:

{ثُمَّ إِنَّ دَنی قَدَلِی فَكَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ ۚ أَوْ أَدْنٰی} (نجم/ ۷ - ۹)؛

سپس نزدیک و بسیار نزدیک شد تا فاصله‌ای به اندازه دو کمان یا کمتر بود.

آیه ۹ از سوره‌ی سجده و آیه ۶ ی ۲۹ از آیه‌ی حجر اشاره به این مرتبه نفس دارد: {ثُمَّ سَوَّیْهِ وَ نَفَخَ فِیْهِ مِنْ رُوحِی}؛

پس «اندام» او را موزون ساخت و از روح خویش در او دمید.

و {فَإِذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیْهِ مِنْ رُوحِی...}؛

«هنگامی که کار آن را به پایان رسانیدم و در او از روح خود دمیدم».

۲- نفس مُلَهَمَه: که خدا به آن سوگند یاد فرموده و فجور و تقوا را به آن الهام کرده است «۷ و ۸ شمس»

{وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا}؛

«و قسم به جان آدمی و آن کسی که آن را آفرید. منظم ساخته، سپس فجور و تقوا (شرو خیرش) را به او الهام کرده».

۳- نفس اماره: که همواره انسان را به بدی می‌خواند مقصود این آیه است که می‌فرماید:

{وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي} إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ { (یوسف/۵۳)؛
من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی‌کنم که نفس (سرکش) بسیار به بدیها امر می‌کند مگر اینکه پروردگارم غفور و رحیم است».

۴- نفس لوّامة: است که انسان را از فساد و تباهی باز می‌دارد و انسان بزهکار را همواره سرزنش می‌کند
{لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ} (قیامت/۱ و ۲)؛ سوگند به روز رستاخیز و سوگند به نفس سرزنشگر»

۵- نفس مطمئنه: است که به ندای پروردگارش مفتخر می‌شود {يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتٍ} (فجر/۲۷ - ۳۰)؛ ای نفس مطمئن و آرام به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلک بندگانم درآی، و در بهشت وارد شو!».

۶- نفس فانیه: است که سرانجام طعم مرگ را می‌چشد که این آیه شریفه بر آن دلالت دارد: {كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ} (آل عمران/۱۸۵)؛ «هر کسی مرگ را می‌چشد».

۷- فطره الله: است که خداوند انسان را بر آن سرشته است {فَطَرَهُ اللَّهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا} (روم/۳۰)؛ این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده است».
مجموعه‌ای این مراتب شخصیت انسان را می‌سازد و او را جامع نشأتین (ملکوت و ناسوت) و حاوی عالمین (غیب و شهود) می‌کند، یا انسان را از فرشته بالا می‌برد و یا از حیوان پایین تر.

۸۸) آیا عصمت امر خدادادی است یا اکتسابی؟

▲ ۸۸) آیا عصمت امر خدادادی است یا اکتسابی؟

ج: عصمت انبیا و اولیای الهی امری خدادادی است، اما نه به این معنا که خداوند بدون علل و عواملی و بدون هیچ زمینه و قابلیت تصمیم می‌گیرد، کسی را به مقام عصمت برساند؛ زیرا «ابی الله ان یجری الامور الا بالاسباب» در مورد عصمت امامان معصوم (ع) نیز خداوند می‌دانست که این افراد (معصومان) وقتی که به دنیا

بیایند با اختیار خودشان، شاکرترین، عابدترین و... خواهند بود و چون اراده الهی بر این تعلق گرفته بود که اینان را به عنوان رسولان (یا امامان) معرفی کند، برای این که در مسئولیت خود موفق شوند، امکانات لازم از قبیل اصلاّب شامخه و ارحام مطهره را برای آن‌ها فراهم کرد، همان طور که کسی که می‌باید مسئولیت معلمی را به عهده بگیرد، ابتدا گزینش می‌شود و سپس برایش دوره‌های تربیت معلم می‌گذارند. در مورد امامان و پیامبران نیز چون خداوند می‌دانست که آن‌ها توان تحمل مسئولیت سنگین نبوت و امامت را دارند برخی توفیقات به آنان افاضه فرمود، ولی این لطف الهی به هیچ وجه موجب جبر آن‌ها نمی‌شود و این که آنان این لطف الهی را به بهترین نحو پاس می‌دارند، موجب فضل و برتری آن‌هاست، چنان که سایر انسان‌ها نیز اگر توفیقات الهی را - به همان حدی - که خداوند به آنها افاضه فرموده پاسداری کنند، موجب فضل و کمال آنان خواهد بود. نکته‌ای که نباید فراموش کرد این است که: بازخواست الهی از هرکس به اندازه ظرفیت و امکاناتی است که به او عطا کرده؛ برای مثال انتظاری که از یک عالم می‌رود به هیچ وجه به اندازه انتظاری که از یک فرد عادی می‌رود، نیست. خداوند نیز این دو دسته را یکسان بازخواست نمی‌کند، همین طور چون خداوند به معصومان عنایت بیشتری دارد، در همان حد مسئولیت‌ها و وظایفی هم بر عهده آن‌ها نهاده است.

نتیجه این که: عصمت پیامبران و امامان(ع) خدادادی است، یعنی این امر یک موهبت ویژه است که به پیامبر و امامان(ع) داده شده نه به دیگران، آن هم به خاطر مسئولیت سنگین رهبری که به عهده آن‌ها گذاشته شده است. اما به این نکته باید توجه داشت که این امر خدادادی موجب سلب اختیار از آن‌ها نمی‌شود. در این آیه: {وَ أَنْ احْكُم بَيْنَهُ لِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ احْذَرُهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ} (مائده ۴۹)؛

«در میان آنها (اهل کتاب)، طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن؛ و از هوسهای آنان پیروی نکن و از آنها برحذر باش، مبادا تو را از بعضی احکام که خدا بر تو نازل کرده، منحرف سازد». این امر روشن می‌شود که خداوند متعال در این جا پیامبرش را مأمور کرده که از فتنه آنان برحذر باشد و اگر چنین دستوری داده - با این که پیامبرش به عصمت خدایی معصوم است - برای این بوده است که عصمت اختیار را از معصوم سلب نمی‌کند، به طوری که دیگر نتواند راه خطا برود و در نتیجه نتوان تکلیف کرد، خیر، عصمت چنین اثری ندارد، برای این که عصمت چیزی از سنخ ملکات علمی است و معلوم است که علوم و ادراکات، هرگز قوای عامل را که اعضا را به حرکت در می‌آورد و هم چنین اعضای که حامل آن ادراکات است را از قدرت یکسان به فعل و ترک در نمی‌آورد و چنین اثری ندارد که قدرت آن‌ها را از فعل یا ترک سلب کند، بلکه همچنان مختارند. مانند غذایی که معلوم است مسموم می‌باشد، باز با اختیار می‌توانیم آن را بخوریم یا نخوریم، با وصفی که علم به ما عصمت از خوردن آن غذا می‌دهد.

پس با وجود عصمت باز فعل برای معصوم اختیاری است. هرچند تا زمانی که علم مورد نظر وجود داشته باشد، محال است که آن عمل از انسان سرزنند. از این رو عصمت از شئون مقام علم است و اختیار از شئون مقام عمل؛ بنابراین اشتباه در اموری که به حکم الهی مربوط نیست از امور زندگی با عصمت منافات ندارد، چون در حقیقت این سنخ از اشتباه‌ها اختلاف در سلیقه و روش است و عصمت منافاتی با این گونه اشتباه‌ها ندارد. مانند اشتباه حضرت موسی(ع) نسبت به هارون که با غضب دو سوی سر او را گرفت، این به خاطر تأدیب در یک امر ارشادی بود نه در یک حکمی از احکام مولوی پروردگار.[۱]

[۱]. تفسیر المیزان، علامه طباطبائی، ترجمه ج ۲، ص ۲۰۰ تا ۲۳۱ و ج ۵، ص ۵۸۰ و ج ۸، ص ۳۲۳.

۸۹) آیا جنگهای صدر اسلام با آیه «لا اکراه فی الدین» تنافی ندارد؟

▲ ۸۹) آیا جنگهای صدر اسلام با آیه «لا اکراه فی الدین» تنافی ندارد؟

ج: دین مجموعه‌ای از اعتقادات ویژه است که هرگز نمی‌توان آن را بر کسی تحمیل کرد، اگر اصول و مبادی دیانت برای کسی حاصل نشود دین نیز در قلمرو جانش وارد نمی‌شود از اینرو قرآن کریم می‌فرماید: در دین اکراه و اجبار نیست خداوند دل انسان را بگونه آفریده است که تنها به «برهان» سر می‌سپارد و لذا می‌فرماید: {إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا} (یونس/۳۶) این آیه بیانگر این حکم ارشادی است که «سخن مظنون نگوید؛ زیرا اثری در دل دیگران ندارد». «عقیده» که امر علمی است نه عملی، اگر مبادی و مقدماتش در نفس انسان پیدا شود، خود او نیز متحقق می‌گردد و اگر چنین نشود قابل تحمیل نیست. افکار انسان بر برهان و دلیل تکیه دارد و از این رو، نه خود انسان می‌تواند عقیده را برای خود تحمیل کند و نه دیگران توان تحمیل بر او را دارند. اثبات و سلب فکر و عقیده، به دست کسی نیست و نیازمند مبادی و مقدمات علمی خویش است. اگر مقدمات علمی مطلبی فراهم شد، اعتقاد به آن مطلب منعقد می‌شود و اگر نه، آن را بصورت حقیقی باور نمی‌کند. عقیده با «عقد» و «گره خوردن» ارتباط دارد و خود عقد؛ با تصدیق علمی و یقینی مرتبط است. در اعتقاد دو عقد و گره لازم است؛ یکی میان موضوع و محمول – که به همین جهت، «قضیه» را عقد می‌نامند – و دیگری میان محصول قضیه و نفس انسان که این عقد دوم را «اعتقاد» می‌نامند.

انسان، وقتی به کمال می‌رسد که بر اساس حُسن اختیار خود، حق را بپذیرد. اکراه و اجبار، اختیار را از انسان می‌گیرد و به همین دلیل، خدای سبحان دربارهٔ اندیشه و عقیده آزادی را محور قرار داده و اکراه در دین را جایز نمیداند و وظیفهٔ انبیاء(ع) را عرضه و ابلاغ دین می‌داند: {وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ} (یس/۱۷) و به پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: {لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ} (شعراء/۳ و ۴)؛ گویا تو قالب تهی می‌کنی بر این اندوه که چرا اینان ایمان نمی‌آورند، اگر ما بخواهیم، چیزی را از آسمان نازل می‌کنیم تا ایشان برای آن خاضع و فروتن شوند. سپس خداوند ایمان اجباری را سعادت انسان نمی‌داند و برای آن، اثری در کمال انسان قائل نیست.

آزادی عقیده و جهاد ابتدایی

گاهی از سوی دشمنان آگاه یا دوستان نادان گفته می‌شود که اسلام، با شمشیر پشرفت کرده و عقیدهٔ اسلام به وسیلهٔ جنگ و جهاد بر مردم تحمیل شده است.

بررسی تاریخ صدر اسلام شهادت می‌دهد که اسلام با برهان و استدلال پیشرفت کرده است؛ زیرا رسول اکرم(ص) و همراهان ایشان، در مدّت سیزده سالی که در مکه بودند، فشارهای بسیاری را تحمل کردند و در این مدت عده‌ای نیز که از مدینه در مراسم حج به حضور ایشان می‌رسیدند، بر اساس دعوت و تبلیغ صحیح، اسلام را می‌پذیرفتند. زمانی هم که آن حضرت وارد مدینه شدند، پیش از آنکه قدرتی داشته باشند، از همه طرف مورد تهاجم قرار گرفتند و جنگ‌های «بدر» و «احد» صورت گرفت و پس از آنکه حکومت اسلامی شکل گرفت خداوند با اذن {أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَتِّلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا} (الحج/۳۹)؛ اجازهٔ دفاع را به مسلمانان مظلوم داد تا بتوانند برای حفظ حکومت اسلام و مسلمین و برای نجات محرومان و مظلومان دیگر از شر کافران بی‌منطق و فتنه‌گر به جهاد در راه خدا نائل شوند.

در اسلام جهاد (بر دو نوع است، یکی «جهاد دفاعی» و دیگری «جهاد ابتدایی» دفاعی آن است که مسلمانان برای دفاع از خود، در برابر هجوم و حملهٔ دشمن، دست به شمشیر و سلاح می‌برند؛ و جهاد ابتدایی، جهادی است که به دستور ولیّ مسلمین (ولیّ معصوم) به سوی کافران رفته، آنان را به پذیرش اسلام دعوت می‌کنند، موانع غیر منطقی را به وسیلهٔ جنگ، از میان بر می‌دارند، نه اینکه اسلام را بر آنها تحمیل کنند تا با آیهٔ شریفه {لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ} منافات داشته باشد.

سران ستم و سر دمداران کافر در طول تاریخ با شیوه‌هایی گوناگون و تبلیغات نادرست خود بر ضد حق فعالیت می‌کنند و نمی‌گذارند چراغ هدایت دین که خواسته‌ی فطرت همه انسانهاست، به محدوده‌ی کشور شرک و کفر برسد. قرآن کریم، گشودن بند و زنجیرها را از دست و پای مردم و آزاد کردن آنان را یکی از بهترین نعمت‌ها و

ره آورد رسالت پیامبر اسلام(ص) می‌داند: «و یضع عنهم اصرهم و الاغلال الّتی کانت علیهم» (اعراف/آیه ۱۵۷). بدترین زنجیرها، زنجیر جهل و نادانی یا زنجیر بردگی و بندگی است که انسان گرفتار آن‌ها، نمی‌تواند حقایق را بشناسد و یا پس از شناختن، به سبب اسارت، نمی‌تواند نظر خود را بیان کند و بر فرض اظهار نظر، توان اجرای مصوّبات الهی را ندارند بنا بر این جنگهای صدر اسلام برای رفع فتنه و برداشتن موانع از پذیرش حق بوده است، خداوند دستور می‌دهد {وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ} (انفال/۳۹)؛ «باکفار بجنگید تا فتنه و آشوب از میان برداشته شود».

تا به دنبال آن فطرت اسیر شده مردم آزاد شود و سخن منطقی دین به صورت «بلاغ مبین» به آنان عرضه گردد، تا مردم چهره واقعی حق را ببینند و آزادانه آن را اختیار کنند: {فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ} (کهف/۲۹)؛ «هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد کافر گردد». ولذا مرحوم علامه طباطبایی(ره) می‌فرماید: «باز گشت جنگ ابتدایی به جنگ دفاعی است».[۱]

[۱]. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۸۹ و ۹۹.

۹۰) آیا تمام آب های زمین از آب باران سرچشمه می‌گیرد؟

▲ ۹۰) آیا تمام آب های زمین از آب باران سرچشمه می‌گیرد؟

باتوجه به آیه {أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا...} (رعد/۱۷)؛ «خداوند از آسمان آبی فرستاد؛ و از هر دره و رودخانه‌ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد». آیا تمام آبهای زمین مانند اقیانوس‌ها، دریاها، چشمه‌ها و... از آب باران سرچشمه می‌گیرد؟ آیا آب باران بدون وجود اقیانوس‌ها و ابرها امکان دارد؛ یا اینکه بعضی آب‌ها مانند اقیانوس‌ها همزمان با آفرینش کره زمین و یا بعد از آن آفریده شده است؟

ج: آیه می‌فرماید که هرکدام از دره‌ها و گودال‌ها و نه‌های روی زمین به اندازه گنجایش و وسعت خود بخشی از آب باران را پذیرا می‌شوند.[۱] و بر اینکه تمام آب‌های زمین از آب باران سرچشمه می‌گیرد؛ دلالت ندارد. و وجود آب باران بدون وجود ابرها و اقیانوس‌ها، همچون وجود مرغ بدون تخم مرغ و امثال آن است که در عالم خلقت فراوان به چشم می‌خورد. در اینکه اصل آب‌ها اقیانوس‌ها است یا آب باران، تا کنون دلیل قطعی از قرآن

یافت نشده است؛ مثلاً شیخ صدوق (ره) بعد از ذکر آیات {وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا} (فرقان/۴۸)؛ {وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لِقَادِرُونَ} (مؤمنون/۱۸)؛ {وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ} (انفال/۱۱) نتیجه می‌گیرد که اصل همه آب‌ها از آسمان است. [۲]

لکن علامه طباطبایی در تفسیر آیه {وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ} (هود/۷) می‌فرماید آیه کنایه از استقرار ملک خداوند بر آب، یعنی ماده حیات و زندگی است. [۳] و همچنین آیه دلالت دارد که عرش و آب قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین موجود بودند. [۴]

حضرت علی (ع) نیز در تفسیر آیه می‌فرماید: «عرش خداوند قبل از گسترده شدن زمین و بنای آسمان، بر آب بود». [۵]

برای تحقیق در این موضوع می‌توانید به کتاب بحارالانوار، ج ۵۴ مراجعه فرمایید.

[۱]. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ج ۱۰، ص ۱۶۵.

[۲]. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۷۵، دارالتعارف للمطبوعات.

[۳]. المیزان، علامه طباطبایی، ج ۱۰، ص ۱۴۴، مؤسسه الاعلمی.

[۴]. مجمع البیان، مرحوم طبرسی، ج ۵، ص ۲۱۸، ناصر خسرو.

[۵]. بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۵۴، ص ۹۲، دار احیاء التراث.

۹۱) معیارهای فضیلت و برتری از دیدگاه قرآن کریم

▲ ۹۱) معیارهای فضیلت و برتری از دیدگاه قرآن کریم

ج: بعضی از اسباب فضیلت از دیدگاه قرآن عبارتند از:

۱- عبادت و هر نوع عمل صالح: {قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ} (مؤمنون/آیات ۱ تا ۱۰)؛ «مؤمنان رستگار شدند».

۲- ایمان: {أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ} (سجده/۱۸)؛

«آیا کسی که باایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟! نه، هرگز این دو برابر نیستند».

۳- علم: {هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...} (زمر/۹)

«مجاهدان را بر قاعدان، با یاداش عظیمی، برتری بخشیده است».

اولین کسی که فرضیه تبدل انواع را اظهار نمود لامارک فرانسوی بوده است، سی سال بعد از وفات او چارلز داروین آن فرضیه را تعقیب نمود. داروین که در سال ۱۸۲۹ میلادی به اتفاق کاپیتان فیتز روی کشتی بیگل مسافرتی به استرالیا و آمریکای جنوبی و چند سرزمین دیگر نمود، در آنجا ضمن مطالعه در حالات جانوران و گیاهان مختلف و دیدن فسیل بعضی از حیوانات فرضیه لامارک در نظر او قوت گرفت تا بالاخره پس از مراجعت به انگلستان در سال ۱۸۵۹ کتاب (بیدایش انسان) را در سال ۱۸۱۷ انتشار داد و به فرضیه لامارک از

نظر علمی نظم و ترتیبی داد.

داروین فرضیه‌ی خود را بر روی چهار اصل و قانون استوار ساخت.

اصل اول: تنازع بقاء

منظور او از این اصل این است که موجودات مختلف جهان برای ادامه‌ی حیات و به دست آوردن آذوقه و شرایط زندگی خود همواره با یکدیگر در نبردند.

اصل دوم: انتخاب طبیعی یا انتخاب اصلح

مقصود داروین از این اصل این است که در نتیجه تنازع بقاء و نبردی که برای زندگی در بین موجودات جهان واقع می‌شود، موجودات قوی‌تر و نیرومندتر باقی می‌مانند و موجودات ضعیف از بین می‌روند و نابود می‌گردند.

اصل سوم: تطبیق با محیط

هر موجودی با شرایط و محیط زندگی خود منطبق می‌شود، یعنی اگر در محیط و شرایطی قرار بگیرد که احتیاج به عضوی پیدا کند آهسته آهسته آن عضو پس از هزاران سال در او به وجود خواهد آمد و اگر در محیط و شرایطی واقع شود که یکی از اعضاء او زاید باشد پس از هزاران سال آن عضو به خودی خود از بین می‌رود، مثلاً داروین می‌گوید که زرافه از ابتدا دارای گردن دراز نبوده و گردن او مانند اسب‌های دیگر بود ولی چون در یک محیط جنگلی قرار گرفته بود که ناچار بود برای ادامه زندگی خود از برگ درختانی که دارای شاخه‌های بلند بودند استفاده کند، ناچار شد گردن بکشد و در اثر ادامه همین عمل آهسته آهسته گردن او دراز شد تا بالاخره پس از گذشت هزاران سال به شکل کنونی درآمد.

داروین می‌گوید فیل‌ها در ابتدا دارای خرطوم بلند و دندانهای عاج نبودند. شرایط زندگی آنها ایجاب کرد که بینی آنها به صورت خرطوم درآید و دندانهای عادی آنها رشد کند و به صورت عاج‌های بلند گردد. و در مقابل مار در ابتدا دست و پا داشت ولی چون در محیطی قرار گرفته بود که مجبور بود از راه‌ها و جاهای باریک عبور کند احتیاجی به دست و پا نداشت. در اثر عدم استعمال آنها آهسته آهسته دست و پای او از بین رفت.

اصل چهارم: وراثت

مقصود داروین از این اصل این است که تغییراتی که به علت تطبیق و سازش با محیط تدریجاً در یک حیوان

ظاهر می‌گردد (مانند درازی گردن در زرافه و یا از بین رفتن دست و پا در مار) همان تغییرات طبق اصل وراثت به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود.

داروین درباره انسان می‌گوید که آخرین مرحله‌ای که انسان از نظر شکل و اندام و قیافه پیموده قیافه‌ی میمون بوده است و از صورت میمون (البته نه میمون‌های فعلی بلکه یک نوع میمون تکامل یافته‌ای که اکنون وجود ندارد.) به این صورت درآمده است.

نظریه داروین بر اساس این چهار اصل استوار است که اگر یکی از این پایه‌ها مورد نقد قرار گیرد، آن فرضیه از اعتبار ساقط می‌شود، ولی خوشبختانه تمام آن اصول و قوانین از نظر علمی مورد خدشه قرار گرفته است.

انتقاد بر اصل اول داروین

داروین اصل اول خود یعنی تنازع بقاء را به صورت یک قانون کلی و طبیعی پذیرفته و آن را پایه‌ی انتخاب اصلح معرفی کرده است. در صورتی که اگر ما سخن داروین را بپذیریم قطعاً باید از تمام اصول اخلاق و فضیلت و عواطف چشم پوشی کنیم و این همه جنگها و خونریزی‌ها و تجاوزات که از طرف ستمگران و زورمندان و اقویا نسبت به طبقات ضعیف انجام می‌شود را امضا کنیم. زیرا این تجاوزات و خونریزی‌ها چیزی جز همان تنازع بقاء داروین نیست که در زندگی بشر صورت می‌گیرد، و اگر ما تنازع بقاء را یک اصل طبیعی و قانون خلقت بدانیم ناچار باید این همه بیدادگری‌ها و استثمارهای طبقات قوی و زورمند را نسبت به طبقات ضعیف به عنوان یک قانون اجتناب ناپذیر بپذیریم.

انتقاد بر اصل دوم داروین

اصل دوم داروین مبتنی بر اصل اول اوست که در نتیجه‌ی تنازع بقاء و نبردی که برای ادامه زندگی بین موجودات بوجود می‌آید موجودات قوی موجودات ضعیف را از بین می‌برند، این اصل اول داروین به عنوان یک قانون رد شد.

انتقاد بر اصل سوم داروین

داروین طبق اصل سوم می‌گوید هر موجودی در هر محیط و شرایطی که واقع شود خود را با همان محیط و شرایط تطبیق می‌دهد، به طوری که اگر احتیاج به عضوی داشته باشد آن عضو آهسته آهسته در او ایجاد می‌گردد و اگر عضوی در او برای زندگی در آن محیط زاید باشد آن عضو در اثر عدم استعمال از بین خواهد رفت.

این اصل به صورت یک قانون کلی درست نیست، سازش با محیط و تطبیق با شرایط تا حدی در حیوانات و

نباتات دیده می‌شود، ولی کلیت ندارد. زیرا طبق آزمایشات علمی که به عمل آمده یک قسمت مهم از حیوانات و نباتات به مجرد تغییر محیط و شرایط زندگی از بین می‌روند و نابود می‌شوند و نمی‌توانند خود را با شرایط محیط وفق دهند و قسمت کمی هم باقی می‌ماند تغییرات بسیار جزئی و سطحی در آنها به وجود می‌آید مانند تغییر رنگ، پوست، جثه، حجم بدن و وضع اندام و این تغییرات در حدی نیست که موجب تغییر نوع گردد. تیکوت دانشمند طبیعی، کرمهایی را که روی درخت بلوط زندگی می‌کردند را روی درخت گردو قرار داد و مشاهده کرد که بیشتر آنها نتوانستند خود را با محیط و شرایط زندگی تطبیق دهند و از بین رفتند. همین آزمایش درباره‌ی گیاهان هم به عمل آمد و در نتیجه ثابت شد که عوض شدن شرایط و محیط زندگی غالباً موجب از بین رفتن و نابود شدن گیاهان می‌شود. مثلاً گیاهی که در نمکزار می‌روید اگر آن را در نقاط پرآب و مرطوب ببرند از بین می‌رود.

انتقاد بر اصل چهارم داروین

داروین معتقد است که تغییراتی که به اقتضای محیط و شرایط زندگی در موجودی ایجاد می‌گردد طبق اصل وراثت همان تغییرات به نسل‌های بعدی منتقل می‌شود. اما پیشرفت علم وراثت و کشف ژنتیک بطلان این فرضیه را ثابت کرده است. درست است که اصل وراثت در همه حیوانات و نباتات یک اصل ثابت و مسلم است اما این وراثت در همه صفات اکتسابی و تغییرات عارضی نیست. داروین گمان می‌کرد که هر تغییری که در یک نسل به وجود می‌آید درست همان تغییر به حکم اصل وراثت به نسل‌های بعدی داده می‌شود.

در صورتی که ژنتیک و علم وراثت می‌گوید که تغییراتی که در موجودی یافت می‌شود اگر در ژن‌ها اثر بگذارد جنبه‌ی توارث به خود گرفته و به نسل‌های بعدی منتقل می‌گردد؛ ولی اگر تغییرات عارضی و اکتسابی در ژن‌ها مؤثر واقع نشود هیچ‌گاه جنبه‌ی وراثت به خود نگرفته و به نسل‌های بعد منتقل نمی‌گردد.

سالیان درازی است که مسلمین بچه‌های خود را ختنه می‌کنند با این حال نسل‌های آنان باز دارای پوست زاید روی آلت هستند و... و آزمایشاتی که باستان‌شناسان و زمین‌شناسان روی استخوان‌های جمجمه و فک و دست و پا و دندان‌های انسان به عمل آورده نشان می‌دهد که انسان در نوع خود ثابت و مستقل است و خیلی زودتر از میمون در روی زمین تکوین یافته و ادامه‌ی حیات میداده است.[۱]

[۱]. پاسخ ما، شماره ۴، سید عبدالکریم هاشم نژاد و سید حسن ابطحی.

۹۳) انسان‌ها از نظر استعداد متفاوتند، آیا از نظر ثواب و قرب معنوی هم متفاوتند؟

▲ ۹۳) انسان‌ها از نظر استعداد متفاوتند، آیا از نظر ثواب و قرب معنوی هم متفاوتند؟

افراد از نظر استعداد و امکانات با هم فرق دارند و قهراً در رشد و کمال، خدمات و انجام کارهای نیک تفاوت دارند، آیا در ترقی و تکامل معنوی و قرب به پروردگار و ثواب و مقام اخروی هم متفاوتند یا خیر؟ و اگر تفاوت دارند با مسأله عدل خداوند چگونه سازگار است؟

ج: همان گونه که در خود سؤال ذکر شده است چون افراد از نظر استعداد فرق دارند در کمال و انجام کارهای نیک هم متفاوتند، و از آنجا که تکامل معنوی و ثواب و مقام اخروی نتیجه اعمال دنیا است که «الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ» [۱] انسان در آن دنیا آن چنان است که این جا خودش را بسازد، اگر این جا خودش را کامل بسازد آن جا کامل است، اگر ناقص بسازد ناقص است. [۲] ثواب و عقاب نیز تابع اعمال انسان است که {فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ} (زلزال/۸) بنابراین چون اعمال متفاوت است طبعاً مقام اخروی و ثواب و عقاب نیز متفاوت خواهد بود.

اما این تفاوت در مقام معنوی و ثواب و عقاب اخروی چگونه با مسأله عدل خداوند سازگار است؟ برای روشن شدن جواب ابتدا ببینیم عدل یعنی چه؟

عدل در لغت به معنای برابری و برابر کردن است، و در عرف عام به معنای رعایت حقوق دیگران، در برابر ظلم (به معنای تجاوز به حقوق دیگران) به کار می‌رود و از این رو عدل را به این صورت تعریف کرده‌اند: «والعدل عطاءٌ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ» عدل یعنی به هر موجودی هر آن چه استحقاق دارد به مقدار استحقاقش داده شود. ولی گاهی توسعه در معنای عدل داده می‌شود و به معنای «هرچیزی را در جای خود نهادن یا هرکاری را به وجه شایسته انجام دادن» به کار می‌رود. طبق این تعریف عدل مترادف با حکمت؛ و کار عادلانه مساوی با کار حکیمانه است.

حاصل آنکه برای عدل می‌توان دو مفهوم خاص و عام در نظر گرفت. یکی رعایت حقوق دیگران و دیگری انجام دادن کار حکیمانه که رعایت حقوق دیگران هم از مصادیق آن می‌باشد. بنابراین لازمه عدل برابر قرار دادن همه انسان‌ها یا همه اشیاء نیست، بلکه عدل آن است که هرکس را به اندازه استحقاقش ستایش یا نکوهش کرد و پاداش و کیفر نمود. [۳]

به عنوان مثال اگر معلمی همه دانش آموزانش را به یک دید بنگرد و همه را یک جور تعلیم دهد و یک جور

امتحان کند و سؤالات امتحانی که طرح می‌کند برای همه یکسان باشد آنگاه برخی از شاگردان او به خاطر کودنی و کم هوشی، یا به خاطر کوشش نکردن از عهده امتحانات به خوبی یا اصلاً برنیاید و برخی دیگر از شاگردان به علت استعداد قوی و کار خوب سؤالات امتحانی را کاملاً جواب بدهند و معلم به هرکدام از آنها بر طبق جواب‌های امتحانی نمره بدهد، قهراً نمرات مختلف خواهد بود و این عین عدل است؛ چون عدالت این نیست که معلم همه نمره‌ها را جمع کند و بعد بین همه دانش آموزان به طور مساوی قسمت کند، عدالت این است که به هرکدام آنچه را که استحقاق دارد بدهد.[۴]

ظاهراً منشأ سؤال این است که خدا آفریننده موجودات است و هر تفاوتی که هست از او به وجود آمده است و همه تفاوت‌ها و اختلاف‌ها به دست خداست؛ اول آن‌ها را متفاوت آفریده، بعد به حساب تفاوت هایشان با آن‌ها رفتار کرده است! این با عدالت چگونه سازگار است؟

در جواب باید گفت این تفاوت‌ها مستقیماً آفریده دست خدا نیست بلکه لازمه نظام علی و معلولی و ذاتی خود موجودات می‌باشد. در ذات علت هر معلولی یک خصوصیتی وجود دارد که آن را علت این معلول نموده است و نیز در ذات معلول یک خصوصیتی است که آن را معلول این علت نموده است، بنابراین ارتباط هر معلول با علت خودش از ذات علت و ذات معلول برمی‌خیزد.[۵]

پس این تفاوت‌ها حاصل نظام علی و معلولی اوست و هر معلولی اثر لاینفک علتش می‌باشد. در اینجا نظر حضرت امام خمینی (ره) درباره علت تفاوت‌ها و اختلاف‌های خلقی و خلقی و استعدادهای انسان‌ها را ذکر می‌نمایم تا معلوم گردد این اختلاف‌ها و تفاوت‌ها آفریده نیستند بلکه لازمه علتشان می‌باشند: ایشان می‌فرمایند: «علت و منشأ تفاوت و اختلاف نفوس انسان‌ها و اشتیاق به خوبی‌ها و بدیها و گرایش به موجبات سعادت یا شقاوت امور فراوانی است که ما مهمترین آنها را یادآور می‌شویم:

علت اول: تغذیه

منشأ تفاوت، اختلاف افاضه به مواد مستعد پذیرش فیض است، و منشأ اختلاف افاضه مواد می‌باشند. از آنجا که غذاها از نظر لطافت و عدم لطافت با یکدیگر فرق دارند ناگزیر نطفه‌های حاصل از آنها متفاوت خواهد بود؛ بنابراین چنانچه نطفه از غذاهای لطیف و صاف تولید شده باشد، استعداد خاصی برای پذیرش صورتی خواهد داشت که با آن چه نطفه‌های حاصل از غذاهای کثیف و کدر و یا نطفه‌های تولید شده از غذاهای لطیف و کثیف می‌پذیرند، متفاوت است.

علت دوم: صلب پدر

از دیگر امری که باعث تفاوت نفوس و گرایش به خوبی و بدی می‌گردد اصلاط رجال و روحیات آنها و بلندی پشته‌ها و عدم آن می‌باشد.

علت سوم: رحم مادر

رحم مادران از جهات مختلف موجب اختلاف در اولادهاست؛ مثلاً از حیث حرارت و برودت، از حیث پاکی و طهارت، حتی فرح و شادی و غم و غصه و گرفتگی مزاج و صحت و سلامت بدن مادر. همه و همه در خلقت و خلق اولاد دخیل اند.

علت چهارم: شیر مادر

شیری که در حال پریشانی روحی مادر تناول می‌کند با شیر در حال نشاط و سرور متفاوت است و هکذا تمام غذاهایی که مادر می‌خورد.

علت پنجم: محیط‌های آموزشی و پرورشی

وقتی طفل بزرگتر شد و غذاخور گردید عوامل دیگری وجود دارد که موجب اختلافات خلقی و خُلُقی است و وقتی بچه مدرسه می‌رود این که با چه علوم و تربیت‌هایی تربیت گردد و با چه اشخاصی رفاقت داشته باشد همه موجب تفاوت و اختلاف می‌شود.[۶]

بنابراین تفاوت و اختلاف در خلقت و خلق انسان‌ها و استعدادهای آنها در کمال و رشد معلولاتی هستند که ناشی از عللشان می‌باشند و خصوصیتی که در ذات این علل است موجب این تفاوت‌ها می‌شود. «و لذا اگر نطفه شخص در اصلاّب شامخه قرار گرفت و سپس از طرف امهات نیز در ارحام پاک پرورش داده شد و وقتی هم که به دنیا آمده، شیراز سینه‌ی یک زن عاقله بود که از اغذیه لطیف گرفته شده، سپس به تدریج رشد یافت تا نوبت به تربیتش رسید و با تربیت روحانی تربیت یافت طبیعی و بدیهی است که چنین موجودی ذات وجودش در کمال و صاف و ضیاء و روشنی است و این موجود معتدل که مستعد قبولی فیوضات غیبیه می‌باشد در صفا و زلالی و استعداد طوری است که: {يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ كُمْ تَمَسَّهُ نَارٌ}؛ روغنش روشنی بخشد هرچند آتش به آن نرسیده باشد» [۷] و [۸]

بر خلاف موجودی که از تغذیه و پدر و مادر و مربیانی این چنین برخوردار نیستند. حاصل آنکه این تفاوتها در استعداد و اشتیاق به خوبی‌ها و بدی‌ها آفریده دست پروردگار نیستند بلکه لازمه نظام علی و معلولی و ذاتی خود موجودات می‌باشند. بنابراین عدل آن است که هرکسی را به اندازه استحقاقش پاداش و جزاء دهد نه به طور مساوی.

[۱]. کنوز الحقایق، مناوی، باب دال.

[۲]. شهید مطهری، مجموعه آثار (انتشارات صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۷۷) ج ۴، ص ۶۲۴.

[۳]. محمد تقی مصباح یزدی، آموزش عقاید (سه جلد در یک جلد) انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ

سوم، ۱۳۷۸، ص ۱۶۲ - ۱۶۳.

[۴]. شهید مطهری، مجموعه آثار (انتشارات صدرا، چاپ هشتم، ۱۳۷۷) ج ۱، ص ۱۲۶.

[۵]. همان مدرک، ص ۱۲۶ و ۱۳۱.

[۶]. عدل الهی از دیدگاه امام (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ اول، خرداد ۱۳۶۸) ص ۱۰۵ - ۱۰۹.

[۷]. نور/۳۵.

[۸]. عدل الهی از دیدگاه امام (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ اول، خرداد ۱۳۶۸) ص ۱۰۹.

۹۴) آیا گناه شرک بخشیده می شود؟

▲ ۹۴) آیا گناه شرک بخشیده می شود؟

مراد از آیه شریفه {إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ} (نساء/۴۸ و ۱۱۶) چیست؟ و آیا شرک با توبه هم قابل بخشش نیست؟ انواع شرکی را که موجب کفر و قابل بخشش نیست، بیان فرمایید؟
ج: الف) توبه اختصاص به یک گناه خاص ندارد؛ بلکه آدمی از هر گناهی حتی شرک، توبه کند آمرزیده می شود. بنابراین منظور این آیه شریفه امکان شمول عفو الهی نسبت به غیر مشرکینی است که گناهی کرده اند و توفیق «توبه» نیافته اند؛ یعنی قبل از آن که از کرده های خود پشیمان شوند، از دنیا رفته اند.

ب) انواع شرک عبارتند از:

۱. نظری؛

۲. عملی.

نوع نظری تقسیم می شود به: الف) «شرک ذاتی»: به اعتقاد به چند مبدئی گفته می شود که در هر شکل و صورت آن «شرک جلی» محسوب می شود و سبب خروج از جرگه اهل توحید و اسلام است.

ب) «شرک صفاتی» این نوع شرک «شرک خفی» است و موجب خروج از حوضه اسلام نیست.

ج) «شرک افعالی» (در خالقیّت، ربوبیت، مالکیت، حکومت و...) که هریک به دو قسم خفی و جلی تقسیم می شود که مراتب خفی آن موجب خروج کلی از جرگه اهل توحید و اسلام نیست.

شرک در پرستش و عبادت که در حقیقت از نوع شرک عملی است و به دو نوع خفی و جلی تقسیم می شود؛

شرک جلی آن موجب خروج از حوضه اسلام می شود.

آن چه مسلم است، این است که همه انواع شرک که ذکرشان به میان آمده، اگر مرتکبان آن موفق به «توبه» شوند، عفو الهی شامل شان خواهد شد.

عواملی که باعث بخشودگی از گناه می شود، مثل: توبه، کارهای نیک، شفاعت، پرهیز از گناهان «کبیره» که موجب بخشش از گناهان «صغیره» می شود. پس عفو الهی منافاتی با این آیه شریفه ندارد؛ چون آمرزش غیر شرک نیز معلق به مشیت الهی شده است.

۹۵) آیا توسل به غیر خدا شرک است؟

▲ ۹۵) آیا توسل به غیر خدا شرک است؟

ابن تیمیّه برای اثبات مدعای خود که توسل به غیر خدا شرک است، به آیه ۱۳ سوره فاطر {وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ} استدلال کرده است، لطفاً این آیه شریفه را توضیح داده، این شبهه را پاسخ دهید.

ج: {وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ} (فاطر/۱۳)؛

«وکسانی را که جز او را می خوانید [و می پرستید] حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما حاکمیت [و مالکیت] ندارند».

مقصود از «والذین» بت ها هستند و تعبیر به «والذین» که معمولاً برای جمع مذکر عاقل است، در مورد بت ها به خاطر توهمی است که آن ها از این موجودات داشتند که قرآن همان تعبیر آنان را بیان کرده و سپس به شدت آن را رد می کند.

وهابیان برای بریدن ارتباط مسلمانان از پیامبر اسلام (ص) و پیشوایان بزرگ از راه توسل و شفاعت طلبیدن، به این آیه و مانند آن تمسک جسته اند، و گفته اند قرآن می گوید: تمام کسانی را که غیر از خدا می خوانید - حتی پیامبران! - سخن شما را نمی شنوند و اگر بشنوند اجابت نمی کنند و یا چنان که در آیه ۱۹۷ سوره اعراف آمده است: {وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ}؛

«کسانی را که غیر از خدا می خوانید نمی توانند شما را یاری کنند و نه حتی خویشان را در برابر مشکلات یاری

دهند».

و مانند این گونه آیات، افزون بر این که مقصود از دعا در آیه، عبادت است و شکی نیست که عبادت غیر خدا شرک است، ولی خواهد آمد که توسل غیر از عبادت است؛ به این ترتیب، هرگونه توسل به ارواح پیامبر(ص) و امامان(ع) نفی می‌کنند و آن را مخالف توحید می‌شمرند! در حالی که یک نگاه ساده به آیاتی که قبل از این آیات و بعد از آن است، برای درک این حقیقت کافی است که منظور از آن بت‌ها می‌باشد، چرا که در همه این‌ها سخن از بت‌ها در میان است، سخن از سنگ و چوب‌هایی است که آن‌ها را شریک خدا می‌پنداشتند و برای آن‌ها قدرتی در برابر قدرت خدا قائل بودند، در آیه ۱۴ سوره فاطر آمده است: {إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ}؛

«اگر آن‌ها را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند».

این آیه به طور قطع به بت‌ها مربوط است؛ زیرا تنها آن‌ها هستند که صدایی نمی‌شنوند، در حالی که وهابیت با تمسک به این گونه آیات می‌خواهند منکر توسل به پیامبر و امامان(ع) در حیات و ممات بشوند، در حالی که پیامبران و امامان در حال حیات، بی‌شک صدای ما را می‌شنوند و اجابت هم می‌کنند، در حالی که قرآن می‌فرماید: {وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ} (فاطر/۱۴)؛
«و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌گویند».

از این گذشته چه کسی است که نداند انبیا و اولیا، هم چون شهدای راه خدا که قرآن با صراحت از حیات آن‌ها سخن می‌گوید، دارای حیات برزخی هستند، و می‌دانیم در حیات برزخی، فعالیت روح گسترده‌تر و وسیع‌تر است، چرا که از حجاب‌های مادی و تعلقات دنیوی رهایی یافته، این از یک سو و از سوی دیگر بی‌شک توسل به این ارواح پاک نه به این معناست که برای آن‌ها در برابر خداوند استقلالی قائل شویم، بلکه هدف آن است که از آبرو و جاه و مقام آن‌ها در پیشگاه خدا مدد بطلبیم و از احترام و عظمتی که در درگاه خداوند دارند کمک بخواهیم که این عین توحید و عبودیت پروردگار است؛ بنابراین، همان گونه که در قرآن کریم به صراحت در مسئله شفاعت می‌فرماید: آن‌ها به اذن و فرمان خدا شفاعت می‌کنند: {مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...} (بقره/۲۵۵)؛

«چه کسی است که بتواند در درگاه خدا جز به فرمان او شفاعت کند».

هم چنین توسل به آنان نیز از همین راه و همین رهگذر است. چه کسی می‌تواند آیات صریح توسل را انکار کند و یا آن را شرک بپندارد و در مقابل قرآن بایستد و دم از توحید بزند، جز جاهلان مغروری که قصد تفرقه انداختن میان مسلمانان را دارند؛ از این رو در حالات صحابه پیامبر(ص) می‌خوانیم که آن‌ها در مشکلات به کنار مزار پیامبر(ص) می‌آمدند و توسل می‌جستند. بعضی مفسران اهل سنت مانند «آلوسی» احادیث فراوانی در

این زمینه نقل کرده و پس از گفت وگو درباره این احادیث می‌گوید: «بعد از تمام این گفتگوها، من مانعی در توسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر(ص) نمی‌بینم، چه در حال حیات و چه در حال ممات.» سپس کسان دیگر که در پیشگاه خدا مقامی دارند را نیز بر آن افزوده و به جواز توسل به آن‌ها اعتراف می‌کنند.[۱]

[۱]. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، امین الاسلام طبرسی، ج ۸، ص ۲۳۸، نشر مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت / تفسیر الجلالین، جلال الدین المعلی و جلال الدین السيوطی، ص ۵۳۷، نشر دار المعرفه، بیروت / تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی و همکاران، ج ۱۸، ص ۲۱۶ - ۲۱۸، نشر دارالکتب الاسلامیه / الموسوعه الفقهیه المیسره، شیخ محمد علی انصاری، ج ۳، ص ۱۵ - ۱۶، نشر مجمع الفکر الاسلامی، قم / الاغاثه بادلّه الاستغاثه، حسین بن علی السقاف، ص ۳۱ - ۳۲، نشر مکتب الامام النووی عمان، الاردن / التنذیر بمن عدد التوحید، حسن بن علی السقاف، ص ۳۲، نشر دارالامام النووی.

۹۶) آیا پیروان ادیان آسمانی و ستاره پرستان با انجام عمل صالح به بهشت می‌روند؟

▲ ۹۶) آیا پیروان ادیان آسمانی و ستاره پرستان با انجام عمل صالح به بهشت می‌روند؟

در آیه مبارکه ۶۲ سوره بقره آمده است:

{إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ}

«که هر مسلمان و یهود و نصارا و ستاره پرست که از روی حقیقت، به خدا و قیامت ایمان آورد و نیکو کاری پیشه کند، البته از خدا پاداش نیک یابد و هیچ گاه (در دنیا و عقبی) اندوهناک و غمین نخواهد شد.»
با توجه به این آیه هر شخص با هر دین، آن هم یک دین درست؛ یعنی در دین خودش مؤمن باشد، به بهشت می‌رود. آیا بهشت این افراد با بهشت ما، مسلمانان یکی است؛ در صورتی که دین ما از آنها سخت‌تر است. اگر انسان با هر دینی می‌تواند به بهشت برود، پس چه ضرورتی دارد که ما محدودیت‌های دین اسلام را رعایت کنیم؛ یعنی این که می‌توانیم مسیحی باشیم و تمام اعمال دین مسیحیت را انجام دهیم و به بهشت برویم. لطفاً توضیح دهید.

ج: در آغاز اسلام برای بسیاری از مسلمانان این سؤال مطرح بود که اگر فقط دین اسلام راه نجات است، پس تکلیف نیاکان و پدرانشان که دارای مذاهب دیگر (یهودی، مسیحی و...) بوده‌اند و زمان پیامبر اسلام را درک نکرده‌اند چه می‌شود؟ آیا آنان اهل نجات و سعادت نیستند؟

این آیه از جهتی به این پرسش نظر دارد و می‌فرماید: هرکس که در عصر خود به پیامبر بر حق و کتاب آسمانی زمان خویش، ایمان آورده و عمل صالح کرده، اهل نجات است. بنابراین، یهودیان مؤمن و صالح العمل قبل از ظهور مسیح اهل نجاتند؛ همان گونه که مسیحیان مؤمن و صالح العمل قبل از ظهور پیامبر اکرم(ص) اهل نجاتند و...؛ یعنی ملاک سعادت و نجات، در این زمان و زمان‌های گذشته، یک چیز بوده و خواهد بود و آن ایمان خالص و عمل صالح است، و مسلم است که ایمان خالص و عمل صالح در پرتو اطاعت از دستورهای الهی که در هر زمان به واسطه پیامبرش به مردم ابلاغ می‌شود به دست می‌آید؛ بنابراین لازمه ایمان به خدا در زمان حضرت موسی، ایمان به حضرت موسی و اطاعت از او، و در زمان حضرت عیسی ایمان به حضرت عیسی و دستورهای او و لازمه ایمان به خدا در زمان حضرت محمد(ص) ایمان به ایشان و عمل به فرامین آن بزرگوار است و کسی که به ایشان ایمان نیاورد و مسلمان نشود، ایمانش به خدا ناقص است؛ در نتیجه اهل نجات و سعادت نخواهد بود. علاوه بر این اگر یهود و نصاری و مانند آن‌ها بخواهند به کتاب خود و دستورهای پیامبر پیشین خود عمل کنند، در این صورت هم باید به پیامبر اسلام ایمان بیاورند و مسلمان شوند؛ زیرا در کتاب‌های آسمانی آن‌ها بشارت به ظهور پیامبر اسلام با ذکر صفات و علایم معین آمده است؛ پس اگر ایمان نیاورند و پیامبری او را قبول نکنند به کتاب و دستور پیامبر خودشان هم عمل نکرده‌اند.[۱]

[۱]. تفسیر نمونه، آیت الله مکارم شیرازی، ج ۱، ص ۲۸۲، دارالکتب الاسلامیه.

۹۷) سیمای منافق در قرآن کریم

▲ ۹۷) سیمای منافق در قرآن کریم

ج: الف) قرآن مجید در سوره‌های زیادی نشانه‌ها و اوصاف منافقان را بیان کرده است؛ مانند: سوره‌های بقره، آل عمران، نساء، مائده، انفال، توبه، عنکبوت، احزاب، نور، محمد، فتح، حدید، مجادله، حشر، منافقون.

برخی از ویژگی‌های آنان عبارتند از:

- ۱- ایمان ظاهری دارند؛ منافقان با زبان اظهار ایمان می‌کنند؛ ولی در دل آنان از ایمان خبری نیست. {وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ} (بقره/۸)
- ۲- هر روز به رنگی در می‌آیند و در میان هر جمعیتی با آنان همصدا می‌شوند؛ به مؤمنان که می‌رسند می‌گویند: {آمَنَّا} (ما ایمان آوردیم)؛ ولی هنگامی که با مخالفان روبرو می‌شوند، می‌گویند: {إِنَّا مَعَكُمْ} (ما با شما هستیم) (بقره/۱۴)
- ۳- خود را عاقل و هوشیار و مؤمنان را سفيه و ساده لوح و خوش باور می‌پندارند. {وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ} (بقره/۱۳)
- ۴- داعیه اصلاح طلبی دارند؛ در حالی که مفسد واقعی هستند. {وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ} (بقره/۱۱)
- ۵- مردم را به «منکرات» تشویق و از «نیکی‌ها» باز می‌دارند. {الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ لَسَوْفَ اللَّهُ فَتْسِيهِمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ} (توبه/۶۷)
- ۶- برای رسیدن به اهداف خود از راه خدعه و نیرنگ وارد می‌شوند. {يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَالدِّينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ} (بقره/۹)
- ۷- هنگامی که به نماز می‌ایستند، غرق کسالت و بی‌حالی‌اند. (از راز و نیاز با خدا لذت نمی‌برند) و عبادت و عمل نیکشان ریایی است. {إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَآءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا} (نساء/۱۴۲)
- ۸- جاسوسان کفار و در نهان مشوق آنان برای جنگ با مسلمانانند: {أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ} (نساء/۱۴۱)؛
- «اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد به آنان می‌گویند: مگر ما شمارا به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مؤمنان، تشویق نمی‌کردیم؟».
- ۹- پیمان شکن و دروغگو هستند. {فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ} (توبه/۷۷)
- ۱۰- فتنه گر و تفرقه افکنند. {لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا حِلَالَكُمْ بَيَعُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ} (توبه/۴۷-۴۸)
- ۱۱- سوگند دروغ یکی از ابزار کار آنان برای گمراه کردن مردم است.

{وَيَحِلُّ لِقَوْنِ اللَّهِ إِنَّهُمُ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ} وَلَا كَيْفَهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ { (توبه/۵۶)

۱۲- ظاهری آراسته و زبانی چرب و فریبنده دارند: {وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ} (منافقون/۴)؛

«هنگامی که آنها را می بینی جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو میبرد؛ و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا میدهی».

۱۳- از افشا شدن انحرافات و نقشه های خود بیمناکند. {يَحِلُّ ذُرُّ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُبَيِّنُ لَهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ اسْتَلْزَمُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحِلُّ ذُرُّونَ} (توبه/۶۴)

۱۴- درفروترین درکات دوزخند و برای آنها یآوری نخواهد بود. {إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا} (نساء/۱۴۵) و...

برخی از آیاتی که در مورد نشانه ها و اوصاف و... منافقان است، عبارتند از:

بقره/۸-۲۰؛ نساء/۱۳۵-۱۴۳؛ توبه/۴۲-۷۰ و ۷۳-۸۷؛ نور/۴۷-۵۰؛ احزاب/۱۲-۲۰؛ مجادله/۱۴-۲۰؛ منافقون/۸-۱ و... [۱]

ب) آری، در اصطلاح شرع، کسی که وجود خدا، وحدانیت او، روز جزا، رسالت انبیا و یا یکی از ضروریات دین را منکر باشد، کافر محسوب می شود؛ کفر چنین شخصی به دو قسم تقسیم می شود:

فطری و ملی

مرتد فطری کسی است که از آغاز بلوغ به فطرت اسلام بوده و یا به گفته بعضی، هنگام انعقاد نطفه اش یکی از پدر و مادرش مسلمان باشند؛ و مرتد ملی کسی است که از ابتدا کافر بوده و سپس مسلمان شده، آن گاه به کفر گراییده باشد.

هریک از این دو قسم، احکام خاصی دارد؛ از جمله آن که توبه مرتد ملی در محاکم قضایی پذیرفته می شود؛ ولی توبه مرتد فطری پذیرفته نمی شود و باید به قتل برسد. [۲]

[۱]. ر.ک: تفسیر المیزان، علامه طباطبایی/تفسیر نمونه، آیه الله مکارم شیرازی و دیگران/ تفسیر نور، محسن قرائتی، ذیل آیات مذکور/منشور جاوید، جعفر سبحانی، ج ۴، ص ۶ - ۱۷۸، مؤسسه امام صادق(ع) /نفاق در قرآن، سید احمد خاتمی.

[۲]. ر.ک: تحریر الوسیله، امام خمینی(ره) ج ۲، ص ۳۲۷ - ۳۳۰، نشر اسلامی.

▲ ۹۸) بدا به چه معناست و چرا شیعیان به آن معتقدند؟

ج: بدا در لغت: «بداء» با الف ممدوده بر وزن «سماء». بداء از نظر لغت و اصطلاح اسم مصدر و مشتق از «بدو» به معنای ظاهر شدن و آشکار گشتن و نیز به معنای رأی جدید است یعنی شخصی در گذشته رأی نادرستی داشت ولی هم اکنون رأیی پسندیده را گزینش کرده است. علاوه بر این‌ها به معنای علم پیدا کردن به امر مجهول به کار رفته است. [۱]

بداء در اصطلاح: دانشمندان اسلامی در تعریف بداء مفاهیم گوناگونی را ذکر کرده و بر اساس آن‌ها به قبول و یا رد آن پرداخته‌اند، به همین دلیل اختلافات آنان در این موضوع گاهی جنبه محتوایی نداشته و لفظی است. با توجه به ماهیت تعاریف مطرح شده می‌توان آنان را به دو دسته تقسیم کرد:

۱- تعاریفی که بیشتر با تکیه بر مفاهیم لغوی «بداء» که دلالت بر نوعی ظهور بعد از اخفاء و علم بعد از جهل دارد ارائه شده و به عنوان موضوعی از موضوعات کلامی مطرح گشته است.

۲- تعاریفی که مفاهیم لغوی در آن دگرگون گشته و واژه‌ی بداء دارای مفهومی جدید همراه با وجود متشابه و متناسب در ارتباط با مفاهیم لغوی شده است.

طرفداران تعاریف نخست خود دو دسته می‌شوند:

الف) کسانی که به مخالفت با بداء در ارتباط با خدا پرداخته‌اند چنان که بیشتر علمای اهل سنت بداء را به معنای تبدل رأی و اراده‌ی الهی در اثر آگاهی ذات حق از چیزی که نمی‌دانسته، معنا کرده‌اند و آن را مستلزم نقص در ذات باری تعالی و محال و کاملاً مردود شمرده‌اند. [۲]

ب) کسانی که انتساب بداء را حتی به معنای نخست آن «به خداوند به شرط حقیقی نبودن انتساب به خدا، مجاز دانسته‌اند. به این بیان که منظور از «بداءالله» این است که خداوند اسباب بدا و تبدل رأی را برای مخلوق خود ایجاد کرد یا خداوند او را از آن چه که نمی‌دانسته آگاه کرد نه این که خداوند در اثر آگاهی از آن چه نمی‌دانسته دچار تبدل رأی شده است. [۳]

مسلماً به دلیل وجود عناصر جهل و نقصان در مفهوم لغوی بداء، انتساب حقیقی این واژه به ذات باری تعالی مردود است پس بایستی در تعریف آن به دنبال مفهوم جدیدی بود که تنها شباهت به مفهوم لغوی دارد، بی آن که دلالت بر نقصانی در ذات باری تعالی داشته باشد و این همان چیزی است که در تعاریف دسته دوم نهفته

است، طرفداران بداء در حق خداوند بیشتر به مفاهیم اصطلاحی مستقل رو آورده‌اند.[۴]

رویکردهای موافقان بداء

تمام آن چه که گذشت رویکردهای موافقان بداء به این واژه بود که خود تا حدودی مبهم است و اگر بنا بر فهم دقیق و تعریف جامعی از بداء باشد این گونه بیانات وافی به مقصود نبوده و بایستی در تعریف واضح و جامع آن همان گونه که برخی از اندیشمندان معاصر فرموده‌اند، گفت: اولاً تمام مسلمانان و حتی شیعه بر علم تام خداوند به تمام حوادث گذشته، حال و آینده اتفاق نظر دارند به گونه‌ای که چیزی بر او پوشیده نیست. ثانیاً خداوند با وجود آن چه گفته شده از امر خلق و تدبیر و تربیت عالم فارغ و برکنار نیست بلکه سرنوشت انسان‌ها و بندگان الهی هم چنان در دست خدا بوده که بر اساس اعمال و رفتار نیک و بد انسان متحول و متغیر می‌شود، بنابر این بداء در اصطلاح یعنی: تغییر سرنوشت و تقدیر الهی در مورد انسان در اثر اعمال نیک و رفتار پسندیده‌ی او که این مفهوم، تغییر در قدر الهی از جنبه ثبوتی و تحول در علم خدا در لوح محو و اثبات را از جنبه‌ی اثباتی به دنبال دارد. این تعریف چیزی است که شیعه به دنبال اثبات آن بوده و دارای اثر تربیتی فراوانی در جامعه اسلامی است و با کمال تأسف مخالفان با توجه به مفاهیم لغوی و نادرست به رد آن پرداخته و جامعه اسلامی را از آثار تربیتی آن محروم می‌سازند.

تعیین موضوع نزاع در بداء

مخالفان بداء موضع نزاع در این بحث عقیدتی را عبارت از انتساب مفهوم لغوی این واژه به ذات باری تعالی دانسته و با استناد به لوازم مفهوم لغوی که جهل و نقصان است آن را در حق خداوند محال می‌دانند. در حالی که موافقان بداء تعریف اصطلاحی خاصی را که مغایر با تعریف لغوی اوست و تنها اشاره به تغییر مقدرات الهی در اثر تغییر رفتار انسان دارد، مدّ نظر قرار داده و آن را موضوع نزاع خود با مخالفان بداء معرفی کرده‌اند و این مفهوم یعنی تأثیر عمل و رفتار پسندیده و ایمان شخص در تحوّل مشیّت الهی امری است که نزد مخالفان بداء نیز مورد قبول واقع شده است چه آن که ایشان تأثیر دعا، صله‌ی رحم، صدقه و سایر اعمال نیک را در رفع مقدرات و قضا و قدر الهی و تغییر آن‌ها می‌پذیرند و بنابراین نمی‌توان مفهوم واحدی را به عنوان محور اختلاف و محل نزاع در بحث بداء دانست، بلکه تنها می‌توان واژه‌ی بداء را در موضع گیری‌های عقیدتی موافقان و مخالفان یافت بی آن که دارای محتوا و مفهوم یکسان در هر دو جایگاه باشد.

بداء در قرآن

تغییر سرنوشت و مقدرات که برای انسان تعیین شده به وسیله‌ی اعمال نیک و پسندیده‌ی او امری است که در

بسیاری از آیات قرآن به آن تصریح شده است.

۱- {إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُ مَا بِأَنْفُسِهِمْ} (رعد/۱۱)؛ «خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آن که آنان آن چه را در خودشان است تغییر دهند».

در این آیه خداوند به صراحت می‌فرماید که تغییر سرنوشت یک قوم بسته به تغییر رفتار ایشان است و خداوند مقدرات آن قوم را تغییر نمی‌دهد مگر بر حسب اعمال ایشان، پس بنابراین هرگونه دگرگونی در منش و روش عملی بشر موجب دگرگونی در سرنوشت ایشان است.

۲- {ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمِ يَكُ مُعَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ} (انفال/۵۳)؛ «این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد جز آن که آن‌ها خودشان را تغییر دهند».

۳- {وَلَوْ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ} (اعراف/۵۳)؛

«و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشودیم ولی آن‌ها (حق را) تکذیب کردند، ما هم آنان را به کفر اعمالشان مجازات کردیم».

ایمان و عمل صالح علتی مؤثر در جهت نزول نعمات الهی از آسمان و زمین دانسته شده و در مقابل معیشت سخت و گرفتاری‌های مقدر شده برای برخی انسان‌ها معلول کفر آنان معرفی شده است.

۴- {وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا} (طه/۱۲۴)؛ «و هر کس از یاد من رویگردان شود زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت».

۵- {وَإِذْ تَأَذَّنُ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ} (ابراهیم/۷)؛ «و (همچنین به خاطر آورید) هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت، اگر شکرگذاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر ناسپاسی کنید مجازاتم شدید است».

در این آیه شکرگذاری و کفران نعمت عامل فزونی و کاستی نعمات الهی در این دنیا دانسته شده‌اند، پس عمل انسان مقدرات او را در این دنیا متحول می‌کند.

۶- {فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاءِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ} (یونس/۹۸)؛ «چرا هیچ یک از شهرها و آبادی‌ها ایمان نیاورند (که ایمانشان به موقع باشد و) به حالشان مفی افتد؟! مگر قوم یونس، هنگامی که ایمان آوردند عذاب رسواکننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم و تا مدت معینی (تا پایان عمرشان) آن‌ها را بهره‌مند ساختیم».

در این آیه عذاب قوم یونس که پیش از آن از سوی آن پیامبر الهی (ع) پیشگویی شده بود و به این ترتیب، اشاره به تقدیر الهی در این زمینه کرده بود با ایمان و عمل صالح قوم او برطرف گشته و متحول می‌گردد.

۷- {فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ} (صافات/ ۱۴۳ و ۱۴۴)؛ «و اگر او از تسبیح کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند».

۸- {وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمَنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ} (نحل/ ۱۱۲)؛ «خداوند (برای آنان که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن آرام و مطمئن بود و همواره روزیش از هر جا می رسید اما نعمت های خدا را ناسپاسی کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند لباس گرسنگی و ترس بر اندامشان پوشانید».

و اگر بخواهیم اصل عقیدتی بداء را در یک آیه بیابیم می توان به آیه ی ذیل اشاره کرد: {يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ}؛ خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می کند و لوح محفوظ نزد اوست. (رعد/ ۳۹)

یهودیه ها معتقدند که خداوند پس از آفرینش عالم، برنامه کلی و فراگیر برای آن معین فرموده و میگویند که خداوند این جهان را تابع همان برنامه اولیه ای که خدا تنظیم کرده قرار داده است بی آن که بتواند در گذر زمان در آن تغییری ایجاد کند [۵]، ولی خداوند در رد آنها ضمن اشاره به بسط ید و قدرت خود تصریح به لوح محو و اثبات می کند: {وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنُوا بِمِمْلَأُوا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ} (مائده/ ۶۴)؛ «و یهود گفتند: دست خدا (با زنجیر) بسته است. دست هایشان بسته با و به خاطر این سخن از رحمت الهی دور شوند، بلکه هر دو دست (قدرت) او گشاده است».

- [۱]. ابن منظور، لسان العرب (نشر داراحیاء التراث العربی، طبع اول، سال ۱۴۰۸، هق و ۱۹۸۸ م) ج ۱، ص ۳۴۷، و ۳۴۸. سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس (نشر دارالهدایه) ج ۱، ص ۱۳۷.
- [۲]. علامه جعفر سبحانی، البداء فی ضوء الکتاب و السنه (نشر امام صادق) ص ۳ و ۶. سید علی علامه فانی اصفهانی، بداء از نظر شیعه، ترجمه سید محمد باقر بنی لنگرودی (انتشارات درسا، چاپ دوم، سال ۱۳۴۷) ص ۶۴ به نقل از فخر رازی و جمعی از اهل سنت.
- [۳]. سید علی علامه فانی اصفهانی، همان، ص ۷۱، سید عبدالله موسوی بحرانی محرقی، بحث حول البداء (منشورات مؤسسه الاعلمی، بیروت) ص ۳۰.
- [۴]. سید عبدالله موسوی بحرانی محرقی، همان ص ۲۳ و ۲۵.
- [۵]. اشاره به مفهوم آیه بعد دارد. (آیه ۶۴ از سوره مائده).

▲ ۹۹) انواع و اقسام کفر

ج: کفر در لسان قرآن و احادیث دارای معانی متعدد و درجات متفاوتی است و در همه جا کفر به معنای کفر در برابر اسلام نیست، کفر در قرآن بر پنج وجه است:

کفر جحود که خود بر دو قسم است:

(۱) یکی آنکه بدون دلیل ربوبیت خدا را انکار کند مانند دهریه و ملاحده که همه چیز را از طبیعت می دانند و در این مورد دلیل قانع کننده ای ندارند.

(۲) انکار آگاهانه و مغرضانه، چنانکه فرمود:

{وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ}؛ (نمل/۱۴)
«آیات خدا را از روی ظلم و تکبر انکار کردند و حال آنکه در دل به آن یقین داشتند».

(۳) کفر عملی:

آن است که احکام خدا را عملاً زیر پا بگذارد و به آن بی اعتنایی کند، خداوند به یهودیان می فرماید:

{أَفْتُمِنُونَ بَعْضَ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ...}؛

«به قسمتی از کتاب خدا (تورات) ایمان می آورید و نسبت به قسمت دیگر کفر می ورزید؟».

و بدیهی است که کفر با ایمان جمع نمی شود، پس ایمان و کفر در این آیه کفر و ایمان عملی است و شاید

حدیث امام صادق(ع) که فرمود:

«إِنَّ تَارِكَ الصَّلَاةِ كَافِرٌ يَعْنِي مَنْ غَيْرِ عِلْمٍ» [۱]

«به راستی تارک نماز کافر است در صورتی که ترک نماز بدون عذر شرعی باشد».

نیز ناظر به همین معنا باشد نه اینکه از نظر اعتقاد کافر باشد، چون یکی از ارکان عملی اسلام را ترک کرده

است، که امام باقر(ع) فرمود:

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَالْوَلَايَةِ وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا تُودَى بِالْوَلَايَةِ» [۲]

یعنی همان طوری که اصول اعتقادی اسلام و ایمان پنج چیز است اصول عملی اسلام نیز پنج چیز است: نماز،

زکات، روزه، حج، ولایت، و هیچ کدام از آنها به اندازه ولایت دارای اهمیت نیست.

بنابراین، همان گونه که انکار اصول اعتقادی موجب کفر اعتقادی است بی اعتنایی و ترک اصول عملی نیز

موجب کفر عملی است.

کفر عملی موجب خروج از اسلام نمی‌شود، همانطور که مرحوم آیت الله خوئی (ره) می‌فرماید:

میزان در کفر و اسلام سه چیز است:

۱- شهادت به وحدانیت خداوند؛

۲- شهادت به رسالت پیامبر اسلام (ص)؛

۳- اعتقاد به معاد.

هر کس به این سه چیز اعتراف کند مسلمان است و احکام اسلام: ارث، حرمت خون و مال، حرمت ذباحت، وجوب غسل و کفن و دفن و... بار می‌شود و اگر یکی از این سه چیز را انکار کند، از اسلام خارج و حکم کافر بر آن مترتب، می‌شود.

انکار ضروریات دین مثل نماز، روزه، حج و زکات... اگر منتهی به انکار یکی از این سه چیز نشود، بر شخص منکر احکام کفر جاری نمی‌شود.

در آیه شریفه: {وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ} (آل عمران/۹۷)

«و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند، و هر کس کفر ورزد (وحج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان، بی‌نیاز است».

این آیه شریفه دلالت ندارد که انکار حج موجب کفر می‌شود بلکه کفر است که موجب ترک حج می‌شود، از آنجایی که انسان کافر عقیده به حج ندارد، لذا طبعاً حج را ترک می‌کند و همچنان سایر واجبات را. نظیر این آیه شریفه:

{مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ * وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ * وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ} (المدثر/۴۲-۴۶)؛

«چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟ می‌گویند: ما از نماز گزاران نبودیم، و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم،»

نماز نخواندن و زکات ندادن آنها بخاطر کفر و تکذیب کردن قیامت بوده است، این آیه دلالت ندارد بر اینکه ترک نماز موجب کفر شده بلکه به عکس، کفر و تکذیب روز قیامت منشأ ترک نماز و زکات شده است.

و ممکن است کفر در این آیه شریفه در مقام کفران در مقابل شکر نعمت باشد. [۳]

و ممکن است کفر در این آیه و امثالش در مقابل ایمان باشد، کسی که واجبات را ترک می‌کند، مؤمن نیست، بلکه مسلمان معصیت کار است.

(۴) کفر نعمت:

کفر نعمت آن است که نسبت به آن ناسپاسی کنی و آن را در غیر موضع خود به مصرف برسانی.

خداوند می‌فرماید:

{لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ} (ابراهیم/۷)؛

اگر سپاسگذار باشید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و چنانچه نسبت به آن کفر بورزید (و ناسپاسی کنید) عذاب من شدید است.

(۵) کفر برائت:

اما کفر برائت آن است که انسان نسبت به کسی اظهار برائت و بیزارى کند مانند این آیه شریفه:

{إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ} (ابراهیم/۲۲)؛

«شیطان روز قیامت به پیروانش می‌گوید: من بیزارم از آنچه شما به من نسبت می‌دادید (که فکر می‌کردید من در امور عالم و اعمال شما مؤثر هستم)» [۴]

[۱]. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۲۹.

[۲]. اصول الکافی، ج ۲، ص ۱۵.

[۳]. المعتمد، فی شرح العروة الوثقی، کتاب الحج، ص ۴.

[۴]. اخلاق عملی آیت الله مهدوی کنی.

۱۰۰) ولایت تکوینی و تشریعی

▲ ۱۰۰) ولایت تکوینی و تشریعی

ج: پیش از آنکه به موضوع اصلی بحث پردازیم، لازم است ریشه‌ی اصلی این بحث که ولایت باشد روشن گردد.

«ولایت» واژه‌ای عربی است که از کلمه «وکی» گرفته شده است. «وکی» در لغت عرب، به معنای آمدن چیزی است در پی چیز دیگر؛ بدون آنکه فاصله‌ای در میان آن دو باشد که لازمه چنین توانی و ترتبی، قرب و نزدیکی

آن دو به یکدیگر است. از اینرو، این واژه با هیئت‌های مختلف (فتح و کسر) در معانی «حب و دوستی»، «نصرت و یاری»، «متابعت و پیروی»، «سرپرستی» استعمال شده است. که وجه مشترک همه این معانی همان قرب معنوی است.

مقصود از واژه «ولایت» در بحث ولایت تکوینی و ولایت تشریعی آخرین معنای مذکور یعنی «سرپرستی» است.

ولایت تکوینی

سرپرستی موجودات جهان که عالم خارج بر قوای درونی خودش.

هر انسانی نسبت، به قوای ادراکی خود مانند نیروی وهمی و خیالی و نیز بر قوای تحریکی خویش مانند شهوت و غضب، ولایت دارد؛ به اعضاء و جوارح سالم خود ولایت دارد؛ اگر دستور دیدن می‌دهد، چشم او اطاعت می‌کند و اگر دستور شنیدن می‌دهد، گوش او می‌شنود و اگر دستور برداشتن چیزی را صادر می‌کند؛ دستش فرمان می‌برد و اقدام می‌کند؛ البته این پیروی و فرمانبری، در صورتی است که نقص در این اعضاء وجود نداشته باشد.

باز گشت این ولایت تکوینی، به «علت و معلول» تحقق می‌یابد و بر اساس آن، هر علتی ولی و سرپرست معلول خویش است و هر معلولی، مولی علیه و سرپرستی شده و در تحت ولایت و تصرف علت خود می‌باشد از این رو، ولایت تکوینی (رابطه علی و معلولی) هیچ گاه تخلف بردار نیست و نفس انسان اگر اراده کند که صورتی را در ذهن خود ترسیم سازد، اراده کردنش همان و ترسیم کردن و تحقق بخشیدن به موجود ذهنی‌اش همان.

نفس انسان مظهر خدائی است که:

{إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ} (یس/۸۲)؛

«فرمان او چنین است که هر گاه چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: «موجود باش!»، آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود!».

و لذا هرگاه چیزی را اراده کند و بخواهد باشد، آن چیز با همین اراده و خواست، در حیطه نفس، موجود و متحقق می‌شود. ولی واقعی و حقیقی اشیاء و اشخاص که نفس همه انسانها در ولایت داشتن مظهر اویند، فقط و فقط، ذات اقدس الهی است؛ چنانکه در قرآن کریم ولایت را در وجود خداوند منحصر می‌کند و می‌فرماید: {فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ} (شوری/۹).

ولایت بر تشریع: همان ولایت بر قانونگذاری و تشریع احکام است، یعنی اینکه کسی، سرپرست جعل قانون و وضع کننده اصول و مواد قانونی باشد، این ولایت که در حیطه قوانین است و نه در دائره موجودات واقعی و

تکوینی، اگر چه نسبت به وضع قانون تخلف پذیر نیست.

«یعنی با ارادهٔ مبدأ جعل قانون، بدون فاصله، اصل قانون جعل میشود، لیکن در مقام امتثال، قابل تخلف و عصیان است، یعنی ممکن است افراد بشر، قانون قانگذاری را اطاعت نمایند و ممکن است دست به عصیان بزنند و آن را نپذیرند؛ زیرا انسان بر خلاف حیوانات، آزاد آفریده شده و می‌تواند هریک از دو راه عصیان و اطاعت را انتخاب کند و در عمل آن را بپیماید.

ولایت تشریعی

نوعی سرپرستی که نه ولایت تکوینی است و نه ولایت بر تشریع و قانون، بلکه ولایت است در محدوده تشریع و تابع قانون الهی که خود بر دو قسم است:

یکی ولایت بر محجوران و دیگری ولایت بر جامعهٔ خردمندان.

ولایت تشریعی با دو قسمش همانند ولایت بر تشریع مربوط به رابطهٔ تکوینی و علی و معلولی نیست بلکه از امور اعتباری و قرار دادی است.

ولایت در محدودهٔ تشریع، در قرآن کریم و در روایات اسلامی، گاهی به معنای تصدّی امور مردگان یا کسانی که بر اثر قصور علمی یا عجز عملی یا عدم حضور، نمی‌توانند حق خود را استیفا کنند آمده و گاهی به معنای تصدّی امور جامعهٔ انسانی.

به عنوان نمونه: آیه ۵۵ از سوره مائده:

{إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ}

«سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند همانها که نماز را برپا می‌دارند، و در حال رکوع، زکات می‌دهند».

و همچنین آیه ۶ از سوره احزاب، «النَّبِيُّ ﷺ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ پیامبر نسبت به مومنان از خودشان سزاوارتر است».

رسول اکرم (ص) در واقعه غدیر خم می‌فرمایند: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» [۱]؛ آیا از خودتان بخودتان سزاوارتر نیستم؟؛ «من كنت لمولاه فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ» [۲]؛ هرکه را من سرپرست هستم علی سرپرست اوست».

باتوجه به آیه حصر ولایت «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» تنها ولی حقیقی و با لذات، خداوند است و پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع)، ولی بالعرض و مظهر ولایت خداوندند و به تعبیر لطیف قرآن، آیه و نشانه ولایت الهی‌اند. [۳]

به تعبیر قرآن کریم، همه موجودات، آیات الهی‌اند، اما انسان کامل و اولیاء خداوند، آیه و نشانه تام خداوند

هستند.

امام صادق(ع) می‌فرماید: در روز قیامت، خدای عزوجل از شخص مؤمن سوال می‌کند: زمانی که مریض شدم چرا به عیادت نیامدی؟ شخص مومن می‌گوید: شما که مریض نمی‌شوید! فرمود: فلان بنده مومن که مریض شد، اگر او را عیادت می‌کردی، مرا عیادت کرده بودی.[۴]

[۱]. بحار، ج ۲۷، ص ۲، ح ۱.

[۲]. کافی، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۳.

[۳]. ولایت فقیه، آیت الله جوادی آملی.

[۴]. بحار، ج ۷۸، ص ۲۲۷، ح ۳۹.

۱۰۱) آیا شیطان همان ابلیس است؟

▲ ۱۰۱) آیا شیطان همان ابلیس است؟

ج) آیا جنود و اعوان شیطان، اختصاص به اجنه دارد یا در میان انسان‌ها هم وجود دارد؟

د) آیا در میان اجنه، کسانی هستند که بی‌واسطه با ابلیس در ارتباط باشند؟

ج: واژه شیطان هفتاد بار به صورت مفرد و هجده بار به صورت جمع (شیاطین) در قرآن آمده است.[۱] یکی از اصول مسلم قرآنی، وجود شیطان و اعتقاد به آن است.

الف) «شیطان» به موجودی گفته می‌شود که از جایی رانده شده و سرکش و موذی است. این موجود سرکش برای هر موجودی منحرف کننده باشد، خواه انسان باشد یا غیر انسان، ولی ابلیس که از نوع جن است، نام آن شیطانی است که آدم - علی نبینا و آله و علیه السلام - را فریب داد و اکنون نیز با لشکر خود، در کمین انسانها می‌باشد.

در این آیه شریفه می‌خوانیم: {... وَ مَا كَانَ لِيَ عَلَيْهِمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلْمُزُونِي وَ لَوْمُوا...}؛ (ابراهیم/۲۲) «من بر شما تسلطی نداشتم، مگر آنکه من خواندم و شما دعوت مرا پذیرفتید؛ پس مرا ملامت نکنید [که چرا خواندم، چون کار من آن بود] و خودتان را ملامت کنید که چرا از من قبول کردید؟!».

از این آیه معلوم می‌شود که شیطان، هرگز انسان را مجبور به گناه نمی‌کند، بلکه کار او وسوسه و دعوت به گناه است که اگر انسان به این دعوت اهمیت ندهد، شیطان سرکوب خواهد شد.

همچنین از آیات شریفه (حجر/۳۹ - ۴۲) استفاده می‌شود که شیطان، فقط اعمال زشت را تزئین می‌کند و بر اثر آن، مردم اغوا می‌شوند؛ مگر این که در «عِبَادِ مُخْلِصِينَ» کارگر نمی‌افتد. [۲]

ب) تأثیر نفوذ «شیطان» (دشمن خارجی) در انسان از راه هواهای نفسانی (دشمن داخلی) است و به صورت‌های مختلف، به وسوسه انسان می‌پردازد که عبارتند از:

۱. وعده‌های دروغ؛ (نساء/۱۲۰) {يَعِدُهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا}؛

«شیطان به آنها وعده‌ها (ی دروغین) می‌دهد و به آرزوها، سرگرم می‌سازد در حالی که جز فریب و نیرنگ، به آنها وعده نمی‌دهد».

(اسراء/۶۴) {وَأَسْتَفْزِرُ مِنْهُ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبُ عَلَيْهِ بِمِخَالِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا}؛

«هر کدام از آنها را می‌توانی با صدایت تحریک کن! و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسیل دار! و در ثروت و فرزندان‌شان شرکت جوی! و آنان را با وعده‌ها سرگرم کن! ولی شیطان، جز فریب و دروغ، وعده‌ای به آنها نمی‌دهد».

۲. ترساندن انسان از آینده خودش (بقره/۲۸۶) {لَا يَكُلُّ إِلَّا اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهِ مَا

اَكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تَأْخُذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ}؛

«خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایش، تکلیف نمی‌کند. (انسان)، هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است. (مؤمنان می‌گویند): پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن! پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان)، بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی! پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار! و آثار گناه را از ما بشوی! ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده! تو مولا و سرپرست مایی، پس ما را بر جمعیت کافران، پیروز گردان!».

۳. آراستن کارهای زشت (نحل/۶۳) {تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَرَيْنَ لَهُ لَمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُ لَمُ عَذَابٌ أَلِيمٌ}؛

«به خدا سوگند، به سوی امت‌های پیش از تو پیامبرانی فرستادیم اما شیطان اعمال‌شان را در نظرشان آراست و امروز او ولی و سرپرست‌شان است و مجازات دردناکی برای آنهاست!».

(نمل/۲۴) {وَجَدْتُهُمَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ}؛

«او و قومش را دیدم که برای غیر خدا - خورشید - سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده، و آنها را از راه بازداشته و از این رو هدایت نمی شوند!».

(عنکبوت/۳۸) {وَ عَادًا وَ ثَمُودًا وَ قَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَّسَاكِنِهِمْ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ}؛

«ما طایفه «عاد» و «ثمود» را نیز (هلاک کردیم)، و مساکن (ویران شده) آنان برای شما آشکار است شیطان اعمالشان را برای آنان آراسته بود، از این رو آنان را از راه (خدا) بازداشت در حالی که بینا بودند». و خلاصه آنکه شیطان از راه وهم و خیال درانسان نفوذ می کند؛ بنابراین، هر نوع ضعف در اعتقادات و بینش انسان، راهی برای نفوذ شیطان است؛ هم چنین هر نوع رذیله و نقطه ضعف اخلاقی، جای پایی برای شیطان است؛ پس دنیا طلبی و اسیر دنیا بودن و ارتکاب گناه، راه را برای تسلط شیطان بر انسان هموار می کند. بهترین راه مبارزه با شیطان، سد نمودن راه های ورود و تسلط او بر انسان است و از آن جا که عقل همیشه در حال کشمکش و مبارزه با نفس است، کمک به عقل و پیروی از آن، راهی برای تقویت عقل در برابر هواهای نفسانی است.

(ج) همین طور که قبلاً اشاره شد، شیطان در قرآن کریم، به مفهوم وصفی (شریر) به کار رفته است؛ جز این که گاهی در مورد خود ابلیس، و گاه به معنای عام، در مورد هر موجود شریری که شرارت در او «ملکه راسخ» گردیده است، اطلاق می شود.

بنابراین، شیطان یا جنی و یا انسی است (انعام/۱۱۲) {وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ}؛ «و چنین قرار دادیم برای هر پیامبری دشمنی از شیطان های بشری یا جنی». پس برخی از جن و یا انس [علاوه بر ابلیس] هستند که کارشان شرارت است.

قرآن کریم برای شیطان، وجود ذریه، جنود و دار و دسته را تأیید میکند: {... إِنَّهُ يَرْئِكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُ ثُمَّ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ}؛ (اعراف/۲۷)، «ابلیس و دار و دسته اش شما را می بینند، به طوری که شما آنها را نمی بینید؛ همانا این سنت را نهادیم که شیطان، دوستان بی ایمانان باشند و بر بی ایمانان، ولایت داشته باشند»؛ {وَ جُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ}؛ (شعراء/۹۵)، و سپاهیان ابلیس همگی؛ {أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي}؛ (کهف/۵۰)، «آیا مرا و انهاده و شیطان و فرزندانش را ولی خویش قرار داده اید و آنان را دوست خود حساب می کنید؟».[۳]

(ح) قبلاً گذشت که ابلیس از جنس اجنه است: {... فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ}... { (کهف/۵۰) «پس

سجده کردند جز ابلیس [که] از جن بود».

بدیهی است، جنیان، با هم جنس خود ارتباط دارند، و یا می‌توانند داشته باشند؛ همان طور که برای انسان‌ها، امکان ارتباط با یکدیگر وجود دارد.

البته، از آنجا که اجنه، خوب و بد، مؤمن و کافر و... دارند، ممکن است اجنه مؤمن از ارتباط و نزدیکی با اجنه کافر [به ویژه ابلیس که فرد خاص از اجنه است] پرهیز کنند که مبدا آلوده شوند؛ همان طور که در بین مؤمنان از انسان‌ها نیز چنین است.

[۱]. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۴، ص ۴۲، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران.

[۲]. برای آگاهی بیشتر، ر.ک. تفسیر نمونه، آیه‌الله مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۰، ص ۳۲۶ و ج ۱، ص ۱۹۱،

دارالکتب الاسلامیه، / قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، ج ۳، ص ۲۹۱؛ ج ۴، ص ۳۲، دارالکتب الاسلامیه.

[۳]. ر.ک: معارف قرآن، آیت الله مصباح یزدی، ج ۱ و ۲، ص ۲۹۵ - ۳۱۷، انتشارات در راه حق.

۱۰۲) ابلیس از فرشتگان است یا از جنیان؟

▲ ۱۰۲) ابلیس از فرشتگان است یا از جنیان؟

از آیات شریفه، (بقره/۳۳)، (الحجر/۲۹ و ۳۰) استفاده می‌شود که ابلیس از جنس ملائکه بوده و از آیات شریفه (اعراف/۱۱)، (کهف/۵۰) استفاده می‌شود که از جنس اجنه بوده است. طریق جمع بین این آیات چگونه است؟ ج: ابلیس، از جنس اجنه است؛ چون:

۱- خداوند متعال در سوره کهف، آیه ۵۰ می‌فرماید:

{... إِلَّا ابْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ...} و آیه تصریح به این دارد که ابلیس از اجنه است.

۲- گفته خداوند در مورد ملائکه:

{... لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ} (تحریم/۶)؛

«هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی‌کنند و آنچه را فرمان داده شده‌اند اجرا می‌نمایند. اگر ابلیس از جنس ملائکه بود، معصیت خدا را نمی‌کرد».

۳- ابلیس دارای نسل است: {... أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بُئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا} (کهف/۵۰) لکن ملائکه نسل ندارند.

۴. ملائکه رسولان خدایند و بر رسول کفر و فسق جایز نیست {... جَاعِلِ الْمَلَكَةِ رُسُلًا} (فاطر/۱) و استثناء شدن شیطان از ملائکه، بر اینکه شیطان از جنس ملائکه بوده دلالت نمی‌کند. از ایشان استثناء شده؛ چون با ایشان مأمور به سجده بوده و همچنین می‌تواند مستثنی منقطع باشد؛ چون آیه: {... مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَعَ الظَّنُّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا}؛ (نساء/۱۵۷). [۱] که ظن از جنس علم نمی‌باشد؛ ولی از آن استثناء شده است.

[۱]. مجمع البیان، طبرسی، ج ۱، ص ۱۶۳، مؤسسه الاعلمی.

۱۰۳) قضا و قدر و عدل الهی در قرآن کریم

▲ ۱۰۳) قضا و قدر و عدل الهی در قرآن کریم

برخی آیات قرآن، صراحتاً حکومت و دخالت سرنوشت، و اینکه هیچ حادثه‌ای در جهان رخ نمی‌دهد مگر به مشیت الهی، و آن حادثه قبلاً در کتابی مضبوط بوده است و تأیید شده، و اینکه انسان هیچ گونه در تعیین سرنوشت خود دخالت ندارد. هر آنچه خداوند خواسته همان است مثل این آیه شریفه:

۱- {... مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ} (حدید/۲۲)؛ هیچ مصیبتی (ناخواسته) در زمین و نه در وجود شما روی نمی‌دهد مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه زمین را بیافرینیم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است».

۲- {... فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ} (ابراهیم/۴)؛ خدا هر کس را بخواهد گمراه، و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند».

۳- {... قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ} (آل عمران/۲۶)؛ «بگو: بارالها! مالک حکومتها تویی به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری هر کس را بخواهی، عزت می‌دهی و هر که را

بخواهی خوار می‌کنی. تمام خوبیها به دست توست تو بر هر چیزی قادری».

و امثال این آیات شریفه ظاهرش دلالت دارد که انسان در سرنوشتش نقش ندارد. و در مقابل آیاتی دلالت میکند بر اینکه انسان در عمل خود مختار و در سرنوشت خود موثر است و می‌تواند آنرا تغییر دهد:

۱- آیه ی ۱۱ سوره ی رعد: {إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرَ أَوَّلَهُمَا بِأَنفُسِهِمْ}؛ خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!.

۲- آیه ی ۱۱۲ سوره نحل: {وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمَنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ}؛ خداوند (برای آنان که کفران نعمت می‌کنند،) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام و مطمئن بود و همواره روزیش از هر جا می‌رسید اما به نعمتهای خدا ناسپاسی کردند و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید.

این دو دسته آیات از نظر غالب علماء تفسیر و علماء کلام معارض یکدیگرند بعقیده آنها باید مفاد ظاهر یک دسته را پذیرفت و دسته دیگر را تأویل کرد.

از نیمه قرن اول که دو طرز تفکر در این باب پیدا شد، گروهی که طرفدار آزادی و اختیار بشر شدند، دسته اول از آیات را تأویل بردند و به قدری معروف شدند و گروهی دیگر که طرفدار عقیده و تقدیر شدند و انسان را در افعالش مجبور می‌دانستند، به «جبری» نامیده شدند. تدریجاً دو فرقه بزرگ کلامی به نام اشاعره و معتزله پدید آمدند.

علت اینکه این دو دسته از آیات متعارض شناخته شدند اینست که به عقیده متکلمین و برخی از مفسرین لازمه اینکه همه چیز بتقدیر الهی باشد اینست که انسان آزاد نباشد، آزادی با مقدر بودن سازگار نیست، لازمه اینکه همه چیز در علم خدا گذشته است اینست که همه چیز باید جبراً و بدون اختیار صورت گیرد، والا علم خدا جهل خواهد بود.

و از آن طرف لازمه اینکه انسان خود عامل در خوشبختی و بدبختی خود باشد، و سرنوشت خود را خود تعیین کند، اینست که تقدیری قبلی در کار نباشد هر کدام آیات تقدیر و آیات اختیار را تأویل و توجیه کردند.

(ج) ما در صدد این هستیم که این آیات نیاز به تأویل و توجیه دارد یا نه؟

اول قضاء و قدر را تحقیق کنیم:

قضاء: به معنی حکم و قطع و فیصله دادن است، قاضی را از این جهت قاضی می‌گویند که در میان متخاصمین حکم می‌کند و بکار آنها فیصله می‌دهد.

قدر: بمعنی اندازه و تعیین است، این کلمه در قرآن کریم بهمین معنا زیاد استعمال شده است.

حوادث جهان از آن جهت که وقوع آنها در علم و مشیت الهی قطعیت و تحتم یافته است، مقضی بقضاء الهی

می‌باشد و از آن جهت که حدود و اندازه و موقعیت مکانی و زمانی آنها تعیین شده است مقدر به تقدیر الهی می‌باشد بطور کلی درباره حوادثی که در جهان واقع می‌شود سه گونه میتوان نظر داد:

۱- اینکه بگوییم حوادث با گذشته خود هیچ گونه ارتباطی ندارند، هر حادثه در هر زمان که واقع می‌شود مربوط و مدیون اموری که بر او تقدم دارند نیست نه اصل وجود او با امور قبلی مربوط و متکی است و نه خصوصیات و شکل و مختصات زمانی و مکانی، مطابق این نظر باید اصل علیت را یکسره انکار کنیم و حوادث را با گزاف و اتفاق توجیه کنیم.

۲- قائل به نظام اسباب و مسببات شویم، ولی هر علتی معلولی خاص ایجاب کند و هر معلولی از علت معین امکان صدور داشته باشد منکر شویم و چنین بپنداریم که در همه عالم و جهان هستی یک علت و یک فاعل بیشتر وجود ندارد و آن ذات حق است، همه حوادث و موجودات مستقیماً و بلا واسطه از او صادر می‌شود ارادهٔ بهر حادثه‌ای مستقیماً و جداگانه تعلق می‌گیرد، این همان مفهوم جبر و سر نوشت جبری است.

۳- اینکه اصل علیت عمومی و نظام اسباب و مسببات بر جهان و جمیع وقایع و حوادث حکم فرماست. هر حادثی ضرورت و قطعیت وجود خود را و همچنین شکل و خصوصیت زمانی و مکانی و سایر خصوصیات وجودی خود را از علل متقدمهٔ خود کسب کرده است تا به علت العلل و مبدأ هستی منتهی می‌شود و این همان نظریه عدلیه است.

طبق این نظر سوم تعارض بین این دودسته از آیات خود بخود حل می‌شود و نیازی بتأویل و توجیه نیست؛ مثلاً آنجایی که قرآن کریم، هدایت، ضلالت، عزت، قدرت، رزق، سلامت و حتی حسنات و سیئات را به مشیت و تقدیر الهی مستند می‌کند مانند آیات دسته اول، هیچ یک از اینها مستلزم نفی دخالت علل و اسباب طبیعی نیست. بنابراین بین این آیات و آیاتی که صریحاً دخالت خود بشر را در هدایت و ضلالت، یادر عزت و قدرت، یادر رزق و سلامت، یا در حسنات و سیئات تأیید می‌کند منافاتی نیست، سر مطلب اینست که قضاء و قدر، مشیت و اراده علم و عنایت حق تعالی علیت است در طول علل طبیعی نه در عرض آنها تمام نظام منظم لا نهائی علل و اسباب متکی و منبعث است از اراده و مشیت.

حق و قضاء و قدر الهی

از این رو این تقسیم غلط است که بگوییم چه چیز فعل خداست و چه چیزی فعل خدانیست، همه چیز در عین اینکه فعل فاعل و سبب نزدیک خود است فعل خداوند هم هست. [۱]

در کتاب تحف العقول، ضمن حدیث مفصلی از امام هادی (ع) که در موضوع جبر و تفویض و عدل به گروهی از شیعیان نوشته شده است می‌فرماید: شخص (عبایه بن ربیع اسدی) از حضرت امیرالمؤمنین (ع) از قدرت و

استطاعت سؤال کرد که آیا انسان قدرت و استطاعت دارد، و کارها را با قدرت و استطاعت خود انجام میدهد و یا فاقد قدرت و استطاعت است؟

و اگر قدرت و استطاعت دارد، کارها را با حول و قوه خود انجام می‌دهد، پس دخالت خداوند در کاری که انسان بقدرت و توان خود میکند، چگونه است؟

امام به او فرمود: «سَأَلْتَ عَنِ الْإِسْطَاعَةِ تَمْلِكُهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْ مَعَ اللَّهِ فَسَكَتَ عَبَايَهُ، فَقَالَ لَهُ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قُلْ يَا عَبَايَهُ، قَالَ وَ مَا أَقُولُ؟ قَالَ (ع): اِنْ قُلْتَ: اِنَّكَ تَمْلِكُهَا مَعَ اللَّهِ قَتَلْتُكَ. وَ اِنْ قُلْتَ: تَمْلِكُهَا دُونَ اللَّهِ قَتَلْتُكَ قَالَ عَبَايَهُ: فَمَا أَقُولُ؟ يَا امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع)؟ قَالَ (ع): تَقُولُ تَمْلِكُهَا بِاللَّهِ الَّذِي يَمْلِكُهَا مِنْ دُونِكَ...» [۲]

تو از استطاعت سوال کردی؟ آیا تو که مالک این استطاعت هستی، بخودی خود و بدون دخالت خداوند صاحب این استطاعتی و یا با شرکت خداوند صاحب آن هستی؟ سوال کننده در جواب متحیر ماند چه بگوید. امام فرمود: اگر مدعی شوی که تو و خدا باهم صاحب این قدرت و استطاعت هستید، تورا می‌کشم، (زیرا خود را شریک خدا فرض کردی و این کفر است) و اگر بگویی بدون خدا صاحب این استطاعت هستی باز تو را می‌کشم (زیرا خود را مستقل و بی نیاز از خدا فرض کردی و این نیز کفر است). سائل پرسید: پس چه بگویم؟ فرمود: تو به مشیت و اراده حق صاحب استطاعت می‌باشی در حالی که در همین حال خداوند صاحب مستقل این استطاعت است. یعنی تو صاحب این استطاعتی اما صاحب متکی بغیر و غیر قائم بذات، و اما او صاحب همین استطاعت است اما صاحب قائم بالذات و غیر متکی به غیر اگر به تو استطاعت می‌دهد این استطاعت تو عطیه اوست و اگر از تو سلب می‌کند تورا در بوته آزمایش قرار می‌دهد. درعین حال باید بدانی آنچه بتو تملیک می‌کند در عین اینکه خودش مالک اوست، تورا بهر چه قادر می‌سازد باز تحت قدرت خود اوست و از تحت قدرت او خارج نمی‌شود.

از رسول اکرم (ص) سوال شد حرزهایی بعنوان استشفاء مورد استفاده قرار می‌گیرد. آیا می‌تواند این امور جلو قدر الهی را بگیرد فرمود: اِنَّهَا مِنْ قَدَرِ اللَّهِ [۳]؛ خود اینها نیز از قدر الهی می‌باشد. تأثیر اینها در جلوگیری از بیماری نیز به قضا و قدر الهی است.

علی (ع) در سایه دیوار کجی نشسته بود، از آنجا حرکت کرد و در زیر سایه دیوار دیگر نشست، به آن حضرت گفته شد: یا امیرالمومنین (ع) تَفَرَّ مِنْ قِضَاءِ اللَّهِ؛ از قضاء الهی فرار میکنی؟ فرمود: أَفَرَّ مِنْ قِضَاءِ اللَّهِ إِلَى قَدَرِ اللَّهِ؟ [۴] از قضاء الهی بقدر الهی پناه می‌برم، یعنی از نوعی قضاء و قدر بنوعی دیگر از قضاء و قدر پناه می‌برم. یعنی اگر بنشینم و دیوار بر سرم خراب شود قضاء و قدر الهی است، زیرا در جریان علل و اسباب اگر انسانی در زیر دیواری شکسته و مشرف با نهادم بنشیند آن دیوار بر سرش خراب می‌شود و صدمه می‌بیند، و این خود قضا و قدر الهی است و اگر خود را کناری بکشد از خطر مصون می‌ماند، این نیز قضا و قدر الهی است.

مجموعاً از تاریخ اسلامی روشن می‌شود که مسلمانان صدر اول با اعتقاد راسخی که بقضا و قدر داشتند، این تعلیم را آنچنان دریافت کرده بودند که با تسلط خودشان بر سر نوشت شان منافاتی نمی‌دیدند و مسئله تغییر و تبدیل سرنوشت و اینکه خود این تغییر و تبدیلهای نیز جزء قضا و قدر است نزد آنها امری مسلم بوده، لذا اعتقاد محکم آنها به سرنوشت، آنها را بسوی عقیده جبر نکشانید.

نتیجه: اینکه بین این دودسته از آیات که در ظاهر منافی می‌باشد با این تحقیقی که ذکر شد (نفی جبر و تفویض) تنافی رفع می‌شود و نیاز به تأویل و توجیه ندارد و بانظر عدلیه «لا جبر و لا تفویض بل الامر بین الامرین» مطابقت دارد.

[۱]. انسان و سرنوشت، شهید مطهری.

[۲]. تحف العقول، حسن بن علی بن الحسین ابن شعبه الحرانی.

[۳]. بحار الانوار، جلد ۵، ص ۷۸.

[۴]. توحید صدوق ص ۳۳۷.

۱۰۴) هدایت تکوینی و تشریعی

▲ ۱۰۴) هدایت تکوینی و تشریعی

ج: هدایت تکوینی به این معنا است که خداوند موجودات را هدایت یافته و راه یافته به مقاصد و نیازها یش آفریده است؛ خداوند یک سلسله عوامل پیشرفت و تکامل در موجودات مختلف جهان اعم از انسان و سایر جانداران، حتی موجودات بیجان، آفریده که آنها را به سوی تکامل می‌برد. رشد و تکامل جنین در شکم مادر و نمو و پیشرفت دانه‌های گیاهان در دل زمین و حرکت کرات مختلف منظومه شمسی در مدار خود و مانند آن، نمونه‌های مختلفی از هدایت تکوینی هستند، این نوع هدایت مخصوص خدا است و وسیله‌ی آن عوامل و اسباب طبیعی و ماوراء طبیعی است. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

{قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى}؛ (طه/۵۰)

«گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه‌ی آفرینش او بود داده، سپس راهبریش کرده

است».

مقصود از هدایت تشریعی، هدایتی است که از بیرون متوجه انسان می‌گردد و دست او را می‌گیرد و از مراحل خطرناک عبور داده و به مقصد می‌رساند، این نوع هدایت، به وسیله پیامبران و امامان(ع) و افراد صالح و مربیان دلسوز انجام می‌شود، قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

{ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ}؛ (بقره/۲)

«این کتاب [بزرگ]، تردیدی در آن نیست و وسیله‌ی هدایت پرهیزگاران است».

در پایان جا دارد از باب «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق» از برادر خیر و متدین الحاج محمد امین نوری که در چاب این اثر با اینجانب همکاری و همیاری نمودند، کمال تقدیر و تشکر را به عمل آورم، جزاه الله خیر الجزاء.